



تکامل زنان

اولین رید

ترجمہ ثمین شاہ حسینی



تکامل زنان

تکامل زنان

نویسنده: اولین رید

مترجم: ثمین شاه حسینی

انتشارات اندیشه احسان

مقدمه

در تاریخ کهن، زنان به‌عنوان نیمی از گونه بشری تا حد زیادی از دیده‌ها پنهان شده‌اند. برای شفاف‌سازی آن، نیاز به تحقیق و بررسی مجدد علم مردم‌شناسی است که در آن نقش و دستاوردهای زنان در جامعه ماقبل از تاریخ نهفته شده است. این کتاب می‌خواهد از آن پیشینه برجسته پرده‌برداری کند و آن را به نمایش درآورد.

خیزش مجدد جنبش آزادی زنان بر بعضی از فرضیه‌های گمان‌برانگیز و پدیده‌های زیر سؤال رفته گذشته زنان، نور تازه‌ای افکند. از برجسته‌ترین این موارد می‌توان به پدیده مدارسالاری اشاره کرد. آیا می‌توان دوره‌ای در تاریخ را یافت که زنان از جایگاهی برجسته و اثرگذار برخوردار بوده باشند؟ اگر چنین است، چگونه جایگاه اجتماعی خود را از دست دادند و به‌گونه‌ای فرمان‌بردار و فرودست در جامعه مردسالار تبدیل شدند؟ آیا آنچنان که برخی می‌گویند، مدارسالاری افسانه‌ای است که اساس تاریخی ندارد؟

مدارسالاری یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات مورد مناقشه در مباحثه‌های صدساله مدارس مدعی درزمینه مردم‌شناسی بوده است. این کتاب تأیید می‌کند که سیستم قبیلای مادری^۱ اولین نوع سازمان اجتماعی بشری بوده و دلیل آن را توضیح می‌دهد. به‌علاوه در این کتاب روند پیشرفت مدارسالاری و علل زوال آن را دنبال می‌کنیم.

همین طرفداری از مدارسالاری برای آنکه این کتاب را مایه گفتگوهای جدال‌برانگیز کند، کافی است؛ اما در این کتاب، علاوه بر مدارسالاری، نگرش‌های دیرپای دیگر از دوران ماقبل تاریخ هم زیر سؤال رفته‌اند. بنابراین، عدم تفاهم در زمینه‌ای که گسترش وسیعی از تکامل بشری، از بدو تولد گونه‌ها تا تمدن بشری را در برمی‌گیرد و تا جایی که داده‌های موجود از زیست‌شناسی، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی به‌دست آمده، پراکنده و ناقص^۲ بوده است، این اختلاف ناگزیر است. در اواسط قرن نوزدهم، مردم‌شناسی به‌عنوان دانشی مستقل و متمایز، پایه‌ریزی شد. اکثر پدران بنیان‌گذار آن (زنان کمی بعدتر به این حرفه وارد شدند) رویکرد تکامل‌گرایانه‌ای نسبت به آن داشتند. مورگان^۳ و تایلور^۴ و دیگر بنیان‌گذاران مردم‌شناسی را به‌عنوان موضوعی برای بررسی خاستگاه جامعه و نیروهای مادی پیشران آن

می‌شمردند. آنان شروع چشم‌گیری در شفاف‌سازی مراحل بنیادین پیشرفت بشر داشتند.

مورگان سه دورهٔ اساسی روند تکامل اجتماعی بشریت (وحشی خویی^۵، بربریت^۶، تمدن^۷) را ترسیم کرد. هر یک از این دوره‌ها با پیشرفت‌های قاطعی بر پایهٔ فعالیت‌های اقتصادی نشان داده شده بود. ابتدایی‌ترین مرحله، یعنی وحشی‌خویی مبتنی بر شکار و جمع‌آوری خوراک^۸ نهاد شده بود. درحالی‌که بربریت برای فراهم‌کردن خوراک به کشاورزی و دام‌پروری روی آورده بود و در رأس همهٔ این‌ها تمدن قرار داشت که با به‌کار بستن مبادله و ساخت کالا، پیشرفت را به اوج رساند.

مدت‌زمان این سه دوره بسیار نابرابر بود و دوران وحشی‌خویی بیشتر از دو مرحلهٔ دیگر به درازا کشید و عمر طولانی‌تری نسبت به مراحل بعدی تکامل اجتماعی بشریت داشت. اگرچه وحشی‌خویی گاهی در دو مرحلهٔ پیشین^۹ و پسین^{۱۰} مجزا شناخته می‌شود؛ اما هر دوی آنها بر پایهٔ اقتصاد شکار و جمع‌آوری خوراک استوار بود که بیش از یک میلیون سال به درازا کشید و بیش از ۹۹ درصد از هستی انسان را در برمی‌گیرد. بربریت حدود هشت هزار سال پیش و تمدن، تنها سه هزار سال پیش شروع شده است.

پژوهشگران اولیه در تحقیقات خود از جامعهٔ وحشی‌خویی با ساختاری متفاوت از جامعهٔ امروز مواجه شدند. آنها نظامی را یافتند که در آن سیستم قبیله‌ای^{۱۱} بر پایهٔ خویشاوندی مادری^{۱۲} استوار بود و در آن زنان نقش رهبر و پیشرو را داشتند. این خود به‌تنهایی در مقایسه با جامعهٔ مدرن امروزی که مردان برترین مقام اجتماعی^{۱۳} را دارند، تضاد بسیار فاحشی است.

هرچند آنان نتوانستند قدمت پیشینهٔ سیستم مادری را تخمین بزنند، ولی ما در این کتاب در تلاشیم تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم که این دوره از تکامل اجتماعی بشریت به سرآغاز حیات نوع بشر برمی‌گردد.

از دیگر یافته‌های شگفت‌آور آنها از جامعهٔ وحشی‌خویی، می‌توان به روابط برابری‌طلبانه اجتماعی و جنسی اشاره کرد که ناشی از تولید جمعی^{۱۴} و تملک مشترک دارایی‌ها^{۱۵} اشاره کرد. این ویژگی‌ها نیز در مقایسه با جامعهٔ مدرن امروزی که براساس مالکیت فردی^{۱۶} و تقسیم‌بندی طبقاتی^{۱۷} نهادینه

شده در تضاد است. بنابراین، سیستم طایفه‌مادری که جایگاه والایی برای زنان قائل بود، مجموعه‌ای از قوانین را شامل می‌شد که در آن اعضای هر دو جنسیت (مردان و زنان) از برابری برخوردار بودند و از ظلم و تبعیض رنج نمی‌بردند.

متعاقباً، این کشفیات باعث تردید و مقاومت مکاتب مردم‌شناسی شد که در قرن بیستم به اوج خود رسید. این یافته‌ها شکافی ژرف میان تکامل‌گرایان^{۱۸} و مخالفانشان^{۱۹} ایجاد کرد که تا به امروز ادامه داشته است. در هر صورت، تنها با رویکرد تکامل‌گرایی است که تاریخ پنهان زنان و مردان را می‌توان فاش کرد.

اصل تکامل همگانی درباره پدیده انسان هوشمند^{۲۰} با انتشار نوشته‌ای از داروین در سال ۱۸۷۱ تحت عنوان «تبار انسان»^{۲۱} به کاررفته بود. پس از آنکه نشان داد که فرورهای^{۲۲} نخستین، یعنی انسان‌واره‌ها^{۲۳} از میمون‌های آدم‌نما^{۲۴} برخاسته‌اند، این سؤال مطرح شد که این دگرگونی و تحول چگونه رخ داده است؟

در دهه‌های بعد، زیست‌شناسی، باستان‌شناسی، دیرین‌شناسی و مردم‌شناسی به‌طور مشترک برای روشن‌شدن این پدیده تلاش کردند.

پس از آنکه باستان‌شناسان، سنگ‌واره‌هایی را از خاک بیرون آوردند، داناترین آنها به سمت کاربرد و ساخت ابزار که ویژگی اساسی انسان‌های نخستین بود و آنها را از دیگر نخستین‌ها^{۲۵} متمایز می‌کرد، رهنمون شدند.

از آنجاکه ابزارآلات، اساس فعالیت‌های کارگری برای تولید مایحتاج زندگی است، این مسئله می‌تواند در نقطه‌ای که تولید آغاز شد، خط جداسازی میان انسان‌ها و میمون‌های بی‌دم^{۲۶} قرار دهد و آنها را از یکدیگر جدا کرد.

تز ناتمام فردریک انگلس^{۲۷} با عنوان «نقشی که کار در تبدیل میمون به انسان بازی کرد» در سال ۱۸۷۶ نوشته شد؛ اما تا سال ۱۸۹۶، یعنی یک سال بعد از مرگش، چاپ نشد. خلاصه نظریه او این است که فعالیت‌ها و نتایج کار مشارکتی، عامل اصلی ایجاد ظرفیت‌ها و ویژگی‌های متمایز گونه انسان است. سی سال بعد، در سال ۱۹۲۷ رابرت بریفولت^{۲۸} در نوشته سه‌جلدی به نام «مادران»^{۲۹} نشان داد که مراقبت طولانی‌مدت مادران در گونه‌های برتر

میمون‌های بی‌دم باعث شده تا گونه‌ی ماده در فعالیت‌های اجتماعی پیشرو شوند.

مادرسالاری نخستین شکل لازم برای سازمان‌دهی اجتماعی بود؛ زیرا زنان نه‌تنها زادآوران زندگی جدید، بلکه تولیدکنندگان اصلی نیازهای اساسی زندگی بودند. نظریه‌ی مادرسالاری بریفولت با تئوری انگلس جفت‌وجور شد و هر دو به این نتیجه رسیدند که زنان، گونه‌ی ما را به سمت انسانی شدن و اجتماعی‌شدن رهبری کرده‌اند.

مردم‌شناسان مخالف با تکامل‌گرایی، چه هوادار منتشرکنندگان^{۳۰}، کارکردگرایان^{۳۱} یا تجربه‌گرایان^{۳۲} و یا از دانش‌آموختگان مدارس ساختارگرا^{۳۳} باشند، وجود مادرسالاری پیش از تاریخ را منکر می‌شوند.

آن‌ها بر این باورند که مدارسالاری هنوز هم در برخی مناطق ابتدایی جهان حاکم است؛ اما توضیحی برای اینکه چگونه مدارسالاری^{۳۴} به وجود آمده نمی‌دهند و اگر بازمانده دوران قبلی نیستند، پس چگونه پدید آمده‌اند؟ از آغاز قرن حاضر، مردم‌شناسی در مورد فرهنگ‌های متنوع در بخش‌های مختلف جهان اطلاعات وسیعی گردآوری کرده است. این اطلاعات به دست آمده بسیار ارزشمند هستند؛ اما با گسترش برابری در بینش تئوری همراه نبوده است. اکثر دانشمندان مردم‌شناس دیدگاه تکاملی علم را تأیید نمی‌کنند و تلاش برای نظام‌یافته نشان دادن^{۳۵} دانش ما و تعیین اینکه جامعه از چه مراحل گذر کرده را رد می‌کنند.

ای. ای. ایوانز پریچارد^{۳۶} خاطر نشان می‌کند که بعد از کنفرانس مارت^{۳۷} در سال ۱۹۵۰ در آکسفورد، با روزهای سخت پیش‌داوری‌ها و تعصبات ضد تاریخی روبه‌رو شد. به گفته او این خصومت با تاریخ زیر نظر رادکلیف براون و مالینوفسکی در انگلستان فراگیرتر بوده است. یکی از رهبران در گذشته مردم‌شناسی آمریکا، کروبر^{۳۸} اظهار داشت که «اساساً مردم‌شناسی گرایش ضدتاریخی داشته است.» نهایتاً مردم‌شناسان جسورتر معاصر، مانند اچ. استوارد^{۳۹} به تدریج به پیوندهای تکاملی ناپیوسته^{۴۰} می‌رسند و یافته‌های خود را به اتفاق‌های کوچک با خصوصیات و ویژگی‌های همانند، محدود می‌کنند^{۴۱}.

به‌طور کلی امروزه، واقعیت‌های بنیادین ماقبل از تاریخ با هیچ الگوی گسترده و یکپارچه‌ای از تکامل اجتماعی همان‌طور که تایلور، مورگان و پیروانشان کوشیدند، همسو نیستند. این ناکامی در داشتن خط‌مشی یکپارچه و یک‌دست باعث شد تا مردم‌شناسی در میان علوم دیگر به علمی ناهنجار و خلاف قاعده شناخته شود.

درحالی‌که زیست‌شناسان، باستان‌شناسان و دیرینه‌شناسان، پژوهش‌ها و تحقیقات خود را به روش تکاملی انجام می‌دهند، اکثر مکتب‌های مردم‌شناسی به راهی جداگانه و رو به عقب رفته‌اند. این عدم تمایل برای پژوهش و تحقیق درباره ریشه‌ها^{۴۲} همیشه به بهانه اینکه دوره وحشی‌خویی که طولانی‌ترین دوره تاریخ بشری است، دست‌نیافتنی می‌باشد، توجیه می‌شود. آنها بر این باوراند که این دوره آنقدر دور از

دسترس است که استفاده از اطلاعاتی که از آن دوره به دست آمده کاملاً فرضی و احتمالی است و پایه و اساس منطقی و مستحکمی ندارد.

سرپرست گروه مردم‌شناسی دانشگاه مینه سوتا^{۴۲}، در نوشته‌اش به نام قانون انسان‌های اولیه^{۴۴} می‌نویسد: «امروزه هیچ مردم‌شناس امروزی، بی‌درنگ و از روی حدس و گمان در مورد اینکه چه جزئیاتی در فرهنگ پارینه‌سنگی^{۴۵} بوده، سخن نمی‌گوید.» در واقع، این حذف کردن خودسرانه بخش وسیعی از دوران وحش‌خویی، رشته مردم‌شناسی را به ده هزار سال کنونی یا کمتر محدود می‌کند.

به طرز عجیبی، در میان باستان‌شناسانی که دوره پارینه‌سنگی را بررسی می‌کنند، ناشناس‌انگاری^{۴۶} چندان فراگیر نیست. در واقع، پارینه‌سنگی نام دیگری برای زمانی است که مردم‌شناسان تکاملی آن را به عنوان دوران وحش‌خویی می‌شناسند. برخلاف آن‌ها، باستان‌شناسان چندان به علم اعتقادی ندارند تا آنها را از روشن ساختن دوران پیش از تاریخ، از زمانی که میمون‌های بی‌دم آدم‌نما^{۴۷} به انسان^{۴۸} تبدیل شدند، باز دارد. آنها صرفاً هرچه از ابزارها و استخوان‌های فسیلی به دست آورده بودند را براساس زمان‌بندی تاریخی منظم کردند و کنار هم چیدند و با این کار، اتفاقات کارساز در پیشرفت تاریخی را از اُسترالوپیتوکوسی‌ها^{۴۹} در یک میلیون سال پیش تا انسان‌های هوشمند^{۵۰} از هم جدا کردند.

با وجود تمام ابزارها و استخوان‌های به دست آمده از سنگواره‌ها، هنوز توانایی بازسازی جامعه نخستین را ندارند؛ چراکه برای اطلاع از آیین‌ها، رفتارها، روش‌ها و خوی‌ها و دیدگاه‌های کهن نیاکامان به اطلاعاتی فراتر از آنچه از استخوان‌ها به دست آمده، نیاز است. از این رو، مردم‌شناسی تنها دانشی است که می‌تواند جامعه نخستین را برای ما روشن کند.

یکی از بارزترین تفاوت‌های باستان‌شناسان و مردم‌شناسان در این است که باستان‌شناسان به بررسی بازمانده‌های انسان‌های نابود شده می‌پردازند؛ در حالی که مردم‌شناسان، مردمان بدوی و بومی که هنوز هم در مناطقی ساکن هستند و ویژگی‌های برجسته و روش زندگی وحش‌خویی را نگه داشته‌اند، بررسی می‌کنند. انبوه داده‌هایی که مردم‌شناسان با پژوهش‌های میدانی در چند قرن گذشته و حتی پیش از آن جمع‌آوری کرده‌اند، با

گزارش‌های گردشگران، مهاجران^{۵۱} و مبلغان دینی افزایش یافته است. در این کتاب از روش تکاملی و ماتریالیستی در بهره‌برداری از این اطلاعات پشتیبانی شده است؛ همچنین دربارهٔ توت‌م‌گرایی^{۵۲} و تابو^{۵۳} در جامعهٔ نخستین مرحلهٔ پیشین^{۵۴} و پسین^{۵۵} (دو مرحلهٔ آغازین و پسین وحشی‌خویی) تئوری جدیدی پیشنهاد داده شده است. مردم‌شناسان با هر عقیده‌ای بر این باوراند که تابوی باستانی برای آمیزش جنسی با بعضی خویشاوندان، مانند تابوی حاکم در جامعهٔ امروزی ما، از ترس همگانی دربارهٔ محرم‌آمیزی^{۵۶} نشأت گرفته است. بدون تردید، در دورهٔ وحشی‌خویی هم تابوی باستانی وجود داشته است؛ اما بیشتر خطرهای آدم‌خواری نشانه رفته بود تا محرم‌آمیزی.

حذف تئوری تابوی همگانی محرم‌آمیزی یکی از موانع جدی برای فهم مکتب وحشی‌خویی مثل سیستم طبقه‌بندی خویشاوندی^{۵۷}، برون‌همسری^{۵۸}، درون‌همسری (زناشویی درون‌گروهی)^{۵۹}، جداسازی هر دو جنس، آیین‌های پرهیز، خون‌خواهی، نظام مبادلهٔ هدیه، سازمان دوگانه^{۶۰} (رابطهٔ دوطرفه بین دو گروه بدون همسر برای دادوستد خوراکی‌ها و جفت‌یابی) را از میان برمی‌دارد. این روش، ما را برای درک چگونگی پیدایش جهان و اینکه چرا به هیچ روشی جز سیستم خاندان مادری به وجود نیامده، روشن می‌کند.

پی‌بردن و تعیین اینکه آیا خانوادهٔ پدری امروزی همیشه وجود داشته است یا نه، نیاز به تحقیق درمورد مدارسالاری^{۶۱} را پررنگ‌تر می‌کند. ساختار سیستم خاندان مادری، مانع از آن شد. همان‌طور که اکثر مردم‌شناسان ادعا می‌کنند، خانوادهٔ پدری به‌جای اینکه از گذشته‌های دور، واحد اجتماعی اصلی باشد، دیررسیده‌ای در تاریخ است که تنها در آغاز عصر متمدن پدیدار شده است.

دو بخش اول این کتاب به دورهٔ مدارسالاری می‌پردازد که شامل بخشی از نگاه مادران و بخشی از نگاه برادران است. بخش سوم کتاب چگونگی تحولات و گذار از مدارسالاری و خانوادهٔ مادری به پدرسالاری و خانوادهٔ پدری را بازگو می‌کند.

واژهٔ «وحشی»^{۶۲} و «انسان‌های نخستین» که غالباً به‌معنای استعمارگرانه یا نژادپرستانه و تحقیرآمیز به کار می‌رود، در اینجا تنها به روشی علمی

به کاربرده شده است. «وحشی» فقط نامی برای نیاکان اولیه ماست که بدون دستاوردهای بزرگ آنان در زمان یک میلیون ساله، بشریت هرگز قادر نبود راه طولانی رسیدن به تمدن را طی کند.

برای جلوگیری از سوء تفاهم احتمالی، لازم به ذکر است که این کتاب هیچ بازگشتی به «بهشت گم شده» مادر سالاری را پیشنهاد نمی‌کند. سرنوشت طفولیت بشر با همه عظمت و محدودیت‌های آن پشت سر ماست. با این حال، بخش اساسی تکامل بشریت باید زنده شود و جایگاهی برجسته در تاریخ امروز ما داشته باشد؛ چراکه با علم به گذشته می‌توانیم به آینده دلگرم شویم و به جلو گام برداریم. این امر هنگامی صادق است که نقش برجسته زنان در دوران باستان را در نظر بگیریم. با روشن شدن این موضوع که فرمان برداری و فرودستی امروز زنان، از سازه‌های زیستی نشأت نگرفته و در تاریخ همیشگی نبوده است؛ چراکه زنان در گذشته سامان‌دهندگان و رهبران زندگی اجتماعی بوده‌اند و آگاهی از آن بر اعتماد به نفس و عزت نفس زنان امروز که آرزوی آزادی دارند، خواهد افزود.

ایولین رید

سی و یکم اکتبر ۱۹۷۴

فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی انسان، تابوی آمیزش با خویشاوندان

نزدیک یا محرم‌آمیزی^{۶۴} بوده است؟

حیوانات نیازهای جنسی خود را بدون هیچ‌گونه محدودیتی برآورده می‌کنند. هر نر بالغ می‌تواند با هر ماده‌ای که پذیرای او باشد؛ از جمله ماده‌ای که او را به دنیا آورده یا ماده‌ای که مانند خودش از یک مادر متولد شده (خواهرش)، آمیزش جنسی داشته باشد و چنین آزادی در مسائل جنسی در میان انسان‌ها رایج نیست. روت بندیکت^{۶۴} می‌گوید: «در میان انسان‌ها هنوز قومی شناخته نشده است که نگاهی جنسی به محارم خود داشته باشد». بنابراین مرزبندی‌های جنسی کاملاً فرهنگی و اجتماعی است. در جوامع شهری^{۶۵} امروزی سختگیرانه‌ترین مرزبندی‌ها ممنوعیت آمیزش با خویشاوندان بسیار نزدیک (محارم) است و هیچ مردی اجازه ندارد با مادر یا خواهران خود رابطه جنسی داشته باشد. می‌گویند محرم‌آمیزی و ازدواج درون‌گروهی^{۶۶} با خویشاوندان تنی و هم‌خون^{۶۷} نه تنها غیراخلاقی است، بلکه برای بشر زیان‌آور است. فرزندان که حاصل این آمیزش‌اند از نظر جسمی و روانی دچار کاستی‌هایی می‌شوند. این تابوی جنسی مدرن به چیز دیگری وابسته نیست و به‌تنهایی در یک رده قرار می‌گیرد که پر واضح همان تابوی محرم‌آمیزی است.

معمولاً فرض بر این است که هیچ‌گونه ممنوعیت مطلق جنسی به‌جز تابوی آمیزش با خویشاوندان بسیار نزدیک وجود نداشته و این امر به آغاز تاریخ بشر برمی‌گردد. با این حال، بررسی مجدد آن، این سؤال را ایجاد می‌کند که آیا تابوی نخستین علیه آمیزش با محارم بود؟

هنگامی که مردم‌شناسان پیشرو در قرن نوزدهم، تحقیقات خود را آغاز کردند، متوجه شدند که تابوی جنسی نخستین از جایگاه محوری برخوردار است؛ بنابراین بیش‌ازاندازه به پژوهش درمورد آن پرداختند. آنها با دریافت اینکه تابوی محرم‌آمیزی شباهت چندانی با تابوی جنسی دوران نخستین نداشت، متعجب شدند؛ زیرا در جامعه امروزی مردان فقط از آمیزش و ازدواج با مادر و خواهران خود منع شده‌اند؛ درحالی‌که در دوران نخستین تعداد زنانی که در این لیست قرار می‌گرفتند بی‌شمار بود.

درواقع در جامعه امروز که مرزبندی‌های ممنوعیت آمیزش با محارم از

خانواده فراتر نمی‌رود و تعداد زنانی که آمیزش با آنها منع شده، انگشت‌شمارند و شامل مادر و خواهران می‌شود. درحالی‌که در دوران وحشی‌خویی واحد آن به‌جای خانواده، خاندان یا قبیله مادری بود و هر مرد تعداد زیادی مادر و خواهر داشت؛ بنابراین براساس «آیین پرهیز»^{۶۸} مردان موظف بودند از آمیزش با افرادی که در خاندان مادری او و خاندان‌های وابسته^{۶۹} بودند پرهیز کنند.

از آنجایی‌که ما هنوز هم تا اندازه‌ای آیین پرهیز را در مواردی به کار می‌بندیم، درک این آیین چندان دشوار نیست. امروزه مردان باید از نگاه جنسی به مادر و خواهران خود بپرهیزند هرچند از جهات دیگر با آنها پیوند نزدیک و صمیمانه‌ای دارند و معمولاً تا زمانی که به بزرگسالی برسند با آنها در یک زندگی می‌کنند.

درحالی‌که در دوره نخستین، آیین پرهیز گسترده‌تر بود و شامل جدایی فیزیکی زن و مرد می‌شد. مردان بزرگسال در خانه‌ای جداگانه و دور از زنان بزرگسال و کودکان بالغ که در سن بلوغ یا حتی زودتر باهم زندگی می‌کردند، می‌زیستند. مردان جوان از محل سکونت مادران و خواهران خود دور نگه داشته می‌شدند تا از آن‌پس با مردان خویشاوندان بزرگسال خود زندگی کنند.

به گفته اتکینسون^{۷۰} در بعضی از زبان‌ها واژه «خواهر»^{۷۱} از ریشه کلمه «پرهیز»^{۷۲} اقتباس شده است. اندرو لانگ، همکارش می‌گوید که واژه «خواهر» با «تابو» یکسان است و همانند واژه تابو که به معنی «نباید به او دست زد» است. او تأکید می‌کند که دایره کسانی که نباید به آنها دست زد، افراد بیشتری از زنان را نسبت به خواهران مرد در برمی‌گیرد. در زبان لیفو^{۷۳} واژه خواهر به معنای «دست نزدنی» است که از حقوق عرفی^{۷۴} برخاسته است.

مرد نباید به هیچ‌یک از زنان هم‌نسل خود که تابوی تومی و آیین برون‌همسری، آن را بازداشته دست بزند؛ زیرا همه آنها مانند خواهران او هستند. درحالی‌که بسیاری از آنها خواهران واقعی مرد نیستند، اما برای آنها واژه هم‌معنا با واژه خواهران در نظر گرفته شده است. هرچند این کلمه هرگز به معنی «خواهر» آن‌گونه که درمی‌یابیم نیست و به معنی زنان

هم‌نسلی است که نباید با آنها نزدیکی کرد. به جز زنان هم‌نسل مرد که از نزدیکی با آنها منع شده است، خواهران بزرگ‌تر یا مادران، فرزندان دختر نابالغ یا خواهران جوان‌تر نیز در این گروه جا می‌گرفتند.

از آنجا که در جامعه نخستین، واژه «مادر» یک اصطلاح خاندانی کاربردی^{۷۵} بود، اگر زنان در هر رده سنی به خاندان مرد وابسته بودند، بر او حرام می‌شدند. دابلیو. آی. توماس^{۷۶} چنین یادآوری می‌کند: بومیان چاگا^{۷۷} خواهر را همانند مادر می‌دانند و همین باعث مستحکم‌تر شدن تابوی آمیزش بین خواهر و برادر است. اصطلاح آنها این است که «خواهر همانا مادر است». بومیان بنگالا^{۷۸} نیز خواهر را ماما یا مادر کوچولو (ماما موتی^{۷۹}) می‌نامند.

آیین پرهیز پس از نفوذ اروپایی‌ها به سرزمین مردمان نخستین و معرفی آداب و رسوم خود، به سرعت شکست خورد و از میان رفت. به گفته اتکینسون، «این یکی از اولین آداب و رسوم بود که پس از برخورد با سفیدپوستان، به‌ویژه میسیونرها، ناپدید شد؛ زیرا با اقتصاد خانواده اروپایی بسیار ناسازگار بود.»

طبق نظر او، در حدود سی سال پیش که آیین پرهیز در نیوکالدونیا^{۸۰} فراگیر بود، در بسیاری از جاهای دیگر از نظر بومیان جوان‌تر، حتی مانند سنتی قدیمی ناشناخته مانده است. با این حال، در برخی مناطق، مردمان بومی از شهرنشینی و تمدن استقبال نکردند؛ برای مثال وقتی آدامسون هیل^{۸۱} از یکی بومیان ایفوگائو^{۸۲} در مورد زندگی کردن خواهران و برادران در یک خانه پرسید، در حالی که آن آمریکایی برایش توضیح می‌داد که خانه‌های ما بسیار بزرگ است، بومی ایفوگائو فریاد زد:

اگر خانه‌هایتان به اندازه یک دهکده بزرگ باشد و خواهران و برادران در دو سوی آن نیز بخوابند، شاید چندان بد نباشد؛ اما این رسمی که مردمان سرزمین‌های پست^{۸۳} انجام می‌دهند، ناخوشایند و مشمئزکننده است.

اتکینسون آیین پرهیز را آیینی کهن می‌دانست که به دوره سازنده^{۸۴} تکامل بشری برمی‌گشت. او نوشت: «این آیین باید زمانی به اوج رسیده باشد که انسان همچنان جاننداری میمون‌نما بوده است.» وی افزود: «این آیین در آن سپیده دم تاریخ فرمان داد تا سدی میان مادر و پسر و برادر و خواهر بکشند که تاکنون همه گونه‌های بشری را پایبند کرده است.»

قدمت زیاد تابوی آمیزش جنسی، پرسش‌هایی را به وجود آورده که مردم‌شناسان را دچار سردرگمی کرده است. اگر فرض کنیم که تابوی آمیزش جنسی، تابوی محرم‌آمیزی بوده، پس انسان‌های نخستین که هنوز به‌طور کامل پرورش نیافته بودند، چگونه حقایق علمی درمورد خویش‌پیوندی را درک کردند یا به این برداشت رسیدند که برای گونه آنها مضر است؟ چگونه این تابوی خویش‌پیوندی^{۸۵} فراتر از مادر و خواهران رفت و زنان بیشتری را نشانه گرفت؟ باوجود همه سختی‌ها، تئوری تابوی آمیزش جنسی، تقریباً پذیرش جهانی شده است. حامیان آن استدلال‌های مختلفی را برای اثبات ادعای خود مطرح کرده‌اند. برای درک بهتر، در ادامه یکی از پذیرفتنی‌ترین تئوری‌ها را بررسی می‌کنیم.

تئوری خویش‌پیوندی

نقاط ضعف تئوری خویش‌پیوندی

جهانگردان نخستین، با دیدن ترسی که بومیان از زیر پا گذاشتن تابوی خود داشتند، انگاشتند که این هراس تنها با علم به اینکه محرم‌آمیزی چه زیان‌هایی برای آنها داشته است برمی‌خیزد. رابرت بریفولت می‌نویسد:

نظریه‌پردازان و جهانگردان که رسوم ازدواج برون‌گروهی را آنچنان همگانی در بین اقوام بدوی دیدند و متوجه ترس آنها از محرم‌آمیزی شدند، در بررسی این باورها هیچ دشواری نیافتند. آنها به‌اتفاق آراء، بیان کردند که با توجه به آثار ناگوار و زیان‌باری که آمیزش با محارم در طول تاریخ بر وحش‌خویان گذاشته است، در میان آنها، خردمندان تصمیم گرفتند تا مردمان در آینده از چنین آمیزش‌هایی به‌سختی منع شوند. بسیاری از دانشمندان برجسته به زیان‌آوردن خویش‌پیوندی معتقد بودند. جای شگفتی نیست که مورگان و دیگر مردم‌شناسان اولیه این مسئله را پذیرفته‌اند. باوجوداین، در سال‌های اخیر، تحقیقات زیادی در رابطه با زیان‌بار بودن خویش‌پیوندی انجام شد تا مضرات آن با منطق و دلایل علمی بیان شود. بریفولت که اسناد زیادی را برای اثبات این موضوع جمع‌آوری کرده، می‌گوید: «این تلاش‌ها به شکست کامل انجامید.»

در آغاز، لازم به یادآوری است که در میان حیوانات اساساً مسئله محرم‌آمیزی ترسی ندارد و آنها به‌راحتی و بدون واکنش با هم‌خون‌های خود

آمیزش جنسی برقرار می‌کنند.

همهٔ انواع جانوران بی‌واهمه به آمیزش جنسی با هم‌خونان خود به تولیدمثل و زادآوری می‌پردازند و هیچ مانعی، چه به شکل غریزی یا ابزارهای دیگر، برای جلوگیری از این آمیزش در آنان وجود ندارد. زادآوری در گونه‌های جانوری، مانند خرگوش، موش و دیگر جوندگان که با زادآوری بی‌شمار و تولیدمثل بی‌رویه به شکل ناخوشایندی به آفات زیان‌آوری تبدیل شده‌اند، همواره رخ می‌دهد.

بریفولت چند مثال از این آمیزش‌های نزدیک میان جانوران را از گفته‌های دانشمندانی همچون برم استراسن^{۸۶}، ستون^{۸۷}، رنگر^{۸۸}، داروین، هاس^{۸۹} و دیگران می‌آورد.

نتایج آزمایش‌های انجام‌شده برای آزمودن این فرض و شیوه‌های رایج در جفت‌گیری حیوانات، به همان اندازه برای تئوری زیان‌مندبودن خویش‌پیوندی مضر بود. تا زمانی که عوامل دیگری نیز در نظر گرفته شده‌اند، اغلب خویش‌پیوندی بهترین راه برای تولید باکیفیت در حیواناتی، مانند گاوهای نر، اسب‌های مسابقه و سگ‌های اصیل است. بریفولت در این مورد می‌نویسد:

ارزشمندترین حیوانات، حاصل همین هم‌خون‌آمیزی‌اند؛ برای مثال داروین از گاو سخن گفته که با دختر، نوه و دختر او آمیزش داشته و در نتیجه مرغوب‌ترین گونهٔ گاو به وجود آمد. اسب برندهٔ اسب‌دوانی انگلیسی یکی از جانوران بازمانده در جهان است که حاصل همین پیوند با خویشاوندان بسیار نزدیک است. (همان‌جا، ص ۲۰۹)

بریفو از داده‌هایی که در اختیار داشته می‌گوید:

«در سوابق پرورش حیوانات اهلی هیچ واقعیتی وجود ندارد، خواه ادعا یا تأیید شده، که نشان دهد خویش‌پیوندی حتی نزدیک‌ترین گونهٔ آن، به خودی خود پدیدآورندهٔ پیامدهای ناگواری است» (همان، ص ۲۱۵).

به‌طور مشابه، آزمایش‌های انجام‌شده در آزمایشگاه، هیچ مدرکی مبنی بر اثرات منفی خویش‌پیوندی ارائه نکرده‌اند. بریفولت از میان دانشمندان سرشناس به بازگویی سخنان پاپنو^{۹۰} می‌پردازد:

دو گونه از موش‌های نر و ماده با یکدیگر آمیزش داده شدند، برادرها اکثراً با خواهران خود آمیختند که گروه اول بودند و گروه دوم تعدادی موش که به صورت کنترل‌شده نگه‌داری می‌شدند و اتفاقی گاهی می‌گذاشتند که با یکدیگر به زادآوری بپردازند. «این موش‌های آزمایشگاهی که در بیست‌و‌دو نسل، تا آنجا که می‌شد با خویشان نزدیک خود آمیزش جنسی برقرار کرده بودند، از هر نظر نسبت به موش‌های انبار که شش سال پیش از خود آنها زاده شده بودند، برتری داشتند و از آن زمان تاکنون هم به روشی یکسان به زادآوری پرداخته‌اند.» موش‌های نری که حاصل آمیزش با خویشاوندان بودند، نرهای آنها از گروه دوم پانزده درصد و ماده‌ها تا سه درصد سنگین‌تر بودند؛ همچنین از نظر باروری موش‌هایی که حاصل خویشاوند آمیزی بودند، تا هشت درصد بارورتر از گروه دوم بودند. (مادران جلد یکم، ص ۲۰۸)

در قرن بیستم، نسبت به قرن نوزدهم پایه‌های تئوری محرم‌آمیزی به تدریج سست‌تر شد و جایگاه قبلی خود را تا اندازه‌ی زیادی از دست داد. در کتاب «گونه‌های جانوران و تکامل» نوشته‌ی ارنست مایر^{۹۱} که بعد از داروین ارزشمندترین کتاب در زمینه‌ی زیست‌شناسی می‌دانند، آمده که: «نابودی دگرگونی ژنتیکی (تغییرات ژن‌ها)^{۹۲} بعد از آمیزش با خویشاوندان بسیار روند کندی دارد». در ادامه اضافه می‌کند که: «آمیزش جنسی بین برادر و خواهر در برخی از جانداران می‌تواند بدون نقص تا صدها نسل ادامه یابد.» او چند نمونه از گفته‌های هاتن^{۹۳} را در ادامه می‌آورد که:

«گفته شده که در گذشته آمیزش بین خویشاوندان در گروه‌های^{۹۴} تازه به‌ناگزیر زیان‌آور نیست.» (ص ۵۳۰)

از دیگر عواملی که مانعی برای تئوری خویش‌پیوندی است، نادانی انسان‌های نخستین در مورد روابط زیستی بود. برای درک فرآیندهای بیولوژیکی که مضرات تئوری خویش‌پیوندی براساس آنها استوار است، به درجه‌ی بالایی از دانش علمی نیاز است. حتی مردم شهرنشین اولیه چند هزار سال پیش، در مورد ژن‌شناسی^{۹۵} که علمی تازه بود، دیدگاهی خام و بسته داشتند؛ پس چگونه می‌توان از نیاکان ما که تازه به مرحله‌ی شکوفایی و رشد^{۹۶} رسیده بودند، انتظار داشت که مفهوم خویش‌پیوندی و یا هم‌خون‌آمیزی را درک

کرده باشند؟ حتی اگر بتوان ثابت کرد که پیوند با خویشان نزدیک، زیان‌آور است، تنها کسانی که علم کافی در این زمینه داشته باشند توانایی شناخت آن را دارند، نه مردمان آدم‌سان و یا وحش‌خو. داروین متوجه شد که بشر اولیه از درک ضررهایی که در آینده دامن‌گیر زادآورش می‌شد، عاجز بودند. درواقع، آنها هنوز به مرحله‌ی خانگی‌کردن و پرورش جانوران نرسیده بودند، چه برسد به ارزیابی نتایج آن‌ها.

تلاش‌های دیگر برای توضیح تابوی آمیزش^{۹۷} نخستین از تئوری خویش‌پیوندی ناکام‌تر بوده است. در این میان دو بحث وجود دارد که یکی از آنها را می‌توان رویکرد غریزی^{۹۸} و دیگری را رویکرد روانشناسی^{۹۹} نام نهاد؛ البته هیچ‌کدام در نشان‌دادن نفرت عموم مردم از محرم‌آمیزی موفق نبوده‌اند.

غریزه و روانشناسی

ادوارد وستمارک^{۱۰۰}، ال. تی هاب هاوس^{۱۰۱} و هولاک الیس^{۱۰۲} عقیده داشتند که نفرت درونی و بیزاری غریزی از هم‌آمیزی با خویشاوندان نزدیک است که باعث بازداری انسان از انجام این کار می‌شود. اگر چنین است، باید این بیزاری در ساختار ژنتیکی حیوانات هم وجود می‌داشت؛ درحالی‌که واقعیت این است که این بیزاری از نزدیکی با خویشاوندان در حیوانات وجود ندارد. غریزه در حیوانات آزاد و یا در بند، ایجاب می‌کند تا با نزدیک‌ترین خویشاوند جنس مخالف خود که در دسترس است، بدون توجه به خویشاوندی نزدیک آنها جفت‌گیری کنند. کسانی که در منزل خود از سگ یا گربه به‌عنوان حیوان خانگی نگهداری می‌کنند، می‌دانند که آنها معمولاً جفت خود را از میان همزادان خود انتخاب می‌کنند؛ البته حیوانات اصیل را برای اینکه نژادشان اصیل بماند، به این کار وامی‌دارند.

پس آیا می‌توان گفت که بشر به‌نوعی از غریزه دست یافته که در جانواران وجود ندارد؟ وجود تابو خود به‌تنهایی خلاف این را اثبات می‌کند؛ زیرا اگر انسان‌ها به‌صورت غریزی از آمیزش با هم‌خونان خود بازداشته می‌شدند، دیگر چه نیازی به وجود چنین قانون سخت‌گیرانه‌ای برای جلوگیری از آن وضع می‌کردند؟ همان‌طور که رالف پدینگتون^{۱۰۳} می‌گوید: «اگر انسان به‌طور غریزی از محرم‌آمیزی بیزار یا نسبت به آن بی‌تفاوت است، چرا همه نیروهای توانمند جامعه بر آن شدند تا او را از این کار بازدارند؟» (درآمدی

بر مردم‌شناسی اجتماعی، ص ۱۳۴)

لسلی. ای وایت^{۱۰۴} نیز می‌نویسد:

اینکه بگوییم پرهیز از آمیزش جنسی با محارم، غریزی است بی‌شک برای آگاهی عموم مردم از حس بیزاری درونی و مادرزادی نسبت به آمیزش با محارم است؛ اما اگر چنین بود؛ چرا باید در همه‌جا قوانین بسیار سخت‌گیرانه‌ای برای جلوگیری از آن وضع کنند؟ برای چیزی که انسان به‌صورت غریزی از آن منزجر است!

نظریه‌پردازان طرفدار رویکرد روانشناسی، نظراتی مخالف با طرفداران رویکرد غریزی دارند. آنها به‌جای استفاده از واژه بیزاری غریزی از واژه «کشش غریزی نزدیک‌ترین»^{۱۰۵} استفاده می‌کنند و می‌گویند از آنجایی که افراد یک خانواده سال‌های سال در کنار هم دوستانه زندگی می‌کنند، کم و بیش کشش غریزی و دوسویه نسبت به هم خواهند داشت و همین باعث به‌وجود آمدن تابوی محرم‌آمیزی شده است.

بعد از اینکه فروید و چندتن دیگر از روانشناسان اوایل قرن بیستم، از گرایش‌های پنهان محرم‌آمیزی با خویشاوندان نزدیک پرده برداشتند، این تزی به پیشرفته‌ترین شکل خود رسید و پررنگ‌ترین آن را گرایش پسر به مادر دانستند. افسانه یونانی ادیپوس در ادبیات کهن، از همین گرایش نشأت گرفته است. افسانه ادیپوس داستانی است که در آن پسر با مادر خود ازدواج می‌کند و مهری بر تأیید این موضوع است که گرایش‌های درون خانواده، جهانی و گسترده است. عقده ادیپوس^{۱۰۶} از آن زمان تاکنون به واژه‌ای عمومی برای بیان این ویژگی به‌ظاهر جاودانه در طبیعت انسان تبدیل شده است.

فارغ از آنکه داستان افسانه ادیپوس به‌هیچ‌وجه با گرایش‌های درونی خویشاوندآمیزی مرتبط نیست - در بخش‌های بعدی این موضوع را به‌طور کامل توضیح خواهیم داد- فروید و دیگر روانشناسان در این‌باره اشتباهی بزرگ کرده و فکر می‌کردند آن چیزی که در قرن نوزدهم، خود را در زندگی بشر نشان داده، از روز ازل تاکنون در زندگی بشر وجود داشته است.

در دوران اخیر، موضوع گرایش‌های پنهانی آمیزش با خویشاوندان نزدیک در یک خانواده از برآیند چند پیشامد ناشی شده است. از طرفی، آیین اخلاقی

جنسی پاک‌دینانه^{۱۰۷} بر سرکوبی نیاز جنسی تا زمان ازدواج پافشاری می‌کند و از طرفی، ازدواج بعد از رسیدن به شغل و جایگاه اجتماعی باعث می‌شود تا این نیاز سال‌ها بعد از بالغ‌شدن، سرکوب‌شده باقی بماند. این تضاد مابین نیازهای بیولوژیکی و سرکوبی اجتماعی باعث به‌وجود آمدن روان رنجوری در فرزندان خانواده انجامید که به‌اشتباه آن را عقدهٔ ادیپوس نام نهاده‌اند.

در جوامع کهن وجود «عقدهٔ ادیپوس» در میان بومیان یافت نشد و این آسیب، فقط در جامعهٔ نوین امروزی وجود دارد. لرد رگلان^{۱۰۸} می‌گوید:

«بگذارید اکنون به بررسی عقدهٔ ادیپوس برگردیم که هر پسر به‌صورت ناخودآگاه تمایل دارد تا پدرش را بکشد و با مادرش ازدواج کند. باید قبول کنیم که این عقده بیشتر در میان افراد روان رنجور اروپایی و شاید تا اندازه‌ای اروپایی‌های معمولی رخ می‌دهد؛ اما حتی فروید و پیروانش هم نتوانستند اثری از آن در دورهٔ وحشی‌خویی بیابند؛ پس مجبور شدند تا انگارهٔ میل سرکوب‌شده را پیش بکشند.

یکی از ویژگی‌های جامعهٔ ما، سرکوب هم‌زمان انگیزش^{۱۰۹} و گرایش جنسی^{۱۱۰} است که پیامد وجود همین عقده می‌باشد ... هرچایی که یک پسر می‌بیند، چه در زندگی واقعی و چه در نوشته‌ها و مجلات و چه روی صحنه، گرایش و اشتیاق جنسی بر فکر و چشم او هجوم می‌آورند و تنها کسی که می‌تواند ببوسد و در آغوش گیرد، مادر است.

ازاین‌رو، ممکن است که به او دل بندد و به پدرش که توجه بیشتری از مادر دریافت می‌کند، رشک برد. از سوی دیگر، در میان وحشیان به یک پسر ... در اکثر مواقع فرصت‌های دیگری برای برآورده کردن نیازهای جنسی داده می‌شود. در نتیجه، کمتر به فکر دل‌بستن به مادرش می‌افتد. چنانچه یک پسر اروپایی متأهل، دل‌باختن به مادر بزرگش را در فکرش هم نمی‌گنجانند.^{۱۱۱} بنابراین، هیچ‌کدام از علل شناخته‌شده، چه بیولوژیکی، چه غریزی و چه روان‌شناسانه نمی‌توانند این فرضیه را تأیید کنند که تابوی جنسی نخستین برخلاف محرم‌آمیزی بوده است. با پرورش حیوانات یا آزمایش‌ها، ثابت نشده که خویش‌پیوندی برای گونه‌های جانوری مضر است. در هر صورت، آن نوع دانش علمی بسیار فراتر از تصور انسان اولیه بوده است. هیچ بیزاری غریزی در بین حیوانات از جفت‌گیری با هم‌خونان وجود ندارد و اگر چنین

بیزاری در زندگی بشر وجود داشت، نیازی به وضع قوانین سخت‌گیرانه برای جلوگیری از محرم‌آمیزی (خویش‌پیوندی) نبود. سرانجام، مفروضات ساخته‌شده در مورد روان‌رنجوری خانواده‌مدرن، براساس برداشت نادرست از افسانه‌ادیپوس هیچ ارتباطی با تابوی جنسی نخستین ندارد.

با این‌همه، بیشترین آسیب به تئوری خویش‌پیوندی، از داده‌های به دست‌آمده مردم‌شناسی درباره‌ی خویشاوندی نخستین برمی‌خیزد. عقاید مردمان وحش‌خو چنان متفاوت از عقاید ماست که حتی نمی‌توانیم آنها را درک کنیم. در جامعه‌ی ما که براساس خانواده‌ی هسته‌ای بنا شده است، خویشاوندی از روابط بیولوژیکی یا ژنتیکی نشأت می‌گیرد؛ اما در جامعه‌ی قدیم که براساس سیستم طایفه جمعی^{۱۱۲} بنا شده بود، خویشاوندی بیانگر یک رابطه‌ی اجتماعی بود که کل جامعه را در برمی‌گرفت.

تنها ممنوعیت جنسیتی که افراد شناخته‌شده‌ی یک خانواده را از آمیزش منع می‌کند، می‌تواند «تابوی خویش‌پیوندی» نامیده شود؛ اما ممنوعیت جنسیتی که اجتماع کاملی از افراد را از آمیزش منع می‌کند، نمی‌تواند «تابوی محرم‌آمیزی» نامیده شود. این چیزی فراتر از یک ممنوعیت جنسی است. وقتی سیستم خانوار مادرسالاری، خویشاوندی را که «سیستم طبقه‌بندی» نام دارد، بررسی کنیم، این تفاوت را بهتر درک می‌کنیم.

خویشاوندی طبقه‌بندی‌شده

لویس مورگان^{۱۱۳} اطمینان داشت که سیستم تیره یا خاندان مادری^{۱۱۴} پیش از خانواده در تاریخ پدیدار شده است؛ همچنین سیستم طبقه‌بندی خویشاوندی را کشف کرد که مردم‌شناسان امروزه اغلب آن را «خویشاوندی اجتماعی»^{۱۱۵} می‌نامند. براساس این سیستم، همه‌ی افراد جامعه براساس جنسیت و سن طبقه‌بندی می‌شدند که شغل، حرفه و عملکردهای اجتماعی آنها را نیز مشخص می‌کرد؛ درحالی‌که تقسیمات جنسیتی ثابت بود، با رسیدن زنان و مردان به بزرگسالی و کهنسالی، بخش‌بندی سنی تغییر می‌کرد. این طبقه‌بندی یا رده‌بندی‌ها^{۱۱۶}، بر پایه‌ی ارتباطات خانوادگی^{۱۱۷} نبودند؛ بلکه بر پایه‌ی ارتباطات طایفه‌های به‌هم‌پیوسته و قبیله‌^{۱۱۸} استوار بود.

همان‌طور که دبلیو.اچ.ار ریورز^{۱۱۹} می‌گوید:

تکامل زنان | فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی ...

در اکثر مردمی که فرهنگ پایینی دارند، اصطلاحات مربوط به خویشاوندی آنچنان متفاوت است که در زبان هیچ واژه مترادفی برای آنها نداریم؛ همچنین آنها نیز واژگانی که به درستی معادل دقیق واژگان زبانی ما باشد، ندارند. (روانشناسی و قوم‌شناسی، ص ۴۴)
او در جایی دیگر اضافه می‌کند:

تکامل زنان | فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی ...

تمایز اساسی بین سیستم طبقه‌بندی و آنچه ما استفاده می‌کنیم این است که سیستم قبلی براساس قبیله^{۱۲۰} یا گروه مشابه دیگر پایه‌گذاری شده؛ درحالی‌که سیستم ما بر پایه خانواده^{۱۲۱} است. (تاریخ جامعه ملانزی، ج ۱، ص ۶ و ۷)

طبق سیستم طبقه‌بندی، کودک از تعدادی از زنان، به‌عنوان «مادر» خود یاد می‌کند، درحالی‌که در سیستم خویشاوندی خانوادگی ما، فقط یک زن می‌تواند مادر یک کودک باشد (زنی که او را زاییده است). علاوه‌براین، در سیستم خویشاوندی طبقاتی، که در آن اصطلاح مادر کاربردی است و نه زیست‌شناسانه، حتی نوزادان هم زن را «مادر» می‌نامند. چنین عجایبی تفاوت بارز بین سیستم‌های خویشاوندی اولیه و مدرن را نشان می‌دهد. از نظر ما، مادر زنی است که نوزادی را باردار است و تا زمانی که او را به دنیا نیاورد مادر نمی‌شود؛ اما در جامعه نخستین، مادر بودن کارکرد اجتماعی جنس زن بود و همه زنان به‌طور بالقوه مادران گروه بودند. آنها همگی به یک اندازه مسئولیت فراهم کردن خوراک و نگهداری از کودکان را برعهده داشتند. اسپنسر و ژیلن درباره بومیان آروناتا^{۱۲۲} می‌نویسند:

آنها هیچ واژه‌ای مترادف با واژگان انگلیسی ما ندارند؛ برای مثال یک مرد در جامعه نخستین به مادر واقعی خود «میا»^{۱۲۳} می‌گوید؛ اما درعین حال این اصطلاح را نه تنها در مورد سایر زنان بزرگسال، بلکه در مورد یک دختر بچه کوچک نیز به کار می‌برد، به شرطی که همه آنها از یک گروه باشند. واژه میا نشان‌دهنده خویشاوندی آنها برای مرد است. فریزر در این باره می‌گوید:

ما کلمه مادر را با اصطلاحات مربوط، در زبان وحشیانی که سیستم طبقه‌بندی دارند، اما به‌هیچ‌وجه معادل آن در این زبان نیست، یکی می‌گیریم. منظور ما از «مادر» زنی است که فرزندی به دنیا آورده است. منظور وحشیان استرالیایی از «مادر» زنی است که در رابطه اجتماعی خاصی با گروهی از مردان و زنان قرار دارد، خواه هر یک از آنها را به دنیا آورده باشد یا نه.

همین‌که بچه‌ای در بغل داشته باشد، او برای آن گروه «مادر» است. همان‌طور که دکتر ریورز می‌گوید، حتی لازم نیست فکر کنیم که پیوند

تکامل زنان | فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی ...

خونی بین مادر و فرزند برقرار باشد؛ چراکه ممکن است در طول مراحل زندگی از یادرفته باشد. ممکن است رابطه واقعی بین مادر و فرزند همیشه به خاطر سپرده شود؛ اما پیشامدی است که به هیچ وجه بر جایگاه مادر در سیستم طبقه‌بندی تأثیر نمی‌گذارد؛ زیرا او قبل و بعد از زایمان، با گروه «مادران» در یک رده قرار گرفته است. (توتم‌پرستی و برون‌همسری، ص ۳۰۴-۳۰۵)

این فرورفتن فرد در گروه جمعی از مادران، در برخی از زبان‌های اولیه‌ای که از دوران نخستین به جا مانده، به چشم می‌خورد. در این زبان‌ها هیچ واژه‌ای برای پیوند مادر-فرزند تکی وجود ندارد. چنانچه هانس کلسن^{۱۲۴} می‌گوید:

«مادر فیزیکی^{۱۲۵} برای این مردمان بی‌معناست ... به‌عنوان مثال، بومیان استرالیایی اصطلاحی برای بیان رابطه بین مادر و فرزند ندارند. این به این دلیل است که پیوند فیزیکی اهمیتی ندارد و این به دلیل زبان نارسای آنها نیست» (جامعه و طبیعت، ص ۳۰)

خانواده پدری موقعی پدید آمد که مادر و تک‌پدري، از قبیله مادری اشتراکی با یکدیگر ازدواج کردند. جی جی باکوفن^{۱۲۶} قبل از همه، در سال ۱۸۶۱ با انتشار کتابی به نام مادری^{۱۲۷} مفصل این پدیده را توضیح داده است:

رحم هر زن، تصویر فانی مادر زمین دیمیترا^{۱۲۸} است. به فرزندان هر زن دیگر، برادران و خواهرانی می‌بخشد تا روزی که پیشرفت سیستم پدری، یگانگی به هم پیوسته توده را از بین ببرد و اصل جدایی از هم را بیان کند، تنها برادران و خواهران را خواهد شناخت. (اسطوره، دین و حق مادری، ص ۸۰)

بنابراین، می‌توان به این نتیجه رسید که خاندان مادری که قبل از خاندان پدری تشکیل شده بود، براساس توده‌ای از زنان استوار بوده که خواهر یکدیگر و مادران همه فرزندان جامعه بودند، بدون توجه به اینکه چه کسی فرزند کیست. این امر با روشی که افراد بومی خود را به‌عنوان واحدهای اجتماعی توصیف می‌کنند، تأیید می‌شود. آنها از نظر مردان در رده «برادری»^{۱۲۹} و از دیدگاه زنان در رده «مادری»^{۱۳۰} هستند.

برای مثال، بومیان گارس^{۱۳۱} از آسام^{۱۳۲} قبایل^{۱۳۳} خود را machongs می‌نامند

که معنای مادری یا مادران را می‌دهد. در ملانزی واژه veve یا vev به همان معناست. لوسین لو برول^{۱۳۴} می‌نویسد:

کلمه veve برای خویشاوندان استفاده می‌شود و مادر یک بچه، خویشاوند او حساب می‌شود. خویشاوندان مرد را veve نمی‌دانند؛ چون آنها از خویشاوندان^{۱۳۵} مادرش هستند. مادرش را با اسم جمع veve به معنی خویشاوندان صدا می‌زنند، گویی که او نماینده همه خویشاوندان است. انگار او (مرد) فرزند یک زن خاص که او را به دنیا آورده نیست، بلکه فرزند همه خویشاوندانی است که مادرش او را برای آنها به دنیا آورده است. مادر را خواهر می‌نامند؛ چون او نماینده همه خواهران گروه اجتماعی است که همگی مادر کودکان هستند. نبود خانواده در زبان ما با نبودن کلماتی که با این انگاره‌ها (پدر و پسر) یکسانی داشته باشند، با همدیگر هم‌خوانی دارند. (روح نخستین، ص ۸۰-۸۱)

بنابراین در جامعه‌ای که پیوندهای خانوادگی انفرادی نهاده نشده و براساس خویشاوندی گروهی یا اجتماعی استوار باشد، آیا مسئله محرم‌آمیزی می‌توانست شکل بگیرد؟ اولین مبنا برای درک مسئله محرم‌آمیزی، شناخت پدر و مادر هر فرزند است. آنچه دانشمندان مردم‌شناس متوجه شدند این بود که در دوران وحشی‌خویی پدران ناشناخته بودند.

اما در مواردی که مادر واقعی بچه را هم به یاد می‌آوردند، این مسئله ارزش چندانی در جامعه‌ای که براساس طبقه‌بندی خویشاوندی بنا شده بود، نداشت؛ پس در هر صورت، ساختار سیستم طبقه‌بندی خویشاوندی، چه خویشاوندی خاندانی^{۱۳۶} اجتماعی یا گروهی را برگزیده باشد، تئوری پیوند با خویشان یا محرم‌آمیزی را بی‌معنی می‌کند. با وجود اینکه همه بر این باوراند که در جامعه کهن قوانین سخت‌گیرانه برای تابوی جنسی داشته‌اند، اما آن را تابوی محرم‌آمیزی نمی‌دانند.

نگاهی اجمالی به تعداد زیادی از زنان و دخترانی که در طبقه‌بندی زنانی که آمیزش با آنها ممنوع است، قرار گرفتند، پوچ بودن تابوی محرم‌آمیزی را نشان می‌دهد.

جمعیت بی‌شمار زنانی که آمیزش با آنها ممنوع بود

گاهی قانون برون‌همسری را «زناشویی در بیرون»^{۱۳۷} می‌نامند. در جامعه

امروز، هر وقت مردی در بیرون زناشویی می‌کند، منظور از بیرون، خارج از دایرهٔ مادر و خواهران خود است؛ اما در جامعهٔ قبیله‌ای، هر وقت مردی در بیرون ازدواج می‌کرد، منظور از بیرون، تعداد بی‌شماری از زنان و خواهران و مادران را در برمی‌گرفت که نه فقط از تیره و طایفهٔ خود، بلکه از قبایلی که با قبیلهٔ آنها همسو و هم‌تبار^{۱۳۸} بودند هم شامل می‌شدند. پس تعداد زنانی که مرد نمی‌توانست با آنها ازدواج کند، چندین برابر می‌شد.

مورگان از کلمهٔ خویشاوندان «هم‌تبار کنارین»^{۱۳۹} را به‌کار می‌برد تا کسانی که از نظر زیستی خویشاوند محسوب نمی‌شدند را برشمارد. برخی دیگر از واژه‌هایی، مانند «هم‌تراز»^{۱۴۰} و «خیالی»^{۱۴۱} به‌جای واژهٔ هم‌تبار، کنارین استفاده کردند. در هر صورت، همهٔ این واژه‌ها، مرد را از آمیزش با تعداد بسیار زیادی از زنان منع می‌کرد، درحالی‌که هیچ رابطهٔ ژنتیکی میان آنها نبود.

در جامعه‌ای که شامل دو قبیله می‌شد و برای اهداف آمیزشی روبه‌روی هم می‌ایستادند، یک مرد اجازه نداشت با خاندان مادری خود یا veve آمیزش کند و باید با بیگانه‌ای که از طایفه یا veve رویاروی بود، ازدواج می‌کرد؛ همچنین در قبیله‌هایی که از دونیمه^{۱۴۲} تشکیل شده بود هم همین قانون حکم‌فرما بود. یک مرد اجازه نداشت زنی از میان نیمهٔ خود برگزیند؛ بلکه باید با زنی از نیمهٔ رویاروی زناشویی کند. از آنجاکه هر دونیمهٔ ایل از تعدادی طایفه مرتبط تشکیل شده بودند، مردان با تعداد زیادی زن نمی‌توانستند آمیزش کنند. هر مرد تنها می‌توانست زنی از یک طایفهٔ خاص در نیمهٔ آن‌سو را به همسری بگیرد.

محدودیت‌های آمیزشی از این هم فراتر بود. به‌طوری‌که مرد فقط مجاز بود، از نیمهٔ دیگر^{۱۴۳} قبیلهٔ خود زنی برگزیند که هم‌سن‌وسال خود باشد. خواهران و مادران بزرگ‌تر یا جوان‌تر آن نیمه بر او حرام بودند. ردهٔ همسرگزینی^{۱۴۴} مرد آن‌چنان‌که در گذشته این‌طور نامیده بودند، به زنی از نسل خود در یک خاندان از نیمهٔ رویاروی ایل محدود بود.

طبق نوشتهٔ برخی از دانشمندان در دورهٔ کهن، مردها در گزینش همسر محدود بودند و نیمی از افراد قبیلهٔ خواهرانش بودند و نیمی دیگر مناسب همسری وی. این نسبت درست نیست. چنانچه بریفولت دربارهٔ بومیان

استرالیا، ملانزی و دیگر انسان‌های نخستین می‌نویسد: «مرد وحشی در چنان گروه‌هایی بین زنان می‌زیست که بیشتر آنها به سبب کیفر مرگ برای او دست‌نیافتنی بودند.» (مادران، جلد یک، ص ۶۱۲)

این شرایط اغراق‌آمیز فقط در اوج اجرای تابوی سکس حاکم بود و پس از آن درهم شکست. بعدتر مرد می‌توانست از هریک از تیره‌های نیمه‌رویاری، زنی را به همسری برگزیند، سپس سختگیری‌ها در مورد پرهیز از آمیزش در میان تیره‌های به هم پیوسته نیمه خودش هم از بین رفت و مرد می‌توانست با زنی در هر تیره، مگر تیره خودش زناشویی کند. آنچنان که مورگان می‌نویسد این زوال تابوی جنسی سخت‌گیرانه کهن، طی تحقیقات او هم رخ داده است. فریزر به شکل زیر از انحلال این سیستم پُرباد^{۱۴۵} جداکننده رده‌های زناشویی یاد می‌کند:

پیشینه برون‌همسری درباره زناشویی با خویشان نزدیک هر فرد، ابتدا سخت‌گیری فزاینده و سپس نزولی بود. در مردمان نخستین استرالیا هشت رده وجود داشت که مردان از دسترسی به هفت رده از آن منع شده بودند. برون‌همسری بعد از این مرحله، روندی کاهشی را در پیش گرفت. آخرین مرحله تکامل باعث از بین رفتن برون‌همسری خاندانی شد و از آن پس، زناشویی فقط از رهگذر منع ازدواج با خویشاوندان حرام^{۱۴۶} سروسامان یافت. (توتم‌پرستی و برون‌همسری، جلد ۴، ص ۱۵۳-۱۵۲)

رویدادهایی از این قبیل بیشترین آسیب را به تئوری خویش‌پیوندی زدند. تابویی که اکثر زنان را برای مردان دست‌نیافتنی و حرام می‌داند را می‌توان تابوی جنسی^{۱۴۷} نامید؛ اما نمی‌توان نام آن را تابوی محرم‌آمیزی^{۱۴۸} گذاشت.

قابل‌درک است که در قرن نوزدهم که علم مردم‌شناسی و زیست‌شناسی که هر دو علمی نوپا بودند، یکی دانستن تابوی جنسی با تابوی محرم‌آمیزی از دیدگاه پیشگامان مردم‌شناسی باورپذیر باشد؛ اما در دو قرن بعد با وجود اینکه هر دو علم تا اندازه چشمگیری رشد کرده بودند، تکرار این انگاره اشتباه، موضوع دیگری است.

اکثر دانشمندان مردم‌شناس تئوری محرم‌آمیزی را قبول دارند، اما از آن راضی نیستند و به نوعی احساسی دوگانه به آن دارند. همین موضوع این انگاره را غیرقابل‌پذیرش می‌کند. آنها می‌دانند که تمام تحقیقاتی که از

تکامل زنان | فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی ...

مردمان بومی استرالیا انجام داده‌اند، هیچ نوری بر آغازگاه تابوی جنسی، اینکه از کجا و چگونه پدید آمده، نیافکنده است. بومیان می‌گویند که این تابو را اجدادشان به آنها یاد داده و آنها هم بدون اینکه توضیحی بخواهند، کورکورانه آن را پذیرفته‌اند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند؛ همچنین مطالعه بر روی اسطوره و افسانه‌ها و سنت‌های انسان‌های اولیه هیچ اطلاعاتی در این زمینه به ما نمی‌دهد. کوارادو بوآ^{۱۴۹} در این زمینه می‌گوید:

اطلاعاتی که در مورد محرم‌آمیزی تاکنون به دست آمده، بسیار ناچیز و اندک است. این اطلاعات به این دلیل که پرسش‌ها برای آنها تکان‌دهنده بود، کم نیست، بلکه به خاطر این است که تمایل زیادی به صحبت کردن در این مورد نداشته و یا چیزی برای گفتن ندارند. (بومیان آلور، ص ۱۰۵)

از آنجاکه این مسئله‌ای است که ذهن انسان متمدن را درگیر کرده، نه ذهن انسان‌های نخستین را؛ بنابراین عجیب نیست که بومیان استرالیا چیزی برای صحبت در مورد محرم‌آمیزی نداشتند. بومیان حتی بعد از اینکه برایشان به وضوح این موضوع را توضیح داده‌اند، باز هم نتوانسته‌اند به درستی آن را درک کنند؛ زیرا واژه محرم‌آمیزی^{۱۵۰} یا خویش‌پیوندی از آن واژگان تابوی آنها نیست؛ واژه‌ای است که مردم شهرنشین که انگاره‌های نادرستی درباره سرشت تابو دارند، آن را ساخته‌اند.

یکی دیگر از کوشش‌هایی که در راستای پشتیبانی از این تئوری به پوچی رسید، برای ارائه معنای دیگری از کلمه خویش‌پیوندی بود. معنی لغوی محرم‌آمیزی به رابطه جنسی میان مردمانی که از نظر زیستی یا ژنتیکی به هم پیوند دارند، اشاره دارد. از این رو، رابرت اچ لوی^{۱۵۱} و دیگر مردم‌شناسان کوشیدند تا خویشاوندان و ناخویشاوندان را با یکدیگر در یک گروه قرار دهند تا معنای گسترده‌تری به واژه محرم‌آمیزی بدهند؛ حتی اگر در نهایت این کار باعث می‌شد معنای واقعی آن از بین برود.

در سخنان هوپل می‌توان نمونه‌ای از ویژگی‌های این کوشش غیرمنطقی را شاهد باشیم:

«آمیزش با هرکسی که از نظر دیدگاه اجتماعی، مانند خویشاوندان ژنتیکی تعریف شده باشد، جلوگیری می‌شود. هرکدام از این آمیزش‌ها زناکارانه است.»

تابوی محرم‌آمیزی جهانی است؛ چراکه از نظر اکثر مردم شهرنشین و بدوی، زنا با محارم زننده است. در واقع، لویی به درستی این گسترش دامنه خویشاوندی را در یک گروه^{۱۵۲} قرار داده است.

این ویژگی سیستم‌های خویشاوندی است که آن را خویشاوندی طبقه‌بندی شده، می‌نامند. بیشتر مردم با دستور ساده، نظام اجتماعی خود که نام پدر و مادر و برادر و خواهر روی آنها می‌گذارند، از آمیزش با آنها

منع می‌شوند، در صورتی که از نظر زیستی اینگونه نیست. (انسان در جهان بدوی، ص ۱۹۱-۱۹۲)

این کاملاً موضوع را عوض می‌کند. سیستم طبقه‌بندی خویشاوندی اجتماعی قبل از سیستم خویشاوندی خانوادگی به وجود آمده است. همان‌طور که طایفه قبل از خانواده در تاریخ به وجود آمده است. در نتیجه، انسان‌های نخستین خویشاوندان را با غیرخویشاوندان در یک گروه قرار نداده بودند. نظام آنها فقط خویشاوندی اجتماعی یا گروهی^{۱۵۳} بود و به داشتن خانواده‌های تکی علاقه‌ای نشان نمی‌دادند یا اطلاعی نداشتند. با گذر زمان نظام طبقه‌بندی خویشاوندی کهن، راه را برای به‌وجود آمدن نظام خویشاوندی خانوادگی باز کرد. یکی از راه‌های بررسی نظام طبقه‌بندی خویشاوندی، مقایسه آن با سازمان‌های برادری و اتحادیه کارگری امروزی است. در این گروه‌ها، تمام مردان را برادر و تمام زنان را خواهر می‌نامند. تمام اعضای گروه می‌دانند که هیچ‌کدام از آنها و یا حتی یکی از آنها برادر و خواهر ژنتیکیشان نیستند. حال تصور کنید طبق این قانون، تمامی اعضای اتحادیه کارگری که هزاران نفر هستند، برادر و خواهر همدیگر محسوب شوند و نمی‌توانند باهم ازدواج کنند. حتی اگر تعداد کمی از کارگران این اتحادیه خواهر و برادر ژنتیکی باشند، این پدیده برای قانونی که بر همه کارگران غیر خویشاوند اتحادیه کارگری فرمان می‌راند بی‌اهمیت است. گسترش واژه محرم‌آمیزی، به معنای رویاروی آن هیچ کمکی در راستای یافتن آغاز و معنای تابو به ما نمی‌کند. برعکس، مانند مانعی عمل می‌کند که راهمان را می‌بندد. تا موقعی که ندانیم محرم‌آمیزی به این تابو مرتبط نبوده، نمی‌توانیم اصل مطلب را متوجه شویم که: تابو به چه چیزی اشاره داشته است؟

اهمیت مسئله

از آنجایی که فرضیه‌های مختلفی که تاکنون در مورد تئوری محرم‌آمیزی بیان شده است را نمی‌توان بعد از بررسی‌های دقیق، مستحکم دید؛ پس چه دلیلی وجود دارد که همچنان به دنبال آن باشیم؟ چرا به جای بررسی در مورد جنبه‌های دیگر جامعه بدوی، بیش‌از اندازه به دنبال آیین جنسی آن دوران باشیم؟

واقعیت این است که تا زمانی که دلیل اصلی تابو را ندانیم، نمی‌توانیم مسائل دیگر جامعه بدوی را به خوبی درک کنیم. بدون داشتن پاسخی درست به این سؤال ما نمی‌دانیم که علت اینکه در جامعه بدوی به جای نظام خانوادگی پدری، سیستم دودمان مادری^{۱۵۴} به وجود آمده است، چیست. ما به خوبی نمی‌توانیم منشأ معنی برون‌همسری و درون‌همسری، نظام‌مندی دوگانه^{۱۵۵} جامعه یا دیگر جنبه‌های نظام خویشاوندی طبقه‌بندی‌شده را متوجه شویم. برای درک نهادهای جامعه بدوی و بازسازی تاریخ گونه بشر از ابتدا تا مرحله شهرنشینی، نیاز داریم تا زمینه‌سازهای تابو را به خوبی بشناسیم.

تابو پدیده ناچیز و کم‌اهمیت در جامعه بشری نیست، بلکه در آیین و شیوه رفتار اجتماعی در والاترین جایگاه کانونی قرار دارد. بریفولت می‌گوید: «اکثر جوامع در مرحله‌های کهن‌تر فرهنگ نخستین^{۱۵۶}، نظام برون‌همسری را مهم‌ترین قانون غیرقابل سرپیچی اجتماعی می‌دانستند.» تحقیقات نشان می‌دهد که هرچه اقتصاد ساده‌تر باشد، ترس زیر پا گذاشتن تابوی برون‌همسری بیشتر بوده است.

در برخی گزارش‌ها دیده شده که بعضی از شکارچیان و جنگجویان^{۱۵۷} وحشی^{۱۵۸} حتی از زیرپا گذاشتن ناآگاهانه آن از ترس می‌مردند. همین امر حاکی از آن است که تابو چیزی فراتر از پرهیز جنسی است؛ قانون اجتماعی با نیروی برتر است. واکنش وحش‌خویان در برابر تابو و سرپیچی از آن به درستی این باور گواه می‌دهد. آنها معتقد بودند که زیرپا گذاشتن تابو، چه در رفتار و چه در پندار، تنها یک نفر را مسئول پاسخ‌گویی به آن نمی‌کند، بلکه به تدریج قبح آن ریخته می‌شود و دامن‌گیر همه اعضای گروه می‌شود و بقای آنان را به خطر می‌اندازد. تابو را به‌عنوان یک بازدارنده اجتماعی می‌دانند که بلایا را از آنان دور می‌کند؛ بنابراین هرکس از آن سرپیچی کند، معنایی کمتر از نابودی گروه نمی‌دهد.

تابو اغلب به معنای «فرمان مطلق»^{۱۵۹} تعبیر می‌شود، قانونی که دامنه‌ای گسترده، فراگیر و نیرومند است که هیچ قانون نهاده‌شده جامعه شهرنشینی را نمی‌توان با آن سنجید. لرد رگلان^{۱۶۰} در این مورد تجربیات بصری کاپتین رتری^{۱۶۱} در اشانتی^{۱۶۲} را شرح می‌دهد:

تکامل زنان | فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی ...

اگر اجازه می‌دانند تا این کار بدون کیفر بماند، شکارچیان قادر به کشتن حیوانات در جنگل نبودند، گیاهان از میوه‌دادن دست می‌کشیدند، بچه‌ها به دنیا نمی‌آمدند، روح نیاکان آشفته می‌شد، خدایان خشمگین می‌شدند و تمام جهان به هم می‌ریخت (بزه ژوکاستا، ص ۳)

هاتن وبستر^{۱۶۳} نظام تابو را «ترس نظام‌یافته»^{۱۶۴} می‌نامد که تکتک مراحل از واکنش‌های احساسی اعم از شگفتی، ستایش و ترس را در برمی‌گیرد. او می‌نویسد: قلمرو قدرت تابو از تمام بازدارنده‌های دیگر بیشتر است و در این موضوع هیچ بحث و استدلال و شکی نیست. تابو تنها به معنی «تو نباید» در مقابل خطراتی که از قبل پیش‌بینی شده است، اینکه شخصی آن را از عمد یا غیرعمد بشکند، اهمیتی ندارد، در هر صورت، به تابوشکن هیچ حقی داده نمی‌شود. مرگ حتمی، ناگهانی و هراس‌آورترین نوع آن، سرنوشتی همیشگی برای تابوشکنان است. در بهشت درخت علم و دانش خوب و بد می‌روید و خداوند بشر را از خوردن میوه آن منع کرده و فرموده است: «روزی که از آن میوه بخوری، بدون شک خواهی مرد.» بنابراین تابوشکن معمولاً خیلی سریع از ترس اینکه حتی غیرعمد تابو را شکسته، می‌میرد. (تابو: بررسی جامعه‌شناسی، ص ۱۷-۲۴)

چنین ترس بی‌جایی در خصوص یک بازدارنده جنسی ساده، آن هم در جامعه‌ای که جدای از زنانی که آمیزش با آنان ممنوع اعلام شده بود، دیگر روابط جنسی بسیار آزاد بود که باعث شد بسیاری از اندیشمندان شگفت‌زده شوند. فریزر می‌گوید:

«چه بلای بزرگی بر سر جامعه آنها می‌آمد اگر واقعاً این کار را انجام می‌دادند؟ چطور تابوشکنان و گناهکاران به این نتیجه رسیده بودند که گناه آنان تمام جامعه آنان را به خطر می‌اندازد؟ پاسخ این است که در جواب این سؤالات درمانده‌ام.» (توتم‌پرستی و برون‌همسری، ج ۴، ص ۱۵۷-۱۶۰)

فروید هم در این باره سردرگم بود:

قطعاً انتظار نداریم که این انسان‌های آدم‌خوار بیچاره برهنه، باید در مورد مسائل جنسیشان هم عقیده با ما باشند و یا به بیشترین حد ممکن محدودیت را بر نیازهای جنسی خود بگذارند. با این حال، ما می‌دانیم که آنان، خود را مسئول و موظف می‌دانند تا با دقت تمام و در عین

سخت‌گیری، مراقب جلوگیری از روابط جنسی با محارم باشند. حقیقتاً به نظر می‌آید که نظام کلی جامعه آنها که در راستای این هدف یا در رابطه با به دست آوردن آن بنا شده است. (توتم و تابو، ص ۴ و ۵)

اندرو لنگ^{۱۶۵}، زنان بی‌شماری را دیده بود که در بازداری محرم‌آمیزی گنجانده شده بودند و ناکامی خود را در کوشش برای گشایش این مسئله بیان کرد:

کنجکاوی علمی مدت‌ها درگیر پاسخی درست و به‌جا برای سؤال بود که چرا باید گونه‌های بشری که کم‌ترین میزان تمدن را دارند، بیشترین محدودیت‌ها را برای کسانی که آمیزش با آنها ممنوع است، داشته باشد؟ (محارم قبیله‌ای) منشأ این قوانین سخت‌گیرانه که در میان انسان‌های نخستین برهنه که از چادر نشین‌های بافرهنگ‌تر دور هستند، چیست که آنان را مجبور می‌کند تا جفت خود را خارج از گروه‌های بزرگ یا خویشاوندان خیالی خود جست‌وجو کنند؟ ... تمام این تلاش‌ها محکوم به موقتی بودند؛ چراکه با آمدن علوم تازه، بسیاری از تئوری‌های پیشین نیز رد می‌شوند. (منشأ اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲)

بعضی دیگر از مردم‌شناسان هم‌دوره او نیز می‌گویند آنان به همان اندازه سردرگم شده‌اند. پنجاه سال بعد، آسلی مونتاگ^{۱۶۶} از پاسخ این سؤال همچنان ناامید است:

«منشأ بازداری محرم‌آمیزی سال‌ها مردم‌شناسان را سردرگم کرده است ... شاید ما هرگز نتوانیم پرده از این راز برداریم» (انسان: یک میلیون سال نخست او، ص ۱۱۸)

آیا این وضع حقیقتاً مایوس‌کننده است؟ درواقع، شاید محققان در جهت اشتباه حرکت کرده‌اند و شاید علائم واضح را ندیده‌اند. به گفته بریفولت: «تاکنون چیزی که رضایت‌بخش باشد، پیشنهاد نشده است.» او همچنین پیشنهاد می‌کند: «به نظر می‌آید که شکست بعضی از اشتباهات در روش یا فرایض ماست.»

فرضیه‌ای که کاملاً به اشتباه تابو را بر محرم‌آمیزی اشاره رفته بود و همین‌طور فرضیه‌ای بزرگ‌تر که بازدارندگی جنسی را فقط مختص رده‌هایی خاص از روابط جنسی می‌دانست هم به همان اندازه نادرست بود. با نگاهی

تکامل زنان | فصل اول: آیا کهن‌ترین تابوی جنسی ...

دقیق‌تر به تابو متوجه می‌شویم که بازدارندگی دوگانه‌ای دارد و فقط یک بخش از آن مربوط به آمیزش‌های جنسی است و بخش مهم‌تر آن در مورد غذا بوده و تابویی در برابر آدم‌خواری بوده است.

فصل دوم: تابوی ضدآدم‌خواری

بقای نسل بشر و حیوانات در گرو ارضای دو نیاز اساسی غذا و نیاز جنسی است. بدون غذای روزانه، حیوانات می‌میرند و این ارجحیت خوراک بر نیاز جنسی را نشان می‌دهد؛ اما برای ماندگارشدن هرگونه از حیوانات و انسان‌ها، رابطه جنسی تنها راه حل است. این نیازهای دوگانه، در رفتار و تکامل انواع پستانداران نیرویی پیش‌برنده است.

گرسنگی یک مکانیسم^{۱۶۷} ذاتی است که در روند تکامل طبیعی فعال شده تا گونه‌ها را برای برآوردن این نیازها مجبور به فعالیت کند. گرسنگی دو نوع دارد: گرسنگی برای خوراک و گرسنگی برای جفت‌گیری. جانوران برای ارضای هر دوی این نیازها، به نزدیک‌ترین سرچشمه در دسترس روی می‌آورند؛ اما منحصرأً فقط در انسان‌ها، زنده‌ماندن به کنترل‌های اجتماعی بر این نیازهای زیستی بستگی دارد.

این به وضوح معنای واقعی نهاد بدوی توتمیسم و تابو است. اولین الگوهای کنترل‌های اجتماعی را درمورد خوراک و رابطه جنسی نشان می‌دهد و آنها را به طبقات مجاز و غیرمجاز تقسیم می‌کند. در آیین توتم‌پرستی، قوانین کنترلی نیازهای جنسی کاملاً واضح است، به این ترتیب که هیچ مردی نمی‌توانست با زنی که عضو گروه توتمی او به حساب می‌آید، رابطه جنسی برقرار کند. در قسمت دوم قوانین که مربوط به خوراک بود، هیچ مردی اجازه نداشت تا حیوان خویشاوندان توتمی گروه خود را شکار کند و بخورد. این نوع بازداری‌ها که در توتمیسم و تابو وجود دارد، درک این آیین را برای پژوهشگران پیچیده‌تر کرده است. فروید این پیچیدگی را چنین مطرح کرد: «کهن‌ترین و مهم‌ترین بازداری‌های تابو که شامل دو قانون اساسی در توتمیسم هستند، به شرح زیر است: یکی پرهیز از کشتن حیوانات توتمی و دیگری پرهیز از آمیزش جنسی با جفت توتمیک از جنس دیگر. قطعاً این دو از قدیمی‌ترین و قوی‌ترین آرزوهای بشر بوده که نمی‌توانیم به درستی آن را درک کنیم.» (توتم و تابو ص ۴۴)

یکی از دلایل اصلی مرموزبودن تابوی خوراکی این است که از کلمه جانور توتمی استفاده شده است. با این حال، در ادامه خواهیم دید که انسان‌های توتمی، در واقع نوعی از بشر و یا به بیان دیگر نیمه بشر بودند. این امر باعث

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم خواری

پنهان ماندن ماهیت بازداری از خوراک به عنوان تابوی ضد آدم خواری شد. مورگان جزء اولین کسانی بود که متوجه شد انسان در گذشته از مرحله آدم خواری گذشته است، اما معتقد بود که این دوره، به دلیل نبود منابع غذایی کافی در آن زمان، رخ داده است. او نوشت:

«با توجه به طبیعت و ذات متزلزل، همه این منابع غذایی، خارج از منطقه ماهیان بزرگ، آدم خواری راه حل ترسناکی برای گونه بشری شد. بعد از آن با به وجود آمدن و تولید خوراکی‌های نشاسته‌ای در آمریکا و شروع دامداری آسیا و اروپا، به تدریج افت آدم خواری از قبیله‌هایی که اینچنین طعام مورد نیاز خود را تأمین می‌کردند، از میان رفت.» (جامعه باستانی، ص ۲۲-۲۴)

مورگان در مورد اینکه انسان‌ها آگاهانه به آدم خواری روی آورده بودند، اشتباه می‌کرد؛ اما در مورد جهانی بودن این موضوع درست گفته بود. قبول اینکه انسان دوره‌ای آدم خواری را در روند تکامل خود داشته، برای کثیری از مردم غیرقابل قبول و حتی توهین آمیز بود. درباره این موضوع، پژوهش‌های زیادی انجام نگرفته بود. در سال ۱۹۵۸ گری هاگ^{۱۶۸} کتابی با عنوان آدم خواری و قربانی کردن انسان منتشر کرد. او می‌گوید:

«انجمن مردم‌شناسی سلطنتی، هیچ تحقیق و بررسی جامعی در این زمینه نداشته و تنها از موزه بریتانیا در این مورد استعلام گرفته است. در تمام آن هشتاد مایل قفسه‌های بزرگ، که شامل هشت میلیون جلد کتاب است، حتی یک نوشته به زبان انگلیسی در مورد آدم خواری و قربانی کردن انسان وجود ندارد.» (ویرایش شده توسط پن بوکز ص ۷)

با دیدن نوشته‌های پراکنده در بسیاری از کتاب‌ها و ماهنامه‌ها، می‌توان جهانی و همه‌گیری آن را متوجه شویم. جی. ای. مک کولاک^{۱۶۹} در مقاله‌اش در مورد آدم خواری در دانشنامه هستینگز^{۱۷۰} که با موضوعیت دین و رسوم است، چنین می‌نویسد:

آدم خواری، مردم خواری^{۱۷۱} یا بشر خواری^{۱۷۲} رسمی است که در ابتدا به نظر انسان شهرنشین خوفناک و هراس آور می‌آید، اما با وجود اینکه به تدریج این رسم کم‌رنگ‌تر شده است، همچنان در روزگاران نه‌چندان دور مورد استفاده بوده است. به احتمال قوی، اکثر نژادهای انسان دوره‌ای از آدم خواری را از

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم‌خواری

سر گذرانده‌اند؛ چراکه هرازگاهی در رسوم مردم یا آیین آنها و یا در افسانه‌های مردمی، صحبت یا نشانه‌ای از آن به میان می‌آمد. (جلد سوم، ص ۱۹۴)

جولیوس لیپرت^{۱۷۳} با اشاره به تحقیقات آندری^{۱۷۴} می‌گوید: «به نظر می‌آید هر آنچه از آدم‌خواری به دست آمده، ته‌مانده دوره فراگیری آن است.» او افزود:

«از قلب آفریقا و استرالیا تا دوردست‌ها پخش شده است. تمام اقیانوسیه و مالزی را طی کرده و در آمریکا از جنوب تا شمال پیشرفت کرده و در ایالت‌هایی که با فرهنگ‌تر بودند و در مرکز آن قرار داشتند، شکوفا شده است. فقط آسیا و اروپا که قلمرو کهن فرهنگ واقعی^{۱۷۵} معنوی است، تمدن‌هایشان در ادوار تاریخی از گزند این پدیده در امان بوده‌اند. در این مکان‌ها که نگهبان قبرها از مردم بومی است، آدم‌خواری از همان ابتدا از میان رفت. در غیر این صورت، در دوره‌ای آدم‌خواری فراگیر شده بوده و حتی آسیا و اروپا هم هیچ‌وقت از آن در امان نبوده‌اند.» (تکامل فرهنگ، ص ۴۲۱)

استدلالی که مقابل تئوری آدم‌خواری دوران باستان وجود دارد، انزجار همه گونه‌ها در برابر خوردن هم‌گونه خود است؛ اما تحقیقات درمورد رفتار جانوران گوشت‌خوار این فرضیه را رد می‌کند. مک کولاک از کتاب «their leben» نوشته «brehm» نقل می‌کند:

«در میان گروه جانوران پایین‌دست، خوردن هم‌نوع خود، اتفاقی است که معمولاً رخ می‌دهد. در میان اکثر گوشت‌خوران، مانند گربه‌سانان، سگ‌سانان و جوندگان، جانوار جوان یا ضعیف قربانی طمع دیگران می‌شود.» بنابراین اینکه انسان آدم‌خواری را نمی‌پذیرد، در نهاد او وجود ندارد؛ بلکه دستاوردی اجتماعی است. (دانشنامه دین و اخلاق، ص ۱۹۴)

به دو دلیل شناخت روند باستانی آدم‌خواری سخت است. اول اینکه، میمون‌های بی‌دم میوه‌خواراند و در بررسی‌های انجام‌شده درمورد زندگی میمون‌های بی‌دم^{۱۷۶} که نیاکان ما هستند، هیچ سؤالی درمورد آدم‌خواری مطرح نشده است. دوم قبل از اینکه نگارش تاریخ به میان بیاید، مدت زیادی این موضوع از کانون توجهات پاک شده بود، درحالی‌که بازماندگان

زیادی از دوران آدم‌خواری در برخی سرزمین‌های بدوی پیدا شد؛ اما به نظر می‌آمد که تنها چیزهای شگفت‌آینی بودند. به همین دلیل دوران آدم‌خواری از هر دو طرف به بن‌بست رسید و دیگر در زندگی انسان‌های نخستین^{۱۷۷} دیده نمی‌شد و بازمانده‌های آن در زندگی و رفتار شهری آشکار نبودند.

برای نبش قبر این دوره از تاریخ باید از اینجا شروع کنیم که بعد از اینکه گونه ما از میان نخستین‌ها به وجود آمد، گوشت‌خوار شد. درحالی‌که به میمون‌های بی‌دم در شرایطی که در اسارت ما باشند، می‌توان یاد داد که کمی از گوشت بخورند؛ اما آنان در طبیعت این کار را نمی‌کنند. برخی از محققان به تفاوت میان خوراک انسان‌ها و میمون‌های بی‌دم، مانند مرزی برای جداسازی آنان می‌نگرند. کنت پی اگلی^{۱۷۸} می‌گوید:

«همه انواع نژادهای شناخته‌شده انسان‌ها در وعده‌های غذایی خود مقدار زیادی گوشت می‌خورند، مگر اینکه به دلایل فرهنگی گیاه‌خوار شده باشند. می‌توان گفت که قدمت گوشت‌خواری به اندازه قدمت انسان است؛ ولی براساس آنچه طبیعت به ما داده، می‌توانیم گیاه‌خوار باشیم. ما دندان‌های گوشت‌خواران تکامل‌یافته را نداریم، ولی روده طولانی داریم که برای گیاه‌خواری مناسب است.» (ارزیابی مردم‌شناسی امروزی، ص ۲۳۵-۳۷)

هوبل می‌گوید انسان به‌صورت ذاتی همه‌چیزخوار است و همین موضوع بیشتر از خصوصیات دیگرش او را از همسانان نخستینش جدا می‌کند. ما به‌درستی نمی‌دانیم چه زمانی و کجا گوشت‌خواری در روال پیشرفت تکامل‌گرایانه انسان وارد شد، اما همین غذای جدید باعث اختراع وسایل شکار حیوانات شد. هوبل می‌گوید:

«بنابراین انسان از گرز، چماق، نیزه، زوبین، تیر و کمان، دام و تله، تور، طناب، قلاب، تبر، چاقو و زهر برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند. هرکدام از این وسایل را که استفاده کند، حرفه او در شکار، تاختن، حمله‌کردن (به‌وسیله تیر، نیزه، چوب، چماق و چاقو)، به دام انداختن و مسموم کردن است. با آنکه تیراندازی محبوب‌ترین شگرد همگانی در بین انسان‌های نخستین در مرحله آخرین وحشی‌خویی بود، شاید آخرین روشی بود که در دوران قبل از تاریخ پدیدار شد. ساخت کمان تا عصر بعد از

پارینه‌سنگی^{۱۷۹} یا شروع نوسنگی^{۱۸۰} انجام نشد. انسان‌های نیودرتال^{۱۸۱} چوب و چماق و نیزه و تبر دستی داشتند.» (انسان در دنیای نخستین، ص ۱۰۲-۱۰۳)

باوجود آنکه دوران آدم‌خواری قبل از فرارسیدن تاریخ‌نگاری پایان یافته بود، اما آثار آن در زنجیره تکاملی بشر به صورت سنگ‌واره^{۱۸۲} به جای مانده است.

ردپای فسیلی آدم‌خواری

ردپای آدم‌خواری از ابتدای دوران پارینه‌سنگی تا انتهای آن ادامه داشته است و یا به بیانی دیگر، از ابتدای دوران وحشی‌خویی^{۱۸۳} تا انتهای آن در آغاز گونه استرولوپیتکوس^{۱۸۴}، انسان‌های میمون‌نما^{۱۸۵} به وجود آمدند که در بعضی موارد آنان را انسان‌های سپیده‌دم^{۱۸۶} یا آغازین می‌نامند.

از نظر جایگاه پسته‌کنتروس^{۱۸۷} و سینات‌تروپوس‌ها^{۱۸۸} در پروسه تکامل از موقعیت بهتری داشتند و شاید نشانی از میان‌بر بودند. به پسته‌کنترپوس‌ها و سینان‌تروپوس‌ها انسان جاوه^{۱۸۹} و انسان پکن^{۱۹۰} نیز می‌گویند. در مرحله بعد، به انسان‌های نئاندرتال می‌رسیم که بیشتر انسان بودند تا میمون و پس از طی زمان کوتاهی به انسان کامل یا انسان هوشمند^{۱۹۱} می‌رسیم. از آنجاکه انواع مختلفی از بشرسانان وجود داشت، بعضی از آنها قبل از رسیدن به موقعیت انسان از بین رفتند. این مقاله نه یک‌طرفه است و نه به‌نوعی استوار، اما مراحل تکامل بشر را نمایش می‌دهد.

شواهد و آثار آدم‌خواری در هریک از این مراحل دیده شده است، اگرچه وقتی بشرسانان به مرحله والای پیشرفت بشری وارد شدند، این پدیده از بین رفت. درباره استرالوپیتیکوس شروع می‌کنیم و از سخنان ریمون دارت^{۱۹۲} بهره‌مند می‌شویم. یک استرالوپیتیکوس، زندگی وحشتناکی داشته است. او بی‌رحمانه هم‌نوعان خود را می‌کشت و آنها را می‌خورد، درست مانند هر جانور دیگری، جوان یا پیر. او گوشت‌خوار بود و باید خوراک خود را از هر جا که می‌شد، به دست می‌آورد و در برابر شکارچیان گوشت‌خوار دیگر شبانه‌روز از آن نگره‌داری می‌کرد. زندگی به قیمت نگهبانی همیشگی خریده می‌شد. (داستان‌های حلقه گم‌شده، ص ۱۹۱-۱۹۳) انسان‌های جاوا و پکن به یکدیگر مرتبط هستند؛ اما درمورد انسان‌های پکن اطلاعات بیشتری به دست آمده است. آنها حدود پانصد هزار سال پیش یا طبق گفته رابرت جی

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم‌خواری

بریدوود^{۱۹۳} حدود سیصد و پنجاه‌هزار سال قبل زندگی می‌کردند. مردمان غارنشین شوکوتین^{۱۹۴} در پکن، ابزارساز، آتش‌افروز، شکارچی حیوانات عظیم‌الجثه و نیز آدم‌خوار بودند. بریدوود می‌گوید:

«انسان پکن آتش روشن می‌کرد. او احتمالاً از آن برای پختن گوشت خود استفاده می‌کرده و یا از آن برای دورکردن حیوانات خطرناک از محل زندگی خود بهره می‌برده است. در غار استخوان‌های حیوانات خطرناک، از گرگ‌سانان، خرس و گربه پیدا می‌شود. تعدادی از استخوان‌ها نیز مربوط به حیوانات بزرگ‌تر، نظیر ببر و نیز حیوانات وحشی دیگر مانند بوفالو، شتر، گوزن، فیل، اسب، گوسفند و حتی شترمرغ هستند.» به نظر می‌آید انسان پکن گیاه نیز خورده باشد. ابزار او از ماسه‌سنگ^{۱۹۵}، کوارتز، گاهی از سنگ آتشنزن^{۱۹۶} بد و تعداد زیادی از استخوان‌های سنگین شکافته‌شده ساخته شده بود.

«حال نفس خود را در سینه حبس کنید! اکثر این استخوان‌های شکافته شده استخوان‌های خود انسان پکن است! به نظر نمی‌آید خاکسپاری‌ای انجام شده باشد؛ زیرا استخوان‌های یافت‌شده پراکنده‌اند؛ لذا واضح است که اینان چطور انسان‌هایی بودند. انسان پکن آدم‌خوار بوده است. ویلیام دابلیو هاولز^{۱۹۷} می‌گوید نه فقط انسان پکن، بلکه انسان سولو^{۱۹۸} هم از خاندان جاوه نیز آدم‌خوار بوده است.» (انسان در آغاز، ص ۸۰)

در انسان‌های نئاندرتال دو تغییر اساسی را شاهد هستیم: یکی افزایش خاکسپاری و دیگری کاهش کامل آدم‌خواری. کنت پی اگلی^{۱۹۹} می‌گوید:

«شواهدی به‌دست‌آمده که نشان می‌دهد آنان گاهی آدم‌خوار بودند. با علاقه شدید به مغز، آنان مردگان خود را در گودال‌هایی کم‌عمق در زمین و یا در کف غار، نزدیک به قلبشان خاک می‌کردند.»

گراهان کلارک^{۲۰۰} درباره کاهش آدم خواری می‌نویسد:

«بدون شک آدم خواری در عصر کهن پارینه‌سنگی ادامه یافت، اما نه به قدرت قبل. به نظر می‌آید که نیمه‌آدم خواری با شکار سر^{۲۰۱} دشمن مرتبط بوده است.» (از وحش‌خویی تا تمدن، ص ۶۰ و ۶۱)

زمانی که به انسان هوشمند و شکارچیان نخستین در عصر وحشی‌خویی برسیم، آدم خواری محو شده بود. در بعضی از مناطق محدود یک سری آیین‌های بومی شده و در دیگر مناطق به‌کلی از بین رفته بود. هوالز در مورد این شکارچیان می‌گوید:

«آن‌ها قاتلان ذاتی نبودند. آدم خواری در بین گشنه‌ترین آنها نیز شنیده نشده است (به‌جز تمایلات جادویی). حتی بوسموها، بابونها را نیز به‌دلیل شباهتشان به انسان نمی‌خوردند. این مردم از نظر زیستی، فقط یک قدم از میمون‌ها فاصله ندارند. شکارچیان انسانی، به‌دلیل داشتن فرهنگ، فرسنگ‌ها از میمون‌ها دور هستند.» (انسان در آغاز، ص ۱۳۳)

طبق نظر مک کولاک، در عصر نخستین آنچه از آدم خواری چشم‌گیرتر بوده، غلبه نیاکان ما بر آن بوده است. او می‌گوید:

«مردم در عصر پارینه‌سنگی آدم‌خوار بودند. بهتر است منشأ آن را در عصر بعدی، بعد از پارینه‌سنگی که نیازمند احساسات والایی بوده، جست‌وجو کنیم. همان بهتر که در دورانی شروع شد که دلیلی اخلاقی یا زیبایی‌شناسی نبود تا مانع آن شود و با پیشرفت شهرنشینی مردم به تدریج آن را رها کردند.» (دانشنامه جامع دین و اخلاق، ص ۱۹۴)

با این حال، اغلب این نویسندگان نمی‌دانستند که مردمان باستانی خیلی از خصوصیاتشان، مانند حیوانات است و آگاه نبودند که آنان علاوه بر حیوانات، انسان‌های دیگر را نیز کشته و خورده‌اند. از نظر خودشان، آنان آدم‌خوار نبودند و فقط حیوانات را به‌عنوان خوراک خورده بودند. چرا اینگونه بود؟

جهل مردمان وحش‌خو در مورد آدم خواری

تعریف ما از آدم خواری براساس شناخت علمی مرزبندی بین همه گونه‌ها و در بالاترین درجه با مقایسه خودمان به‌عنوان انسان و دیگر پستانداران است. این گفته، به‌خصوص در عصر آغازین^{۲۰۲} قبل از دوره پسین

وحشی‌خویی^{۲۰۳} صحیح است. قبل از اینکه گونه‌ی انسان خصوصیات بشری خود را تکامل بخشد، مرز بین انواع حیوانات ساخته‌شده از جسم و خون، از هیچ راهی قابل تشخیص نبود.

ممکن است باورکردنی نباشد که بدانیم انسان‌ها در تمام ادوار قادر نبودند ناهمسانی‌های میان خود و دیگر حیوانات را دریابند؛ اما در اعصار کهن مردم و حیوانات با یکدیگر ادغام شده بودند، در طبیعت بکر کنار هم زندگی می‌کردند و نیازهای یکسانی داشتند. حتی در مراحل بالاتر تکامل دیده شده که انسان‌های وحش‌خو ویژگی‌های هوشی و توانمندی خود را به حیوانات نسبت می‌دادند. همان‌طور که فریزر^{۲۰۴} در این مورد می‌گوید:

«این ناتوانی در تشخیص بین انسان و حیوان، آنچنان که برای ما به‌سختی قابل تشخیص است، در بین آنان فراگیر می‌باشد. حتی در میان انسان‌های وحشی‌خویی که نظام توتیمیک ندارند. یک بوشمن^{۲۰۵} در جواب سؤال نماینده‌ای مذهبی از مسیحیان، چنین پاسخ داد: «هیچ تفاوتی را میان انسان و حیوان نمی‌توان برشمرد. مطمئن نیستم، ولی فکر می‌کنم اگر بوفالو هم تیر و کمان داشت، همانند انسان قادر به تیراندازی بود. وقتی که روسی‌ها برای اولین بار پا بر روی جزیره‌ی آلاسکا گذاشتند، مردمان بومی آنجا با دیدن دکمه‌های روی کتشان آنها را با ماهیان مرکب اشتباه گرفتند.» (توتیمسم و برون‌همسری، جلد اول، ص ۱۱۹)

ناتوانی در تشخیص معیارهای زیستی بین انسان و حیوان در نیاکان ما وجود داشت؛ بنابراین آنها ناچار شدند تا ابزارهای دیگری برای شناخت آنها تولید کنند. با نظام خویشاوندی اجتماعی خود، توانستند این مرزبندی را انجام دهند. قبل از تبدیل‌شدن به نظام طبقه‌بندی خویشاوندی، با خویشاوندی توتیمی این نظام را آغاز کردند. آنان که متعلق به یک قبیله و خویشاوند بودند، انسان به حساب می‌آمدند و بیرون از این دایره همه بیگانه و ناخویشاوند بودند، همانند حیوانات. این معیارهای خویشاوندی باعث به وجود آمدن مرزهای آدم‌خواری شد. حیات تمام گونه‌ها^{۲۰۶} یا گروه‌های خویشاوندی^{۲۰۷} با ارزش و پایمال‌نشده بود. اعضای گروه خویشاوند هرگز اجازه نداشتند که یکدیگر را بکشند یا بخورند. آنها فقط مجاز بودند تا غیر خویشاوندان را که از نظرشان با حیوانات برابری

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم‌خواری

می‌کردند، بکشند و بخورند.

لئو فروبنیوس^{۲۰۸} در این باره می‌گوید:

«از نگاه انسان‌های نخستین شروع انواع گونه‌های دیگر «دهکده‌های همسایه» بود بنابراین همسایگان برای آنان شکار خوبی به حساب می‌آمد.» او همچنین افزود: «وقتی که مسئله بر سر شکاری شخصی به میان باشد، همه دهکده‌نشینان به گونه دیگر^{۲۰۹} وابسته می‌شوند. نه فقط در مورد شکار، بلکه در مورد آدم‌خواری نیز همین‌طور است.» (کودکی بشر، ص ۴۷۶) جولیوس لی پرت هم مانند فروبنیوس همین نظر را دارد:

«هر قبیله، همسایه را مانند گله حیوانات می‌بیند که هر زمان فرصتی مناسب پیش آید، می‌تواند از آنها شکار کند.» (روند تکامل فرهنگ، ص ۸۹) این عقیده خام که فقط گروه خویشاوند خود را انسان می‌دانند، با این عقیده که هر گروه از خویشاوندان خود را انسان^{۲۱۰} یا مردم^{۲۱۱} می‌نامیدند، حمایت می‌شد. ار. اچ. کوردینگتون^{۲۱۲} در قرن پیش چنین می‌گوید:

«انسان‌هایی که از دیگران جدا افتاده بودند، برای خود نام یا نژادی نداشتند و فقط خود را انسان می‌نامیدند. آنها فکر می‌کردند که تنها انسان‌های روی زمین هستند.» (ملانزی‌ها، ص ۲۱)

آ.دابلیو. هوویت^{۲۱۳} می‌نویسد:

«با توجه به مردم «wotjobaluk» در جنوب استرالیا، اسم این طایفه از ترکیب کلمات «worjo» به معنای انسان و «baluk» به معنای قبیله گرفته شده است. قسمت دوم کلمه، فرم کوتاه‌شده کلمه «wot-jo-ba-laiuruk» به معنای زنان و مردان است.» (قبیله‌های بومی شرق استرالیا، ص ۵۴)

ویلیام گراهام سامر^{۲۱۴} هم می‌نویسد:

«وقتی از انسان‌های بومی کاراییب سؤال شد که شما از کدام قبیله هستید، گفتند که ما تنها مردمان هستیم. کلمه کیووا^{۲۱۵} در لغت به معنی مردم اصیل یا واقعی است. لپ‌ها^{۲۱۶} خود را آدم^{۲۱۷} و یا انسان^{۲۱۸} می‌نامیدند. به نظر می‌آید این یک قانون بوده که انسان‌های بدوی خود را «انسان» معرفی کنند. بقیه از هرچه باشند، چیز دیگری هستند؛ اما مشخصاً انسان راستین نیستند. آنچه در افسانه‌ها آمده، طایفه آنها را از نژاد راستین انسان شمرده است.» (عادات مردمی، ص ۱۴)

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم‌خواری

روت بندکت درمورد تفاوت‌ها در «نژاد» از نظر بومیان و بیگانگان چنین می‌گوید:

«همهٔ قبیله‌های نخستین در پذیرش این چنین طبقه‌بندی برای بیگانگان باهم تفاهم دارند. کسانی که نه‌تنها خارج از دستورات و رسوم اخلاقی هستند که در حدومرز مردم خودی با ارزش است، بلکه در نظام بشری هیچ جای ندارند. تعداد زیادی از اسامی قبیله‌ای که کاربرد وسیعی دارند مانند زونی^{۲۱۹}، دن^{۲۲۰}، کیووا و تعدادی دیگر از القابی‌اند که انسان‌های نخستین با استفاده از این‌ها خود را می‌شناسند و کلماتی‌اند که در زبان بومی خودشان معنی انسان می‌دهد، یعنی خودشان و بیرون از دایرهٔ گروه آن‌ها، انسانی وجود ندارد.» (رونند تکامل فرهنگ، ص ۲۲-۲۱)

لیپرت می‌گوید:

«هر زمان که هریک از قبیله‌ها خود را انسان یا مردم می‌نامیدند، این نام را با غرور بر زبان می‌آوردند. هر قبیلهٔ کوچکی خود را انسان می‌نامید و فکر می‌کرد که تنها مرکز جهان قابل‌رؤیت است. برای مقابل، دنیای وحشی‌خویی قرار داشت.» (تکامل فرهنگ، ص ۹۰)

در چنین شرایطی وحش‌خویان با توجه به جداکردن گروه خود به‌عنوان انسان و دیگران به‌عنوان حیوان، خود را آدم‌خوار نمی‌دانستند. همان‌طور که گفته شد، قبیله‌های خویشاوند هرگز همدیگر را نمی‌کشتند و یا نمی‌خوردند و این تابویی بی‌بروبرگرد درمورد آدم‌خواری بود. زمانی که از آدم‌خواری در عصر وحشی‌خویی سخن می‌گوییم، باید این نکته را در نظر بگیریم که مردمان آن دورهٔ ناآگاه و بی‌گناه بودند.

محققان نخستین، که به شواهدی از آدم‌خواری برخورد کرده بودند، از میزان خشم بومیان که در این مورد واکنش نشان دادند، متعجب شدند. هر قبیله‌ای با جدیت و اصرار، آدم‌خواربودن قبیلهٔ خود را رد می‌کرد. فقط حیوانات می‌توانند مردم را بکشند و بخورند.

اسپنسر و گیلن^{۲۲۱} می‌نویسند: «مثل همیشه، دربارهٔ این چنین رسوم اصلاً آسان نیست که متوجه شویم چه چیزی اتفاق می‌افتد؛ زیرا در طرفی از کشور، گروهی از مردم شما را متقاعد می‌کنند که آنها هرگز چنین کاری نمی‌کنند و اجازه نمی‌دهند این رفتار بر آنها غلبه کند، درحالی‌که می‌دانند

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضدآدم‌خواری

آن طرف کشور مردمانی هستند که این کار را انجام می‌دهند. وقتی از متهم سؤال می‌شود، او همان اتهام را به قاضی می‌دهد و به همین ترتیب گروهی به گروه دیگر.» (قبایل بومی استرالیای مرکزی، ص ۴۷۵)

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم‌خواری

ای. پی. الکین^{۲۲۲} در مورد مردمان بومی استرالیا گزارشی، مانند آنچه گفته شد، می‌دهد:

«ظهور قابل‌توجه دیگری نیز از احساسات قبیله‌ای در نسبت‌دادن عادات شیطانی^{۲۲۳} به قبایل دیگر دیده می‌شود، هرچه فاصله آنها بیشتر باشد، این نسبت‌ها شدیدتراند؛ بنابراین آدم‌خوارها و مردمان خطرناک وحش‌خو همیشه از قبیله همسایه و یا کمی آن‌طرف‌تر هستند. اما وقتی که محقق با آنها دیدار می‌کند و در موردشان تحقیق می‌کند، آنها را نسبت به همسایگان‌شان بسیار صلح‌جو و باادب می‌یابد؛ با این حال این قبیله همسایه است که به آن وحشی‌خویی و آدم‌خواری نسبت داده می‌شود.» (بومیان استرالیا، ص ۳۷)

جرج کتلین^{۲۲۴} در بازدیدش از قبایل مختلف در آمریکا، موفق به کشف شواهد و نشانه‌هایی از آدم‌خواری نشد. وی با تعدادی از مردم بومی توپین آمباس از قبایل آمریکای جنوبی بازدید کرد، به او اطمینان دادند که قبیله آنها آدم‌خوار نیستند، اما قبیله‌ای را در پایین رودخانه می‌شناسند که چنین باشد و آنقدر از نجابت انسان به دور شده‌اند که از هم‌نوع خود تغذیه می‌کنند. طبق آنچه بومیان به او گفتند، مردم آدم‌خوار پایین رودخانه، سفیدپوست و بسیار شبیه کتلین بودند:

«آری به انسان سفیدپوست بگو که اینچنین انسان‌هایی پایین رودخانه و در دوردست زندگی می‌کنند، او دو سه چادر سرخ‌پوستی سمت چپ رودخانه پیدا خواهد کرد که نه تنها هم‌نوعان خود را می‌خورند، بلکه از آن بدتر اینکه پوستشان را هم می‌فروشند.» کتلین به سرعت به سمت پایین رودخانه حرکت کرد تا این آدم‌خواران را بیابد و آنچه دید را این‌گونه بیان کرد: «ما این آدم‌خوارها را پیدا کردیم. آنان چند فرانسوی و آمریکایی بودند که میمون‌ها را می‌کشتند و پوستشان را برای درست کردن دست‌کش بانوان به فرانسه می‌فرستادند و طبق اظهاراتشان تنها غذای آنها از گوشت این حیوانات بیچاره (میمون‌ها) بوده است!»

کتلین درباره قسمت میمون‌ها این چنین می‌نویسد:

«این نزدیک‌ترین راهی است که در مورد آدم‌خواری در سفرهای خود به آمریکای شمالی و جنوبی یافته‌ام؛ در حالی که تمام کتاب‌ها از آدم‌خواری پر

است، اما وحش- بوم از وجودش خالی است. من حدود پانزده سال با مردم بومی زندگی کردم و هیچ موردی از آدم‌خواری نیافتم.» (زندگی با بومیان، ص ۲۸۰ و ۲۸۱)

آدم‌خواری وجود دارد، هرچند که بومیان آن را با کلمه‌ای دوپهلوی مثل آدمخوار^{۲۲۵} بر زبان آورده باشند که هم در مورد انسان و هم در مورد حیوانات استفاده می‌شود.

به نظر می‌آید کلمه «cannibal» (آدم‌خوار) کلمه‌ای نوین باشد. مک کلوک گفته که این کلمه بعد از این‌که کریستوفر کلمب به کوبا رسید به وجود آمده است. کلمه «cannibal» از کلمه «carib» گرفته شده است. زمانی که کریستوفر کلمب به کوبا رسید، در مورد آدم‌خواری چیزهایی شنید. در هائیتی به آنها «caribes» می‌گفتند. از آن‌پس، از این کلمه برای تمام آدم‌خواران و یا برای همهٔ تشنگان به خون استفاده شده است. تا آخر قرن شانزده این کلمه مثل یک اسم عمومی^{۲۲۶}، کاربردی همگانی یافت. (دانشنامهٔ جامع دین و اخلاق، جلد سوم ص ۹۴)

وقتی که علم مردم‌شناسی بنیان‌گذاری شد، تعدادی از دانشمندان جهات مختلف جامعهٔ انسان‌های نخستین^{۲۲۷} را، که شامل خویشاوندان و ناخویشاوندان که گونه‌ای دیگر محسوب می‌شدند را درک کردند. بریفلوت در این باره می‌نویسد:

«همبستگی گروه بدوی در مورد برادری - قبیله‌ای^{۲۲۸} قابل‌استفاده است و بیرون از گروه بی‌معنی محسوب می‌شود. به همین دلیل است که در جامعهٔ قبیله‌ای^{۲۲۹}، چه در مرحلهٔ اولیه و چه در مراحل پیشرفته، تضاد قابل‌توجهی از خودگذشتگی، جانبازی، همدردی، وحشی‌خویی و بی‌رحمی را مشاهده می‌کنیم.»

ای. بی. تیلور^{۲۳۰} یادآور می‌شود که در روابط آنان مهربانی^{۲۳۱} و خویشاوندی^{۲۳۲} باهم پیش می‌روند. دو کلمه که ریشهٔ لغوی آنها «یکی از اصول اساسی زندگی اجتماعی است.» او همچنین اضافه کرد:

«در جزایر هند غربی^{۲۳۳} که کریستوفر کلمب ابتدا آنجا فرود آمد، مردمی زندگی می‌کردند که آنان را مهربان‌ترین و نیک‌خواه‌ترین نژاد انسان نامیده‌اند.» (مردم‌شناسی، ص ۲۴۹)

پشت تمام این تضادها، واقعیت‌های مانایی مربوط به زمانی که انسان از دنیای حیوانی به دنیای انسان در حال گذر بود، وجود دارد. انسان‌های اولیه ناچار بودند تا همه چیز را به سختی یاد بگیرند؛ زیرا کسی برای آموزش به آنها وجود نداشت. آنها باید می‌آموختند تا در وعده‌های غذایی خود گوشت را هم بگنجانند؛ البته خوردن بعضی از حیوانات ممنوع است. همین مواد غذایی که انسان از آنها نهی شده، خود نشانه‌های اساسی نظام توتمی و تابو است، نخستین نظام اجتماعی که انسان آن را بنا کرده است. ماهیت واقعی این نظام چشم‌گیر چیست؟

توتم‌پرستی و تابو

تعداد زیادی از برجسته‌ترین دانشمندان اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مانند اسپنسر، فریزر، لنگ، ریورز، ان. دبلیو توماس^{۲۳۴}، ترنوالد^{۲۳۵}، گربنر^{۲۳۶} گوم^{۲۳۷}، فادر اشمیت^{۲۳۸}، ون گنپ^{۲۳۹}، دورکهایم^{۲۴۰}، وندتو^{۲۴۱} و فروید، بسیار درگیر معمای تابو و توتم بودند. در سال‌های اخیر، تلاش برای کم‌ارزش و ناچیز نشان دادن این مسئله برای مردم‌شناسی انجام شده و بحث‌های داغ‌تری در مورد موضوعات دیگر برانگیخته شد. حقیقتاً توتم و تابو برای روشن کردن منشأ زندگی اجتماعی اهمیت بسیاری دارد. چنانچه می‌دانیم توتمیست و تابوهای آن تمام دنیای وحش‌خو را فراگرفته و با یک تعریف ساده نمی‌توانیم آن را توضیح دهیم. با این حال، یک شروع خوب می‌تواند ارتباط آن با خویشاوندی مادرسالاری باشد. ای. سیدنی هارتلند^{۲۴۲} مختصراً در این باره می‌گوید: «کلمه توتم از ریشه کلمه «ototeman» می‌آید که در زبان‌های اجیبوا^{۲۴۳} و زبان‌های هم‌ریشه الگونکیان^{۲۴۴}، به معنی خویشاوند برادر- خواهر آن مرد است.

ریشه^{۲۴۵} دستوری آن «otc» که هرگز تنها استفاده نمی‌شود، به معنای خویشاوندان هم‌خون بین برادرها و خواهرهای خونی (زهدانی)^{۲۴۶} و یا گروهی که به صورت مادرزادی و یا فرزندخواندگی برادرها و خواهرهای خونی (زهدانی) حساب می‌شوند و نمی‌توانند باهم ازدواج کنند، می‌باشد. اولین بار جی لانگ^{۲۴۷} این کلمه را به انگلیسی به زبان آورد.» (دانشنامه دین و اخلاق، جلد دوازدهم، ص ۳۹۳)

بعضی‌ها برای برشمردن خویشاوندی در راستای اصل و نسب زنانه،

خویشاوندی «خواهر-برادر» را مانند «خاندان یک مرد» یا خویشاوند او را مثل «گوشت و خون و او» و یا «خویشاوندان نزدیک» او می‌دانند. با این حال این تعریف‌ها اکثراً دربارهٔ تابو که مربوط به آمیزش جنسی میان مرد و زن جزء یک گروه خویشاوندی توهمی‌اند، استفاده می‌شود. تابوهای مربوط به شغل مردان، شکار کردن و ممنوعیات خوردن بعضی از مواد غذایی متفاوت است.

جدا از این یک‌سونگری، مردم‌شناسان نخستین توانستند بهترین گام را برای شروع پژوهش‌ها در این زمینه بردارند. جی. اف. مک لنان^{۲۴۸} جزء اولین کسانی بود که توجه همگان را به سمت توهمیست و برون‌همسری^{۲۴۹} جلب کرد. طبق گفته فریزر، شاید مک لنان نتوانست پاسخ سؤال‌هایی را که مطرح کرده بود، به درستی دهد؛ اما در واقع مطرح کردن آن سؤالات بهترین کاری بود که انجام داده بود. حتی فریزر که در زمینه توهمیست و برون‌همسری تحقیقات وسیعی انجام داده بود، نتوانست به درونی‌ترین هسته این پدیده وارد شود. اما آنها و دانشمندان دیگر، اطلاعات اساسی را به دست آوردند که راه را برای کاوشگران بعد از خودشان هموارتر کرد.

جای افسوس است که مردم‌شناسان گذشته به دلیل سختی و پیچیدگی موضوع به آن پشت کرده بودند و در گردهمایی‌های دانشگاهی، از بین بردن آن را به وضوح شروع کردند. کلود لوی استراوس^{۲۵۰} این تلاش‌ها را تأیید کرد. او موضوع را فرضیه‌هایی که به آیین توهمیک انجامید، نامید و آنها را رد کرد. او عقیده دارد که نوشته ۱۱۰ صفحه‌ای گلدن وایزر^{۲۵۱} دربارهٔ بی‌ارزش‌شمردن توهمیست که در سال ۱۹۱۰ چاپ شد، از نظر تئوری، اثرگذاری ماندگارتری نسبت به کتاب‌های چهارجلدی دو هزار و دویست صفحه‌ای فریزر به نام «توهمیست و برون‌همسری» دارد. لویی استراوس در کتابش به نام توتم^{۲۵۲} (۱۹۶۲)، دربارهٔ رد کردن توهمیست، مانند واقعیتی اجتماعی صحبت کرده است.

چند نفر از نابودکنندگان که موافق با گلدن وایزر و لوی استراوس بودند، عبارت‌اند از لوی، کربر^{۲۵۳}، بواس^{۲۵۴} و مخالفان تکامل که در مقابل آنها تکامل‌گرایانی مثل فریزر، ریورز، دورکهایم و تایلور دیده می‌شوند. توتم‌پرستی یکی از مسائلی است که نشانی از تفاوت عمیق بین مکتب‌های

فکری مقابل هم است. پاک کردن پدیده کهنی مثل توت‌پرستی از گذشته قبل از تاریخ، آسان نیست. گزارش‌ها بی‌شمار به دست آمده از مسافران، مهاجران جدید و مردم‌شناسان، گویای این مسئله است که اصول توت‌میک در تمام سرزمین‌های جهان از استرالیا تا آفریقا و از آمریکا تا آسیا و سراسر اقیانوسیه همچنان زنده است. در بعضی از سرزمین‌ها توت‌پرستی تمام و کمال باقی مانده و در مکان‌های دیگر در بین مراحل فروپاشی قرار دارد. در اروپای متمدن، مردم کاملاً گذشته توت‌میک خود را فراموش کرده بودند و از گذشته فراگیر آن هیچ چیز نمی‌دانستند. با وجود این، نمادهایی از پرنده‌ها و حیوانات که خانواده‌ها و ملت‌ها انتخاب کرده‌اند، به عنوان یادگار از گذشته توت‌میک آنها باقی می‌ماند. برخلاف آنچه لوی استراوس تلویحاً می‌گوید، مطالعات و پژوهش‌های توت‌گرایی را نمی‌توان بی‌ارزش و یا ناچیز دانست. هر محقق که در زمینه خواستگاه اجتماعی فعالیت می‌کند، باید آن را انجام دهد و از دستاوردهای مردم‌شناسان پیشگام در این زمینه به عنوان نقطه شروع تحقیقاتش استفاده کند.

خصوصیت مرموز توت‌م در این حقیقت پنهان شده که این آمیزه ناهموار از پدیده‌های پیچیده و ناخوشایند به چشم می‌آید. توت‌م بیشتر در مورد حیوانات، گونه‌ای از گیاهان و حتی چیزهایی طبیعی مثل سنگ به کار برده می‌شود. این فراتر از تعریف توت‌م «خویشاوندان مرد» در راستای زنان است. همچنین توت‌م جنسی^{۲۵۵} نیز وجود دارد که علاوه بر توت‌م فردی، نشان‌دهنده هر جنس است. به علاوه توت‌م هم نمایانگر اجداد یک مرد و هم نمایانگر برادری مشترک انسان و حیوان است.

در نهایت، توت‌م همیشه تابو است. نه تنها هرچه که به توت‌م مربوط باشد تابو به حساب می‌آید، بلکه واژه توت‌م به تنهایی نیز معنای تابو می‌دهد. چگونه تمام این قطعات جدا از هم را می‌توان به هم آمیخت و یکی کرد؟ برای انجام این کار ما نیازمند نگاهی دقیق‌تر به مشکلات عمومی مربوط به غذا و آدم‌خواری هستیم. جای شگفتی است که در حالی که در دنیای باستان موضوع سکس توجه اندکی را هم به خود جلب نکرده، اما این مسئله را نمی‌توان درباره نیازهای اساسی انسان برای ماندگاری نسل او یعنی غذا نیز گفت.

ادری. ای. ریچارد^{۲۵۶} در این باره می‌گوید:

«در روند زیستی نیاز به غذا از سکس بنیادی‌تر است. در زندگی هر شخصی این اولین و همیشگی‌ترین نیاز فیزیکی است. در حال حاضر، در تئوری‌های اجتماعی معاصر نیاز به غذا نقش بسیار ناچیزی بازی می‌کند؛ درحالی‌که هم دانشمندان و هم تجربه‌گرایان دائماً مبحث سکس را به میان می‌آورند، توجه جدی که صرف موضوع خوراک می‌شود، بسیار ناچیز است.» (گرسنگی و کار در قبیله وحش‌خو، ص ۱)

برانیسلاو مالینوفسکی^{۲۵۷} در بخش مقدمه کتاب ریچاردز که منتشر شده سال ۱۹۳۲ است، از او تقدیر می‌کند و می‌نویسد:

«بسیار دور از باور است که در تمامی تحقیقاتی که پیرامون گرایش دوگانه به سکس و گرسنگی انسان صورت گرفته است، چه برخورد نابرابری شده است. در حال حاضر، با انبوهی از نوشته‌ها در مورد نیازهای جنسی روبه‌رو هستیم. من نیز باید خود را در برابر چهار جلد کتابی که در این باره نوشته‌ام، گناهکار بدانم. حسی مشترک به ما می‌گوید که خوراک نیروی اجبارکننده مستقلی است که از نیازهای جنسی مهم‌تر است؛ ولی از خوراک به‌عنوان چنین نیروی قدرتمندی در فرهنگ‌ها و گروه‌های بشری چه می‌دانیم؟

در کارهای مقایسه‌ای^{۲۵۸}، گزارش‌ها نابسامان و ناخوشایندی در مورد آن داده می‌شود، درحالی‌که در نوشته‌های میدانی حتی برای گفتن روش و چگونگی خوردن و خوراک مردم و اثر آن بر زندگی اجتماعی، به جست‌وجوی بیهوده‌ای می‌پردازیم.» (همان‌جا، ص ۱۰-۲۱)

زمانی‌که موضوع آدم‌خواری بشر را در کهن‌ترین مرحله از تکامل او بررسی می‌کنیم، این نوع چشم‌پوشی فراتر از یک کاستی و قصور به نظر می‌رسد. بشر برای زنده ماندن نیازمند ساخت ابزار و به کار بستن آن بود و این خود مستلزم همکاری نزدیک بین همه اعضای گروه بود. اعضای گروه باید به یکدیگر وابسته و به وجود هم پشت‌گرم باشند. اگر ابهامی به وجود می‌آمد که مردان شکارچی حیوانات می‌توانند مردان دیگر گروه را شکار کنند و آنها را بکشند و بخورند، اتحاد «طایفه آغازین»^{۲۵۹} که به‌تازگی در بین آنها در حال شکوفاشدن بود، از هم فرومی‌پاشید. چیزی کمتر از تابوی خوراکی بی‌برو برگرد و مطلق، نمی‌توانست جلوی چنین بلای بزرگی را بگیرد.

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضدآدم‌خواری

تومیست، به‌عنوان کهن‌ترین نهاد اجتماعی این وظیفه را برعهده داشت. از نظر فریزر، تومیسم ماهیت دینی نداشت و باینکه در گذشته چنین نگرشی داشت، اما بعدها آن را اصلاح کرد. او نوشت:

«بنابراین، این اشتباهی فاحش است، اما به نظر می‌آید که اشتباهی فراگیر باشد که توتم را مانند یک خدا بدانیم و در خاندان مادری همه آن را بپرستند. آنچه در بین بومیان استرالیا در مورد اصالت توتمیسم دیدم، این بود که آنان توتم را هرگز خدا نمی‌دانستند و او را نمی‌پرستیدند. این نظام تماماً دموکراتیک است و تنها یک «برادری» پنداشتی دارد که براساس برابری و یکسانی میان گروهی از مردم و گروهی از چیزها (مانند اکثر حیوانات و گیاهان) بنا شده است. بدون شک، این احتمال وجود دارد که در شرایط خوشایند به پرستش حیوانات، گیاهان، خورشید یا ماه، دریاها و یا رودها پردازند. اما برای مردمان وحش‌خو که پیروان توتمیسم اصیل بودند، هرگز رخ نداد و فقط برای مردمی که تا حدودی در فرهنگ پیشرفت کرده‌اند، اتفاق می‌افتد که به‌درستی حاصل فرسایش و انحلال توتمیسم است.» (توتمیسم و برون‌همسری، ص ۵-۶)

ماهیت تابوی توتمیک این‌گونه بود که هر نوع شکار، کشتن و خوردن انسان خویشاوند، انسانِ خویشاوند دیگری را از بین برد. مک کولاک با بررسی این موضوع می‌گوید:

یکی از نتایج به‌دست‌آمده از توتمیسم این بود که از خوردن جانور یا گیاهی که توتم گروه خویشاوند بود، تابو ساخت؛ زیرا آن نیز حقیقتاً یک خویشاوند بود. اگر خوردن حیوان توتمی کمی نادر باشد، خوردن یک انسان توتمی هم نادر است. خویشاوند حیوانی تابو شد تا شکار و خورده نشود؛ بنابراین با خویشاوند انسانی خود نیز باید همین‌طور رفتار شود.» (دانشنامه جامع دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۱۹۵)

طبق گفته رابرتسون اسمیت، مفهوم مقدس^{۲۶۰} زندگی انسانی، از شناخت سرآمدی زندگی بشری سرچشمه نگرفته، بلکه با تابوی توتمیک که از همه خویشاوندان^{۲۶۱}، چه انسان و چه حیوان محافظت کرده، آغاز شده است:

«بدون شک، انسان اولیه هیچ مفهومی^{۲۶۲} از حرمت^{۲۶۳} و قداست زندگی حیوانات نداشت، اما هیچ مفهومی هم از ارزش و حرمت زندگی بشر به‌خودی‌خود نیز نداشت. زندگی طایفه او برایش باارزش بود و نه به این خاطر که او انسان است، بلکه چون انسان خویشاوند بود و همین دیدگاه را مردم وحش‌خو نسبت به جانوران توتمی داشتند؛ نه به‌دلیل اینکه خود از

جانوران هستند، بلکه به این دلیل که هر دو از اجداد یکسانی پا گرفته‌اند و خویشاوند هم دیگر محسوب می‌شوند.»

به محض بنیان‌گذاری توتمیست، نه‌تنها آدم‌خواری مهار شد، بلکه اثر مفید فراگیرتری را هم به وجود آورد. در زمانی‌که دست‌درازی به انبارهای مواد غذایی می‌توانست همانند آدم‌خواری نتایج ضدا اجتماعی‌ای را به بار بیاورد، تصمیم گرفت تا از زندگی حیوانات و گیاهان محافظت کند. او طبق تابوی موقت نباید به هیچ‌چیز دست می‌زد (مواد غذایی در انبارها) تا پخته و رسیده شوند و بزرگان فرمانروا تابو را به‌طور رسمی لغو کنند. آنطور که تابوی دائمی حکم می‌کرد، یک سری از گیاهان یا جانوران را پرورش‌دهندگانشان اجازه نداشتند بخوردند؛ اما به هدف دادوستد و هدیه با دیگر گروه‌ها باید ذخیره می‌شدند. حتی درمورد مواد غذایی مجاز هم قوانین سازمان‌یافته‌ای وجود داشت و بعضی از مردم فقط می‌توانستند قسمت خاصی از گوشت یک حیوان را بخورند؛ در صورتی‌که قسمت‌های دیگر حیوان برای دیگران ذخیره می‌شد.

فرانک بی. جونز^{۲۶۴} براساس مشاهدات خود می‌گوید:

«با نخوردن بعضی از خوراکی‌ها در بعضی از زمان‌ها و نه با خوردن هرچیزی که می‌بینیم، انواع گیاهان محافظت می‌شوند و تا پختگی رشد می‌کنند و می‌توانند زیاد شوند. با نخوردن خوشه ذرت و نه با خوردن آن، گیاه می‌تواند رشد و منشأ خوراکی‌های بیشتری را فراهم کند. این موضوع درمورد حیوانات هم صدق می‌کند.»

جونز می‌گوید:

«در جاهایی که قبایل از آن می‌گذرند، به همه گونه‌ها احترام می‌گذارند و از آنها نگه‌داری می‌کنند و اجازه می‌دهند تا با تولیدمثل ازدیاد یابند.» وی افزود: «یک انسان وحش‌خو نیازی به یادگیری ندارد و هنر خوردن و یادگیری پرهیز برایش سخت است. چیزی که خودش توان یادگیری آن را ندارد، اما توتمیسم به او آموزش داد.» (معرفی تاریخ دین، ص ۱۱۴-۱۱۵)

حتی بعد از کم‌رنگ‌شدن توتمیسم محافظت از گیاهان و حیوانات، مانند نظامی از پایش حیات‌وحش باقی ماند... جی اچ. دریبرگ^{۲۶۵} می‌نویسد:

«این نظام در بعضی از قبایل مانند با گانداها^{۲۶۶} و کیوها^{۲۶۷} به این هدف

پایه‌گذاری شده تا به حیوانات و گیاهان تا اندازه‌ای پناه دهد و از شکارشدنشان توسط شکارچی‌ها جلوگیری کند.» (در وطن با حیات وحش، ص ۱۰۸) اما بزرگ‌ترین دستاورد توتمیسم نجات خود شکارگران انسانی از نابودی بود.

آن گروه از انسان‌های نخستین که تحت‌تأثیر این آموزه‌ها قرار گرفته بودند، برتری و مانایی بیشتری یافتند و در نتیجه توانستند در طول نسل‌ها به تولیدمثل موفقیت‌آمیزتری دست یابند. برخلاف باور خرافی لوی استروس، توتمیسم در نجات انسان از خطرهای زیستی نخستین ناگزیر بود و به آنها قدرت می‌بخشید که مانند خواهران و برادران در زندگی اجتماعی و کار با هم همکاری کنند و کافی بود تا این نظام در یک قبیله سامان می‌یافت؛ زیرا از آن‌پس انتشار این نظام به قبیله‌های دیگر راحت‌تر می‌شد و با پیمان برادری^{۲۶۸} آنها را دورهم جمع می‌کرد. فریزر پس از درک نقش کارایی توتمیسم و تابو در همکاری اجتماعی، در این مورد چنین نوشت:

«اگر توتمیسم در راستای رشد و شکوفایی ادیان کار چندانی انجام نداده است؛ اما درزمینه محکم‌ترکردن پیوندهای اجتماعی و فراهم‌کردن بستر تمدن و شهرنشینی انسان، بسیار مؤثر بوده است. تمدن و شهرنشینی برای رشد نیازمند همکاری دوستانه مردم در اجتماع، اعتماد و خیرخواهی دوطرفه آنان و آمادگی آنان برای تغییر از نفع فردی به نفع اجتماعی است. چنین جامعه متحدی نیرومند است و می‌تواند ماندگار شود؛ چراکه جامعه‌ای که مملو از نفاق و ناسازگاری باشد، محکوم به زوال است. نویسندگانی که به هم‌پیوندی مردم در گروه‌های اجتماعی بارها اشاره کرده‌اند، این نهاد را از نگاه شخصی خود مشاهده کرده‌اند.» (توتم‌گرایی و برون‌همسری، ص ۳۷)

حتی زمانی که دوره توتمیسم اتمام یافته بود و بر آدم‌خواری غلبه کرده بودند، تابوی کشتن خویشاوندان جاودان ماند. جرج تامسون^{۲۶۹} به خوبی این موضوع را شرح می‌دهد:

«در تمام جامعه قبیله‌ای، خویشاوندان قبیله‌ای^{۲۷۰} از همه پیوندهای دیگر گرامی‌تر بودند. در نوشته گرونویچ^{۲۷۱}، هراسی که مردم نخستین اسکاندیناویایی^{۲۷۲} نسبت به آدم‌خواری داشتند را به خوبی توصیف کرده

است: از بدو ورودمان به میان قبیله، قداست زندگی به‌طور غیرقابل سرپیچی مردم و با قضاوت آنان درباره خون‌ریزی، مانند حرمت‌شکنی، بی‌عقلی و خودکشی به نظر می‌آید. چنین واکنشی درست مانند برخورد سوزن به عصب، نگاهی و بی‌تردید است. در میان مردمان نخستین اسکاندیناویایی، آنانی که یکی از خویشاوند خود را کشته بودند، نفرین و بیرون رانده می‌شدند.

او یک فرد سرکش شناخته می‌شد و قبایل دیگر هم او را نمی‌پذیرفتند. زندگی او به‌عنوان یکی از اعضای جامعه خاتمه می‌یافت. او که تا آن روز جامعه خود را هستی خود می‌دانست، پس از تردشیدن دیوانه می‌شد و از گرسنگی می‌مرد؛ همچنین در یونان باستان، مردی که خویشاوندان خود را به قتل رسانده بود، نفرین می‌شد و از قبیله بیرون رانده می‌شد و با نفرین خویشاوندان قبیله خود یا آنطور که یونانی‌ها می‌گفتند، با فرشته‌های مار بر سر قربانی خود با اسم‌های ارنی ایز^{۲۷۳} و یا آربای^{۲۷۴}، دنبال می‌شد که او را دیوانه می‌کردند و خونش را تا جایی که از او جز توده‌ای استخوان باقی بماند، می‌مکیدند.»

پرهیز غذایی: بازمانده آدم‌خواری

برخی از ممنوعیت غذایی که از دوره تاریخی تا امروز باقی مانده است، کنجکاوی‌هایی را در مورد منشأ و معنای آن برانگیخته است. طبق گفته ویلیام گراهام سامنر^{۲۷۵} «انزجار شدید ما از آدم‌خواری یک تابوی غذایی است و شاید سخت‌ترین تابویی باشد که به بشریت به ارث رسیده است.» جدا از گوشت انسان، در قسمت‌های مختلف دنیا بسیاری از مردم از خوردن گوشت تعداد زیادی از حیوانات، پرندگان و آبزیان پرهیز می‌کنند و از آن انزجار دارند. حداقل تعدادی از این موارد می‌تواند از بازماندگان تابوی توتمیک باشد. سامنر لیستی در این‌باره ارائه کرده است:

«یک شخصی فنیقی یا مصری ترجیح می‌داد گوشت انسان بخورد تا گوشت خوک. یک یهودی گوشت خوک نمی‌خورد. یک زرتشتی تصور اینکه کسی گوشت سگ بخورد را هم نمی‌تواند بکند. مردمان بانزیری^{۲۷۶} در جنوب فرانسه گوشت سگ را برای خودشان ذخیره می‌کردند و برای انجام مراسم آیینی شکوهمند و رسمی، دور غذاهایی که با آن پخته بودند، حلقه

تکامل زنان | فصل دوم: تابوی ضد آدم‌خواری

می‌زدند. مردمان بوناپ^{۲۷۷} که با ترس فراوان مارماهی را در دست می‌گیرند، هرگز آن را نمی‌خورند. در آفریقای جنوبی بانتوها^{۲۷۸} از خوردن ماهی متنفرند. تعدادی از ساکنان جزایر قناری اصلاً ماهی نمی‌خورند. تاسمانی‌ها^{۲۷۹} گرسنگی را بر خوردن ماهی ترجیح می‌دهند. سومالی‌ها ماهی نمی‌خورند. مردمان مکرونزیایا^{۲۸۰} به هیچ‌عنوان از گوشت مرغ تغذیه نمی‌کنند. توارگ‌ها^{۲۸۱} از ماهی و پرنده و تخم‌مرغ در خوراکشان استفاده نمی‌کنند.» (آیین قوم، ص ۳۳۹)

فردریک جی سیمونز^{۲۸۲} در کتاب خود به نام «این گوشت را نخور»^{۲۸۳} پرهیزهای غذایی را بررسی می‌کند. او می‌گوید گوشت حیوانات و نه گیاهان، چیزهای مشمئزکننده و بی‌زاری‌آوری هستند. بیش از همه، از گوشت خوک، گاو، جوجه، تخم‌مرغ، گوشت اسب، گوشت سگ و شتر پرهیز شده است. او بین این خوراکی‌ها و تابوهای توتیک باستانی رابطه‌ای پیدا می‌کند:

«رابطه توتیک که می‌تواند بین یک جانور و یک گروه، قبیله یا خاندان باشد، از جایی برخاسته است که در عصر گذشته حیوانات به‌نوعی یاور گروه بودند. آیین‌های توتیک با گذشت زمان اشکال مختلفی به خود گرفته است؛ اما در اکثر آنها گروه به توتیم احترام می‌گذارد و برای کشتنش قیدوبندهایی می‌گذارند.»

وقتی که آدم‌خواری کاهش یافت، رسوم را از خود به‌جای گذاشت که شامل رسوم خون‌نوشی بود که مردان بیگانه را با روابط برادری دورهم جمع کند. مردها با بازکردن قسمتی از رگ خود و نوشیدن مقدار کمی از خون یکدیگر با هم پیمان خونی می‌بستند که همدیگر را نکشند و یا به همدیگر آسیب نزنند. لیپر^{۲۸۴} در این مورد می‌گوید:

«بازمانده‌ای که آدم‌خواری بیش از همه به آن کاهش می‌یابد، نوشیدن خون است.» (تکامل فرهنگ، ص ۴۲۸)

به تدریج، خون ریخته‌شده را با نوشیدنی‌های دیگر، مانند شراب سرخ که جزء نوشیدنی‌های رایج بود، با هم ترکیب می‌کردند. درنهایت، نوشیدن خون به کلی از میان رفت و نوشیدن شراب و نوشابه‌های دیگر جایگزینش و نماد دوستی شد. این عمل نمادین به نشانه دوستی تا به امروز باقی مانده است

و مردم هنگامی که شراب یا مشروب^{۲۸۵} می‌نوشند، جام‌های خود را بلند می‌کنند و به هم می‌زنند. به این عمل «به سلامتی کسی نوشیدن» می‌گویند.

تایلر^{۲۸۶} دربارهٔ این رسم که به سلامتی کسی نوشیدن است، سخنانی دارد و آن را با وجود جهانی بودنش، رسمی مضحک می‌خواند: آیا چیزی در جهان یافت می‌شود که به سلامتی مردم کمتر از خوردن یک پیمانۀ شراب من مرتبط باشد؟ (منشأ فرهنگ، ص ۹۵) تاریخ باستان جواب را می‌دهد. به سلامتی شخصی شراب نوشیدن، عزیمت بزرگی از رسم خوردن گوشت و خون انسان است که براساس این ایدهٔ اشتباه بنا شده بود که آنها چون خویشاوند نیستند، پس آدم نیستند. با توجه به این دیدگاه، این رسم پوچ و مضحک نیست، بلکه خوشحالی بشر از غلبه کردن بر آدم‌خواری است.

تئوری آدم‌خواری «بند خوراکی‌ها» را از قانون تابو واضح می‌کند. با این حال، تابو بازدارندهٔ دوطرفه‌ای بود که هم شامل خوراک و هم آمیزش جنسی می‌شد. فریزر در مورد این ترکیب می‌گوید:

«برابر با دو سمت این نظام، دو امتحان^{۲۸۷} و دو رسم^{۲۸۸} آسان و کارآمد در توتمیسم وجود دارد. اول اینکه مرد اجازه ندارد، گیاه یا حیوان توتم را بکشد و یا بخورد، دوم اینکه یک مرد اجازه ندارد با زنی از همان توتم، ازدواج یا هم‌خانگی کند.» (توتمیسم و برون‌همسری، جلد اول، ص ۱۰۱)

به‌منظور رهایی از این دوگانگی گیج‌کننده در مورد تابو، باید پیوند جدانشدنی آن را با خصوصیات کاری و واگرایی‌های زن و مرد در تکامل نخستین‌ها^{۲۸۹} به انسان درک کنیم.

فصل سوم: زیست‌شناسی زنان و تابوی دوگانه

از آنجایی که نظام توت‌پرستی و تابو از علائم سامان‌دهی نیازهای انسان در کهن‌ترین جامعه نخستین است، به این سؤال برمی‌خوریم: چه کسی، با چه وسیله‌ای آن را بنیان‌گذاری کرده است؟ آیا مردها خودشان محدودیت‌های کشتن و خوردن بعضی از حیوانات و رابطه جنسی با برخی از زنان را برای خودشان وضع کردند؟ آیا زنان این نظام را خلق کرده‌اند تا به وسیله آن از خود و فرزندان‌شان محافظت کنند؟ این سؤال‌ها ما را به بیشه پرمخاطره تفاوت‌های زیستی میان زن و مرد می‌کشاند تا بدانیم طبیعت کدام جنس را آماده ساخته تا در بنیادگذاری این نهاد اجتماع پیشرو باشد.

انسان از گونه‌ای از میمون‌های بی‌دم، والاتر که در آنها بعضی از ارگان‌ها و کارکردهای زیستی پیشرفت کرده و از قبل برای زندگی اجتماعی آمادگی یافته، برخواست. در میان همه ویژگی‌های انسان، برخی از آنها، مانند انعطاف‌پذیری دستانشان که توانایی ساخت و استفاده از ابزارها را به آنها می‌دهد و مغز بزرگ، قامتی راست، دید سه‌بعدی و اندام‌های آوایی که توانایی سخن گفتن را ممکن می‌کنند، قابل‌ذکر است. آنطور که ویلیام دبلیو هاولز^{۲۹۰} انسان را توصیف کرده است:

از نظر بدن و مغز، او به‌سادگی همانند یک میمون بی‌دم است؛ بدون هیچ تفاوت بنیادینی. ساختار بدنش و یک‌به‌یک از اعضای بدنش کاملاً مانند میمون‌های انسان‌نماست^{۲۹۱} و فراتر از آن، شبیه به اجداد کهنش که این اندام‌ها نخست در آنها به وجود آمد. (نوع بشر از ابتدا تا امروز ص ۲)

در حالی که هر دو جنس زن و مرد خصوصیات ذکرشده را دارند، جنس زن نیاز زیستی دیگر پستانداران و زندگی بشری را به‌تنهایی دارد. ارگان‌ها و کارکردهای مادری با وجود اهمیت اساسی وجود زنان در بقای نسل بشر، تا به حال به زن و زیست‌شناسی او در شکوفایی زندگی اجتماعی و کار به‌ندرت توجه شده است. عبور انسان از مرحله میمون بی‌دم به انسان را همیشه، عروج انسان یا نوع بشر از بین نخستین‌ها نام‌گذاری کرده‌اند. این نادیده‌گرفتن تا حدودی به دلیل برداشت اشتباه از زندگی و رفتار حیوانات است.

از آنجاکه مردان در زمینه‌های زندگی و فرهنگ مدرن امروزی جایگاه غالبی

دارند و زنان مجبور به زندگی محدود و وابسته به خانه و خانواده شدند، گزاره‌ای ناصحیح را مقابلمان گذاشتند که این فرودستی زنان به دلیل کم‌وکاستی‌های زیستی اوست. بارداری و تولیدمثل را جزئی از کم‌وکاستی او و سرچشمه جنس دوم بودنش می‌دانند.

برای حمایت از این نظریه، افسانه‌ای را بر سر زبان‌ها انداخته‌اند. در دنیای حیوانات، وجود «نر غالب» مدرکی برای برتری همیشگی جنس مرد است. نرها همیشه به ماده‌ها حکومت می‌کنند؛ چون از نظر فیزیکی نیرومندتر، خشن‌تر، جنگجوتر و باهوش‌تر از ماده‌ها هستند. این موارد، تفاوت‌های زیستی میان زن و مرد را به خوبی نمایان می‌کند.

پر واضح است که جامعه ما از فرزندآوری زنان استفاده می‌کرد تا به این وسیله مانع پیشرفت آنان شوند. اما فرزندآوری را «ناتوانی» پنداشتن، تا حدودی جدید و مرتبط با اجتماع است. در جامعه نخستین وجود نداشت و میان حیوانات هم دیده نمی‌شود، پس فرودستی زنان به دلیل کم‌وکاستی زیستی از پیش تعیین شده نیست.

درواقعیت برعکس این حکایت درست است. تحقیقات دقیقی که در رابطه با زندگی و رفتار حیوانات انجام شده نشان می‌دهد که حیوان نر از دردسری بیولوژیکی رنج می‌برند که ریشه در خصوصیت خشن رابطه جنسی نرها در طبیعت دارد. به همین دلیل نرها را به نبرد قدرت دعوت می‌کند تا به نرهای دیگر چیره شود و این مسئله توانایی آنها را برای انجام کارهای گروهی کمتر می‌کند. از طرفی دیگر، زن‌ها نه تنها از تواناییشان به دلیل مادری کم نشد، بلکه از این کارکردها ویژگی‌هایی را به دست آوردند که باعث پیشرفت آنان از زندگی در دنیای حیوانات به سمت زندگی انسانی و کار گروهی سوق داد. از آنجاکه این دو جنس به‌طور یکسان از موهبت‌های طبیعی بهره‌مند نشدند، برتری زیستی برای انسانی کردن نوع بشر از طرف زنان بود نه مردان.

زن‌ها و پرستاری مادری^{۲۹۲}

در کتاب «مادران» از رابرت بریفولت در مورد چگونگی مراقبت مادری در دنیای حیوانات، همچون شالوده‌ای برای پیشرفت بیشتر و والاتر در جهان پی‌ریزی شده، سخن گفته شده است. آن را مراقبت اجتماعی^{۲۹۳} یا نگرانی

دو طرفه همه اعضای قبیله نخستین یا خاندان برای زندگی بهتر و امنیت یکدیگر می‌نامند یا به عبارتی، تمایلات پرورش‌دهندگی^{۲۹۴} در آنان باعث شد تا بتوانند انگیزه‌های حیوانی را دگرگون و آنها را با رفتارهای اجتماعی جایگزین کنند.

رفتار حیوانی منطبق با بقای^{۲۹۵} نسل طبیعی رشد یافته و بیشتر رقابتی^{۲۹۶} و انفرادی است. از آنجایی که غذای کافی برای هر حیوانی که متولد می‌شود به حد کافی وجود ندارد، همه آنها همواره برای غذا با یکدیگر در حال جنگیدن‌اند. طبق نظر داروین، این ستیزها نه تنها بین گروه‌های غیرهمسان انجام می‌گیرد، بلکه در گروه‌های همسان هم به دلیل یکی بودن منابع موردنیاز، جفت و قلمرو مشترک اتفاق می‌افتد. سبقت‌جویی برای خوراک، بستگی به نوع آن و فراوانی منابعش دارد. حیوانات گیاه‌خوار می‌توانند در قلمرویی مشترک با یکدیگر کنار بیایند و با پیوستن به هم گله‌ای تشکیل دهند. از طرفی، حیوانات گوشت‌خوار، محتاط‌تر و تکرورتراند. آنها نه تنها دیگر حیوانات را شکار می‌کنند و می‌خورند، بلکه خودشان نیز در خطر شکار و خورده شدن از طرف دیگران هستند. آنان تمایلی به زندگی گروهی ندارند و حتی گله‌های کوچکشان هم در قلمروشان پراکنده و رها هستند.

میزان شدت رقابت هرچقدر که باشد، هر حیوان بالغ به دنبال غذای خود می‌گردد و بدون توجه به نیاز دیگران غذای خود را تأمین می‌کند. در تأمین خوراک و تقسیم‌کردنش هیچ همکاری وجود ندارد، مگر در غذایی که ماده‌ها برای فرزندان‌شان فراهم می‌کنند. گاهی در مورد گرگ‌ها و سگ‌های وحشی به دلیل تشکیل دادن گله به عنوان نمونه‌های همکاری یاد می‌شود؛ اما طبق گفته بریفولت آنان به وضوح تکرور و خودخواه هستند. آنها ممکن است در کار گروهی مشارکت کنند تا شکاری بزرگ‌تر صید کنند؛ اما در بین خود همیشه بر سر لاشه‌های به دست آمده می‌جنگند و قوی‌ترین آنها همیشه آماده است تا ناتوان‌ترینشان را بکشد و بخورد.

همکاری در میان نخستی‌ها هم به معنای واقعی وجود ندارد. مارشال سالینز^{۲۹۷} در این زمینه می‌گوید:

«میمون‌های بی‌دم و میمون‌های دیگر برای فراهم کردن نیازهای خود با هم همکاری نمی‌کنند و حتی امکان آموزش همکاری به آنها وجود ندارد.

میمون‌های بی‌دم اینطور نیستند. در میان آنها خوراک هم تقسیم نمی‌شود، مگر آنکه حیوان قوی‌تر، حیوان ضعیف‌تر را مجبور به دادن سهم خود به او کند.» (منشأ جامعه در Scientific American، جلد ۲۰۲، شماره ۳، ص ۸۶)

سولی زوکر من^{۲۹۸} در این مورد می‌نویسد:

میمون‌های بی‌دم و بوزینه‌ها در رفتار خود به‌وضوح خودخواهی را نشان می‌دهند. هر میمون بی‌دم یا بوزینه که اسیراند، تلاش می‌کند تا از سهم دیگران بیشترین اندازه را برای خود بردارد و تا جایی که می‌شود از هم‌نوعان خود دزدی کند. این موضوع را همه امتحان کرده‌اند که وقتی غذایی داخل قفس آنها می‌فرستند، در ابتدا میمون‌های قوی برای گرفتن آن می‌آیند و در این راه، همه میمون‌های ضعیف‌تر از خود را کنار می‌زنند. (زندگی اجتماعی میمون‌های بی‌دم و بوزینه‌ها، ص ۲۹۵)

پس سوی فرزندان همزاد مادری، فردگرایی و رقابت‌طلبی نشانی از یک قانون جامع رفتاری حاکم بر دنیای حیوانات است. خلاصه‌ای از سخنان بریفولت در این زمینه به شرح زیر است:

هر جامعه‌ای با تعدادی از فرم‌های تقسیم‌بندی کار^{۲۹۹} و همکاری توصیف می‌شود. نیازهای مختلف هر فرد، مرد با زن، تنها با تلاش‌های فردی آنها فراهم نمی‌شود، بلکه با کار گروهی دیگران که رفتارشان کم‌وبیش هم‌سو با هم باشد، برآورده می‌شود. این رفتاری است که فقط در جامعه انسانی دیده می‌شود و در دنیای حیوانات جز در موارد مراقبت مادر فرزندی دیده نمی‌شود. هر حیوان بالغ نر یا ماده، تا جایی که به نیازهای او ربط دارد مستقل عمل می‌کند. حتی در بررسی روی زندگی نخستی، یک مورد نخستی هم پیدا نکردند که برای فراهم کردن نیازهای خود به دیگری وابسته باشد. هیچ شواهدی از همکاری برای تهیه خوراک وجود ندارد. (مادران، خلاصه، ویرایش‌شده، ص ۱)

درحالی‌که، حیوانات نر صرفاً فقط به خود می‌اندیشند، حیوانات ماده باید برای فرزندان خود هم خوراک تهیه کند. این جدایی از فردگرایی، شروعی برای تخییر در ویژگی‌های حیوانی و پرورش کنش‌های نوینی برای اجتماعی‌شدن گونه بود.

مراقبت‌های مادر فرزندی بسیار پیشرفته نخستی‌ها حاصل میلیون‌ها سال

تکامل زنان | فصل سوم: زیست‌شناسی زنان و تابوی...

پیشرفت آرام و پرخطر است که در گونه‌های پایین‌دست‌تر این چنین مراقبتی مشاهده نشده است. در مورد بعضی از گونه‌های ماهی، طبیعت بیش‌ازاندازه دست‌ودلباز است و آنها میلیون‌ها تخم را به دریا می‌ریزند و برای نگهداری و غذا دادن با آنها چندان تلاش نمی‌کند یا هیچ تلاشی نمی‌کند. گوردن چاپلین^{۳۰۰} می‌گوید:

بعضی از ماهی‌ها، فقط تعدادی از تخم‌هایی را که برای بقای نسلشان لازم است، نگهداری می‌کنند. یک جفت ماهی روغن^{۳۰۱} حدود شش میلیون تخم به دریا می‌ریزد و نوعی دیگر از ماهی روغن^{۳۰۲}، در هر بار تخم‌ریزی ۲۸ میلیون تخم می‌ریزد، اما دریایی پر از ماهی روغن نداریم؛ چون فقط دو یا سه عدد از تخم‌ها سالم می‌مانند و از آنها ماهی بیرون می‌آید، اکثرشان خورده می‌شوند. (انسان‌ها خود را می‌سازند، ص ۱۷)

از نظر معیار تکاملی، خزندگان بالاتر از ماهیان‌اند، به گفته بریفولت: «از بین دو هزار و ششصد نوع خزنده کمتر از شش گونه، یکی دو نوع از سوسمارها و یک جفت مار، تا حدودی به فرزندان خود قبل یا بعد از بیرون آمدن از تخم، توجه می‌کنند.»

حتی در میان پرندگان، آنانی که مراقبت از فرزند را درک می‌کنند، این رفتار مراقبتی بسیار زودگذر است. به محض اینکه جوجه‌ها مستقل و خودبسنیده شدند، آنان را مانند یک بیگانه از لانه بیرون می‌کنند. (مادران، ج یک، ص ۱۱۳)

حقیقتاً مراقبت از فرزندان از پستانداران شروع شد. در میان پستانداران گیاه‌خوار، مراقبت از فرزند کمتر رشد کرده، به دلیل اینکه فرزندانشان زود رشد می‌کنند و به بلوغ می‌رسند زمان اندکی نیازمند مراقبت هستند. بالاترین میزان مراقبت مادری در بین پستانداران گوشت‌خوار دیده می‌شود؛ چراکه تولد هایشان زمان طولانی‌تری کودک و ناتوان هستند. این رفتار در بین گونه‌های نخستین اوج گرفت و در میان میمون‌های بی‌دم بیش از بوزینه‌ها پیشرفت کرد. به گفته اف. وود جونز^{۳۰۳} بچه گیبون^{۳۰۴} تقریباً ۷ ماه به مادرش می‌چسبد و بچه اورانگوتان^{۳۰۵} حدود دو سال به مراقبت مادر فرزندی نیاز دارد.

عوامل اولیه در پیدایش مراقبت مادر- فرزندی، کم‌شدن تعداد فرزندان هم‌سن‌وسال و بیشتر شدن زمان وابستگی کودک به مادر است. با طولانی‌شدن کودکی و مراقبت‌های مادر فرزندی تمایل به وابستگی کمتر به غریزه و آموختن بیشتر از تجربه پدید می‌آید. واکنش‌های فرزندی به فرزندان هم‌سن‌وسال خود نیز اتفاق می‌افتد. این شرایط را برای به‌وجود آمدن رفتار گروهی شرطی^{۳۰۶} مهیا می‌کند.

فرزندان هم‌سن‌وسال در میان گوشت‌خواران، مانند بچه‌های شیر و گربه، اوایل تولد خود به یکدیگر و به مادر وابسته‌اند. این وابستگی‌ها در نخستی‌ها با توان پیشرفته مغزی همراه می‌شود. بریفلوت در این مورد می‌گوید:

«محبت میمونی یا به اصطلاح Affenliebe، در زبان آلمانی، کلمه‌ای رایج برای نشان دادن وابستگی بی‌نهایت مادرانه است و می‌توان در مورد آن صفحات زیادی را پر کرد. نگرانی بادقت و پرتنش میمون مادر و صبوری حزن‌آور او که ساعت‌ها می‌نشیند و فرزندان را نگاه می‌کند، همیشه توجه‌ها را به سمت خود کشانده است. میمون‌های بابون، فرزندان خود را برای شست‌وشو به رودخانه می‌برند. رنگر^{۳۰۷} دیده که نوعی میمون به نام

تکامل زنان | فصل سوم: زیست‌شناسی زنان و تابوی...

سبوس^{۳۰۸} حشراتی را که باعث اذیت فرزندان می‌شود، به دقت از او دور می‌کند. میمون‌های مادر برای ازدست‌دادن فرزندان‌شان خیلی غصه‌دار می‌شوند تا جایی که در نمونه‌هایی از آنها که برم^{۳۰۹} در شمال آفریقا نگه‌داری می‌کرد، منجر به مرگشان شده است. (مادران، ج ۱، ص ۱۱۵)

ماهیت اجتماعی‌شدن در حیوانات بر پایه‌ی سرپیچی از فرمان‌های طبیعت و جایگزین‌کردن رفتارهای آموخته‌شده بر غرایزشان، بنا شده است. انسان‌های امروز اکثر غرایز آغازین خود را دور انداخته و دیگر اثری از آنها باقی نمانده است؛ برای مثال خطر آتش را باید به کودک انسان آموزش داد؛ درحالی‌که حیوانات به‌صورت غریزی از آن دوری می‌کنند. طبق گفته‌ی رالف لینتون^{۳۱۰} این عکس‌العمل‌های ذاتی (ناآموخته) در انسان به‌شکل دیگری تبدیل شده‌اند؛ مانند فرایند هضم غذا، سازگارشدن چشم با میزان نور و عکس‌العمل‌های ناخواسته‌ی دیگر. او اضافه می‌کند: «هرچقدر یک گونه، غرایز کمتری داشته باشد، دامنه‌ی وسیع‌تری از رفتار را می‌تواند در خود پرورش دهد و این حقیقت، به توان بالای انسان در یادگیری اضافه می‌شود که حاصلش پرمایگی و تنوع رفتار آموخته شده است که در دیگر گونه‌ها مانندی ندارد. (درخت فرهنگ، ص ۸)

باوجوداینکه هر دو جنس به‌طور مساوی از نعمت دست، مغز و دیگر پیش‌نیازهای جسمی برای کار و فعالیت بشری، بهره‌مند بوده‌اند. این زنان بودند که با گذشتن از پل حیوان‌بودن به انسان‌بودن راه را باز کردند. مهر مادر فرزندی فقط مختص مادران بود که به‌شکل همکاری اجتماعی در جهان بشری گسترش یافت.

بعضی از دانشمندان مابین پیدایش انسان‌های نخستین و شروع عصر یخبندان ارتباطی بزرگ می‌بینند. هر دوی آنها یک میلیون سال پیش اتفاق افتاده‌اند. گوردن چایلد می‌گوید که این تغییر در محیط زیست بسیار اساسی بوده، به‌گونه‌ای که بسیاری از انواع حیوانات از بین رفتند و گونه‌های جدیدی که می‌توانستند با شرایط سخت‌تر زندگی سازگار شوند، پدید آمدند. او می‌گوید: انسان‌های پدیدآمده آنچنان متفاوت از انسان‌های امروزی بودند که آنان را انسان‌نما^{۳۱۱} یا انسان‌واره می‌نامند (در تاریخ چه اتفاقاتی رخ داد، ص ۲۹).

تکامل زنان | فصل سوم: زیست‌شناسی زنان و تابوی...

ویلیام دابلیو هاولز^{۲۱۲} می‌نویسد:

فوق‌العاده است که عصر ناگهانی و مشقت‌آور یخبندان به اندازه‌ی خیلی کم، همزمان وقتی شد که انسان با شتاب به آنچه امروز هست تبدیل می‌شد. (انسان تا امروز، ص ۱۱۳).

احتمالاً این چیزی بیشتر از یک هم‌زمانی باشد. پس از مدت‌زمان طولانی، با داشتن آب‌وهوای خوب، شرایط دشوار، ماده‌ی میمون‌نیایی ما را وادار به تلاش‌های مستمر کرد تا از رهگذر راه‌های جدید زنده بماند. آنها شروع به ساختن ابزار و استفاده از آن کردند. از همین راه، از روش طبیعی بقا که براساس فردگرایی و رقابت بود، به روش انسانی بقا با همکاری اجتماعی در کار تولیدی تغییر یافتند. اگر ما اسم جنس را تصحیح کنیم، می‌توانیم با شروودال واشبرن^{۲۱۳} موافق باشیم:

حدود یک میلیون سال پیش زمانی که میمون‌های بی‌دم زندگی روی دو پا ایستادن و ساختن وسایل را آغاز کردند، انسان از آن زمان آغاز شد که منجر به پیدایش میمون‌های انسان‌نما از نوع استرالوپیتکوس^{۲۱۴} شد. اکثر تفاوت‌های آشکاری که انسان را از میمون جدا می‌کرد، پس از استفاده از ابزار پدیدار شد (ابزار و تکامل انسان، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۶۳). قبل از آنکه بشر بتواند حیوانی را اهلی کند، باید خودش را اهلی می‌کرد. آنطور که هاول می‌گوید:

در اهلی‌کردن حیوانات ما روزانه به آنها غذا می‌دهیم (یا آنها را به سمت طعام خوردن راهنمایی می‌کنیم) درمقابل، دشمنان طبیعی از آنها حفاظت می‌کنیم و بر تولیدمثلشان نظارت می‌کنیم و ماقبل از هرچیز، این‌ها را برای خودمان شروع کرده بودیم. (انسان تا امروز، ص ۱۲۶-۲۷)

تنها چیزی که باید به این نوشته بیافزاییم، نقش مادران است که علاوه بر مراقبت‌های مادر فرزندی، در فرآیند رام‌کردن حیوانات که به اجتماعی‌شدن و پیدایش فرهنگ انجامید، نقش داشتند. بریفولت می‌گوید:

«در مادری و نه در پیوند سکسی است که رشد غریزه اجتماعی^{۲۱۵} اتفاق می‌افتد» (مادران، جلد ۱، ص ۱۸۸).

جنس مذکر غالب-حقیقت یا افسانه

در دنیای حیوانات پدیده «جنس مذکر غالب»^{۲۱۶} وجود دارد؛ پیامد رفتار

جنسی انفرادی و رقابت‌جویانه است. هر نر با دیگر نرها بر سر دستیابی به یک یا چند ماده در قلمرواش می‌جنگد که نه فقط برای ماده‌ها، بلکه برای حفاظت از جایگاه فرمانداری خود یا قلمرویی که ماه‌ها آنجا را گرفته‌اند.

این رفتار نرها بارزترین خصوصیتی است که آن را قانون جنگل^{۲۱۷} می‌خوانند. دشمنی و جنگ بین حیوانات نر نیروی ضداجتماعی است که مانع یکی‌شدن آنها در گروه‌های همیارانه برای حفاظت و فراهم کردن خوراک یکدیگر می‌شود.

به جنگ بین نرها بیشتر حسادت می‌گویند. گرچه در معنای لغوی این پدیده حیوانی، حسادت که آرزوی دستیابی به یک ماده خاص را می‌رساند، نیست. اینکه کسی را انتخاب کنی و جایگاه بالاتری به او بدهی فقط در میان انسان‌ها وجود دارد و در میان حیوانات دیده نمی‌شود. در طبیعت در تولیدمثل و همانندسازی انواع حیوانات، نرها علاوه بر تخم‌ریزی، چند قابلیت دیگر هم دارند. جنگی که بین نرها صورت می‌گیرد، برای دست‌یافتن به یک ماده ویژه نیست، بلکه برای دست‌یافتن به همه ماده‌ها و در هر تعدادی در فصل جفت‌گیری است.

بریفولت می‌گوید:

جنگ و رقابت بین نرها برای داشتن یک ماده ویژه نیست، بلکه برای دست‌یافتن به همه ماده‌هاست. اکثراً جنگ وقتی اتفاق می‌افتد که مادینه‌ای در اطراف نیست. نرها همان‌طور که برای خوراک می‌جنگند، برای تولیدمثل هم می‌جنگند. اگر به آن رقابت، حسادت بگوییم، همان‌قدر ناصحیح است که به تمایل آنها برای غذا، عشق بگوییم. وقتی به یک ماده دست یابند، برای حفظش می‌جنگند؛ مانند سگی که برای استخوان به دست‌آورده‌اش می‌جنگد. نرها برای به دست آوردن ماده‌ای بیشتر می‌جنگند.

زوکرمین می‌گوید:

جنگ‌طلبی بین نرها در فصل تولیدمثل نشانه وضع فیزیولوژیک آنهاست و دلیلش بودن ماده‌ها در آنجا نیست. دیده شده که گوزن‌های نر در فصل جفت‌گیری در غیاب حضور ماده‌ها با هم جنگیده‌اند. درحالی‌که فک‌های نر برای پیدا کردن قلمرو کوچکی در جایی که همه فک‌ها جمع می‌شوند و یا برای پاره زمین خود، برای آمیزش می‌جنگند، نه برای ماده‌ها. (زندگی

تکامل زنان | فصل سوم: زیست‌شناسی زنان و تابوی...

اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌های بی‌دم، ص ۶۹

اکثر ویژگی‌های فیزیکی که در نرها موجود است، مانند دندان‌های تیز و پنجه و شاخ‌های بزرگ‌تر، ماهیچه‌های بزرگ‌تر، پره‌های درخشان‌تر در پرنده‌گان، حاصل رقابت و جنگ بین نرها برای جذب کردن ماده‌هاست. الکساندر و تمور^{۲۱۸} می‌گویند که در میان سلاح‌های جنگی که در پرنده‌گان پدید آمده:

«برآمدگی تیز در ماکیان نر، پنجه‌های تیز چنگرها، برآمدگی شبیه به دکمه روی بال‌ها دیده می‌شود. با شروع فصل لانه‌سازی، این نرها هستند که از قلمروی خود در مقابل دستیابی دیگر نرها هم‌گونه خود به آن، حفاظت می‌کنند. این جنگ‌ها غالباً به مرگ یا زخمی‌شدن یکی از دو طرف می‌انجامد. پرها در هوا پخش می‌شود و خون‌ها ریخته می‌شود و گاهی هر دو پرنده می‌میرند...»

او حتی در غیاب ماده‌ها هم این جنگ‌ها را برمی‌شمارد:

«بعضی وقت‌ها این دشمنی فصلی بین نرها مضحک به نظر می‌آید و ممکن است باعث زخمی‌شدن پرنده بشود؛ برای مثال گاهی، سینه‌سرخ یا سهره با دیدن بازتاب خودش در شیشه پنجره عصبانی می‌شود و هرروز به آنجا بازمی‌گردد تا با دشمن خیالی‌اش بجنگد و آنقدر تقلا می‌کند تا از پا دربیاید. غالباً صاحب‌خانه مجبور می‌شود که برای جلوگیری از این اتفاق شیشه را با پرده بپوشاند. (مهره‌داران خونگرم، ص ۶۸-۷۰)

امروز انسان از این خاصیت جنگ‌جویی که به‌سادگی تحریک می‌شود، سوءاستفاده می‌کند و جنگ خروس‌ها را برگزار می‌کند. این سوءاستفاده مختص خروس‌هاست نه مرغ‌ها؛ زیرا خروس‌ها عادت کرده‌اند که خرامان‌خرامان قدم بزنند و با خروس‌های دیگر بجنگند. از آنجاکه این خصوصیت در پستانداران نر هم وجود دارد، نشانه نقص و کاستی بیولوژیکی در بدو زندگی بشری بوده است.

محققانی که در زمینه خاستگاه اجتماعی فعالیت می‌کنند، خطرهای زیادی که انسان‌های اولیه را تهدید می‌کرد، تأکید کرده‌اند. آنها مجبور بودند تا با محیط زیست ناسازگار خود و حیوانات قوی‌تر و بزرگ‌تر از خود سازگار می‌شدند و غالب آنها مجبور بودند، به سرشت حیوانی خود نیز چیره می‌شدند و آن را به‌سمت طبیعت و ذات انسانی رهنمود می‌کردند. هرچند

که کمتر در این‌باره صحبت شده است. همچنان مردها باید می‌توانستند با حس دشمنی و ستیزه‌جویی خود که به راحتی تحریک می‌شد، پیروز شوند و سعی کنند تا همکاری کردن با یکدیگر را بیاموزند. باید جنگ بر سر رفتار جنسیشان را با روابط اجتماعی و برادرانه جایگزین می‌کردند.

در مقابل این واقعیت، اکثر نویسندگان از کلمه «جنس مذکر غالب» در دنیای حیوانات، به کلمه «سلطان پدرسالار» در دنیای امروزی و مدرن رسیدند. او را مانند سلطانی می‌بینند که حرم‌سرای از زنان را دارد. گاهی او را مانند پدر یک خانواده می‌بینند که سرپرست زن و بچه‌اش است. در هر دو حالت، جنس زن را ناتوان و بی‌پناه و وابسته به همسرش و فرزندانش تصور می‌کنند.

این یک جدال بین یک رؤیای مناسب داستان‌های علمی است و نه خود علم. نویسنده پیدایش آفریقایی^{۲۱۹}، رابرت اردری^{۲۲۰}، یکی از کسانی است که این نوع داستان‌ها را فراهم می‌کرد. نگرش‌های ایدئولوژی او نمونه‌ای بارز از تمام نویسندگانی است که با او هم‌عقیده بودند و نشان‌دهنده خوبی از تحریف در زیست‌شناسی است. از نگاه اردری، جنس مذکر چیره ارباب^{۲۲۱} همسرش است، ماده‌ها به خود می‌رسند و دوروبر او می‌خرامند و هرکدامشان علاقه دارند تا توجه او را از نظر جنسی جلب کنند. نرها به اندازه سرزمینی که دارند، از نظر جنسی برای ماده‌ها جذاب‌تراند. وقتی یک ماده ناچیز برنده مسابقه جلب توجه می‌شود و توجه نر غالب را جلب می‌کند، بی‌آنکه لایقش باشد، سربلند و پیروز به نظر می‌رسد. او درباره یک زاغ ماده این چنین می‌نویسد:

«فقط در ساعتی خوش، ماده‌ای کوچک و کوتاه‌قد، همسر رئیس‌جمهور شده است» (ص ۹۳).

اردری تلویحاً در تلاش است تا بگوید همان‌طور که زنان در جامعه طبقاتی برای پیدا کردن شوهر پولدار و بلندپایه با یکدیگر مسابقه می‌دهند، در حیوانات هم ماده‌ها همین‌طور هستند. آنها هم برای رسیدن به نرها با هم می‌جنگند. این یک دروغ در مورد رفتار جنسی حیوانات است؛ چراکه مسابقه فقط از ویژگی‌های جنس نر است و نه ماده.

این‌گونه ناپختگی در نوشته‌های زیست‌شناسان ریزبین دیگر دیده نمی‌شود؛

هرچند آنان آماده‌اند تا پرخاشگری^{۲۲۲} نرها را مقابل آن خصوصیت از ماده‌ها که پذیرفتن^{۲۲۳} ماده‌ها گفته می‌شود، بستایند؛ اما هروقت که به موضوع سلسله‌مراتب قدرت^{۲۲۴} در بعضی از پرندگان یا حیوانات اشاره کنند، این هم راه دیگری است که نرها از این روش برای مسابقه و تلاش بر چیره‌شدن از آن استفاده می‌کنند. مردهای قوی همیشه آمادگی جنگ دارند و نرهای ناتوان و ضعیف را از قلمرو خود دور می‌کنند، به شرطی که آنان از نرهای قوی فرمانبری کنند، اجازه می‌دهند تا همانند.

تا جایی که به ماده‌ها مرتبط است، هیچ نری حتی نرهای غالب نیز اجازه ندارند زندگی و رفتار جنسی آنها را کنترل کنند. هرزمانی که ماده آماده جفت‌گیری نباشد، نرها بدون دریافت نشانه‌ای از او اصلاً به او نزدیک نمی‌شوند. زمانی که ماده آماده جفت‌گیری است، خودش به اختیار یک یا چند نر را انتخاب می‌کند. او مجبور نیست خود را محدود به یک نر مخصوص کند.

آردری به‌ناچار این حقیقت را می‌پذیرد و حتی یک مثال هم از آن می‌زند. او بعد از اینکه میمون بی‌دم را ارباب زنش خواند، با بررسی بابون‌ها مثالی را بازگو می‌کند:

بالویگ^{۲۲۵} مادینه‌ای را دید که در یک ساعت با شش نر مختلف به تعداد سی‌بار جفت‌گیری کرد و سپس با جوان‌ترین آنها در بوته‌ها غیب شد. اربابش نوبت خود را گرفته بود، اما بی‌حرکت رفتنش را تماشا کرد. ارباب این خوشگذرانی‌ها را مانعی بر سر راه فرمانروایی خود نمی‌دانست. ما در میان گوریل‌های بسیار چیره‌گر کوهستانی هم با همین خونسردی بابون‌ها روبه‌رو می‌شویم. (پیدایش آفریقایی، ص ۹۹)

آنچه او آن را بی‌تفاوتی^{۲۲۶} می‌نامند، بیشتر ناتوانی حیوانات نر برای چیرگی بر ماده‌های جهان وحش است و پوچ‌بودن تز «ارباب» سالینز دربارهٔ میمون‌های دنیای نوین، چنین می‌نویسد:

زمانی که یک ماده در فصل جفت‌گیری باشد، تنها به یک نر خاص متعهد نمی‌شود. آنها را از پا درمی‌آورد و از پیش یکی به‌سوی دیگری می‌رود. (Scientific American، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۸۱)

ماهیت حاکمیت جنسی مردها در جامعه ما که براساس پدر و خانواده^{۲۲۷}

بنا شده، زن را جزء دارایی‌های مرد به حساب می‌آورد و او مالک تام زن خود می‌شود و زن باید طبق قانون، روابط جنسی خود را به شوهرش محدود کند. اگر زنی از این قانون سرپیچی کند، حتی با یک مرد دیگر هم باشد، جزایی سخت در انتظارش خواهد بود. اینکه در میمون‌های بی‌دم، ماده‌ها آزادند تا با هر تعداد نر آمیزش جنسی داشته باشند، نشان می‌دهد در طبیعت، نرها بر ماده‌ها حکمرانی نمی‌کنند. حکمرانی نرها فقط در رابطه با نرهای دیگر نمایان می‌شود.

همچنین ماده‌ها به دلیل داشتن خاصیت زایشگرانه، برای زندگی خود وابسته به یک نر نیستند. در بعضی از گونه‌های پرندگان، نرها در غذا دادن به جوجه‌های تازه از تخم درآمد، به ماده‌ها کمک می‌کنند. این کار به دلیل این است که تمایلات جنسی مردها موقتاً کمتر شده و امکان این رفتار مادرگونه برای آنها فراهم شده و ارتباطی به ناتوانی ماده‌ها ندارد. در هر صورت، انجام یک سری وظایف از طرف نرها در برخی از گونه‌ها، در زمان زایش هیچ نشانه‌ای از ضعف و ناتوانی ماده‌ها نیست. در اکثر گونه‌ها ماده‌ها خود به تنهایی و بدون هیچ کمکی از نرها کارهای مادری را انجام می‌دهند.

خانوادهٔ جانوری چیزی جز مادر و فرزندان نیست؛ مادری که به تنهایی غذای خود و فرزندان را فراهم می‌کند. حتی در میمون‌ها و بوزینه‌ها، نرهای بالغ برای کودکان غذا نمی‌آورند. در پستانداران این روالی عادی است. در جهان جانوری، پدر _ خانواده وجود ندارد و نرها برای ماده‌های باردار یا بچه‌اش غذا فراهم نمی‌کنند.

در پستانداران ماده در ماه‌های آخر بارداری خود از تمام نرها و حتی نر غالب نیز فاصله می‌گیرد و تمام مدت زایمان و پرورش کودک خود را به تنهایی و جداگانه سپری می‌کند. در زمان انزوا، او قادر است برای خود و فرزندش نیازهایشان را برآورده کند. در زندگی حیوانات، این انزوا بارزترین خصوصیت است. طبق گفته یرکز^{۲۲۸}:

«وقتی که ماده‌ای در میان شامپانزه‌ها گوشه‌نشینی می‌کند تا فرزندش را به دنیا آورد یا زمانی را با فرزندش بگذراند، هیچ‌یک از نرها جرأت نزدیک شدن به او را ندارند» (میمون‌های بزرگ، ص ۷۱).

آردری هم تحت‌تأثیر این موضوع قرار گرفت و اینطور نوشت:

«بین بابونها این یک رفتار استاندارد است که در زنان زایمان ماده به‌دنبال جایی خلوت می‌گردد و آن را می‌یابد. من فکر نمی‌کنم که دیدن زایمان بابونها در جنگل تا امروز پیشینه‌ای داشته باشد. موفقیت در یافتن خلوت برای آنها صددرصدی است» (پیدایش آفریقا، ص ۱۰۰).

همه پستانداران ماده در زمان زایمان نوزادشان تنهایی را انتخاب می‌کنند. در تمام این مدت او مانند همه طول عمرش غذای خود را به‌تنهایی و بدون کمک نرها فراهم می‌کند. اگر هرازگاهی نری غذایی برای ماده بیاورد، این اتفاقی است و تغییری در استقلال ماده ایجاد نمی‌کند. بریفولت دربارهٔ بچه‌های هم‌سن اینطور می‌نویسد:

خانوادهٔ جانوری محصول غریزهٔ مادری است و بس. مادر تنها کانون و پیوند آنهاست. غریزهٔ جنسی بین ماده و نر هیچ نقشی در سازمان‌دهی خانوادهٔ جانوری ندارد. نرها هیچ نقشی در شکل‌دهی گروه ندارند. او عضو پایه محسوب نمی‌شود و گاهی به خانوادهٔ مادری می‌پیوندد و گاهی نه. اگر هم به خانواده‌ای جانوری ملحق شود، پیوندی ساختگی و سست دارد. در بین هر دو جنس تقسیم‌بندی کارها برای فراهم‌کردن ابزار زندگی وجود ندارد. نقش محافظت توسط ماده‌ها انجام می‌شود، نه نرها (مادران، ج ۱، ص ۸۹-۱۸۸).

آنانی که تلاش می‌کنند زندگی و رفتار حیوانات را با کلماتی مانند پدرسالارانه توضیح دهند، نه تنها در ناهم‌سازی‌ها گرفتار شده‌اند، بلکه کارشان بیهوده است. آردری و گلهٔ شیر او نیز همین‌طور است. او گروهی از شیرهای ماده و فرزندانش را توصیف می‌کند که شیر نری مانند یک ارباب به آنان پیوسته است و کل گروه برای زندگی و رفع نیازهایشان به او وابسته‌اند. آردری می‌نویسد:

«گلهٔ شیر واحدی شکارچی است و انگار این تنها دلیل زندگی‌شان است. بیشتر از هرچیز حکمرانی برتر^{۳۲۹} شیر نر است که باعث یکی‌شدن گروه می‌شود. (پیدایش آفریقا، ص ۱۰۱)

آن چیزی که آردری به‌عنوان گلهٔ شیر^{۳۳۰} نام برده، درواقع گروهی از ماده شیرها هستند که شیر نری را به گروه خود راه داده‌اند. اگر شیر نر تنها باشد، خودش شکار می‌کند و غذای خود را فراهم می‌کند؛ اما وقتی عضوی از گروه ماده‌ها است، ماده‌ها هستند که سرنوشت شکار را عهده‌دار می‌شوند. آردری می‌گوید:

«خیلی به‌ندرت دیده شده که شیر نر شکار را بکشد و معمولاً این کار را به‌عنوان سرگرمی به ماده‌ها می‌سپارد. جایگاه همیشگی او در یک گلهٔ شکاری، در مرکز است؛ به‌طوری‌که ماده‌ها در دو طرف او و کمی جلوتر از او از هر دو طرف پراکنده شده‌اند.» (همان‌جا)

اگر طبق سخنان آردری «تنها علت» برای یک گلهٔ شیر شکار کردن و تهیهٔ غذا باشد، نر عضو ضروری گروه محسوب نمی‌شود؛ زیرا او این کار را نمی‌کند. ماده‌ها شکارچی هستند و برای خود و فرزندانشان خوراک تهیه می‌کنند و

حتی به نری که به گروهشان پیوسته هم غذا می‌دهند. برخلاف تصور آردری گله شیرها به وسیله کارکردهای مادری ماده‌ها به هم متصل شده‌اند، نه حاکمیت و فرمانداری شیر نر غالب.

ممکن است آردری قصد داشته باشد چهره نر قهرمان را پررنگ کند؛ وگرنه شیر نر که در میان گروهی از ماده‌شیرهای ترسناک و باشکوه، احاطه شده و هنوز هم همینطور است، شاید برای شیر نر تصویری ننگین و خجالت‌آور به نظر بیاید.

برخلاف ظاهر شیر نر با آن همه یال و کوپال، فرمانروای حرم‌سرای ماده‌ها نیست. او فقط نری است برای آسایش و برآوردن نیاز ماده‌ها در فصل جفت‌گیری. ماده شیرها تا زمانی که شیر نر را بخواهند و رفتار درستی داشته باشد، او را در گروه نگه می‌دارند. هرزمانی ممکن است نری جوان‌تر و قوی‌تر جایگزین شود یا نری جوان‌تر جایش را به‌زور تصاحب کند و یا گله ماده‌ها او را رها کنند و بروند.

بنابراین، در دنیای حیوانات، حاکمیت نرها، نه‌تنها نشانه برتری نیست، بلکه کمبودی چشم‌گیری است. به‌دلیل اینکه نرها نمی‌توانند با یکدیگر یکی شوند و با هم همکاری کنند و حامی هم باشند، ناکارآمدند. آنها برای یافتن جایی در گله شیرهای ماده با یکدیگر می‌جنگند و تنها شمار اندکی از آنان موفق می‌شوند تا به این جایگاه دست یابند. بقیه شیرهای نر مجبورند تا مانند تنهاییان^{۳۳۱} این‌سو و آن‌سو پرسه بزنند و هرازگاهی باز هم شانس خود را برای جاگرفتن در گروهی امتحان کنند. اکثر آنها از بین می‌روند و یا در جنگ‌های رقابتی کشته می‌شوند.

آردری هم که از طرفداران چیرگی مردانه است، از شمار جان‌باختگی که این ویژگی در نرهای یک گونه به بار می‌آورد، چه در جنگل باشند و چه در جایگاه‌های خاص بیرون جنگل نگهداری شوند، متعجب شده است:

تعداد مرگ‌ومیرهای شیرهای جوان طبق آماری که از مرکز نگهداری حیوانات کروگر^{۳۳۲} به‌دست آمده، بی‌شمار و ترسناک است. این تعداد مرگ‌ومیر را نمی‌توان به نفع بلندمدت انتخاب طبیعت^{۳۳۳} و یا به نفع کوتاه‌مدت گله شیران دانست؛ اما شمار مرگ‌ومیر حاصل عدم‌سازگاری آرزوهای شیرهای جوان با فرمانروایی قدرتمند بزرگ‌تران آنهاست. درواقع،

پدیده‌ای که از آن با عنوان «جنس مذکر غالب یا فرمانروا» یاد شده و مکرراً پدرسالاری خشنود از خود و حاکم زن و خانواده نام برده‌اند، درحقیقت اینطور نیست. در بهترین حالت او عضوی رواداشته^{۲۲۴} در گله ماده شیرها است و در بدترین حالت او عضوی رانده شده و محکوم به تنهایی است. حیوانات نر، جنس دوم و فرعی‌اند و در صورت ازدیاد آن‌ها، جنسی بی‌فایده و دورانداختنی‌اند نه مثل مردها در جامعه ما جنس برتر و فرمانروا.

یکی دیگر از فرایض نادرست درمورد رفتار حیوانات این ماهیت کشش جنسی بر پایه عشق و دلبستگی است. ادغام عشق و تمایلات جنسی چیزی است که در بشر وجود دارد و نه در حیوانات. همینطور که بریفولت می‌گوید احساس مهربانانه و پایه عشق تنها میان مادر و فرزندان همزاد یافت می‌شود. همین احساس مادر و فرزند در دنیای انسان‌ها به شرکای جنسی هم منتقل شد و سکس با عشق را ساخت؛ اما در دنیای حیوانات چیزی جز یک گرسنگی خام نیست.

بریفولت درباره خصوصیات وحشیانه رانش جنسی^{۲۲۵} در دنیای حیوانات چنین می‌گوید: درمورد جاذبه جنسی حیوانات، بهتر است بگوییم طبیعت پر از فریاد ظالمانه کرده تا سرود عشق.

گزارشی آموزنده از عشق‌بازی حیوانات ارائه داده است: حیوان نر، ماده را به دام می‌اندازد، او را گاز می‌گیرد و زخمی می‌کند. ماده‌ها هم از چنگ و دندان خود استفاده می‌کنند و درنهایت هر دو عاشق زخمی و خونین از نبرد جنسی بیرون می‌آیند. نرم‌تنان و سخت‌پوست در چنین مواقعی یک یا دو پای خود را از دست می‌دهند. پستانداران در این حالت از دندان‌های خود استفاده می‌کنند.

پالاس^{۲۲۶} آمیزش جنسی شتران را اینطور شرح داده است:

پس از اینکه شتر ماده بارور شد، با نشان دادن دندان‌هایش به نر برمی‌گردد و حمله می‌کند و نر از او فرار می‌کند. رنگر^{۲۲۷} آمیزش جنسی دو جگوار را جنگی ترسناک می‌نامد؛ زیرا او هنگام عشق‌بازی آن‌ها، جنگل را در گستره‌ای به اندازه ۱۰۰ فوت ویران‌شده و پر از شاخ و برگ شکسته پراکنده یافت. (همان‌جا، ص ۱۱۹)

بریفولت می‌گوید در دنیای حیوانات، رانش جنسی مثل گرسنگی است و

می‌تواند بی‌رحم باشد و مرز بین این دو گرسنگی در میان گوشت‌خواران بارها از میان می‌رود. او می‌نویسد:

همه حیوانات گوشت‌خوار و جونده‌ها هم‌نوع خود را می‌خورند. شیرها و پلنگ‌ها که به‌عنوان نمونه‌ای از جفت‌گیری بین حیوانات معرفی شده‌اند هم جفت خود را با ولع می‌خورند. اندرسون می‌گوید که بعد از درگیری یک ماده و نر بر سر آهوی آفریقایی، شیر نر جفت خود را کشته و در آرامش خورد. یک مشاهده‌گر دیگر چنین می‌گوید که پلنگ ماده‌ای را دیده که زخمی شده و گریخته بود. بعد از چند روز دیدند که جفتش نیمی از نیم‌تنه‌اش را خورده بود. پلنگ نر حتی به فرزندان خودش که مادرشان مرده، حمله می‌کند و آنها را می‌کشد و با ولع می‌خورد. بسیار دیده شده که گرگ‌ها، جفت خود را کشته و خوردند. (همان‌جا، ص ۱۱۸-۱۱۹)

این گونه اتفاقات در بین حیواناتی که در اسارت هستند هم رخ می‌دهد. به نوشته روزنامه لوس‌آنجلس تایمز در تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۶۳ در باغ‌وحشی در ^{۲۲۸}در لوس‌آنجلس یک خرس قطبی که قبلاً دو جفت پیشین خود را کشته بود، جفت کنونی خود را که یازده سال با او در غاری دست‌ساز، بدون مشکل زندگی می‌کردند نیز کشت.

به‌علاوه، در گزارش ۱۹ آگوست ۱۹۶۷ شبکه خبر آسوشیتدپرس^{۲۲۹}، به گفته کارکنان باغ‌وحش پورتلن، پس‌از آنکه شیر نری به نام سزار، گردن شیر ماده‌ای به نام نورما را گرفت و مثل عروسکی قدیمی تکانش داد، شیر ماده در اثر شکستن گردنش مرد.

همه این‌ها در حالی است که به حیوانات دربند، در باغ‌وحش‌ها هرروز خوراک می‌دهند و از آنها نگهداری و پرستاری می‌کنند و با انجام این کارها تا اندازه‌ای رام می‌شوند، کارکنان باغ‌وحش از برخورد دو هم‌جنس آشنا شده‌اند.

بریفولت مثالی به‌شکل زیر آورده است:

در باغ‌های جانورشناسی^{۲۴۰} نیویورک جگواری زندگی می‌کرد که قصد داشتند تا ماده‌ای را به‌عنوان جفت برایش بیاورند. ماده را در قفسی جدا در مجاورت نر قرار دادند و تا زمانی که چنین بود نر از خود علائم شادمانی و اشتیاق نشان می‌داد. از خود صدای خرخر درمی‌آورد و پنجه‌های ماده را

تکامل زنان | فصل سوم: زیست‌شناسی زنان و تابوی...

می‌لیسید. جگوار نر همانند یک عاشق دل‌خسته از دوری یار رفتار می‌کرد. درنهایت، وقتی که تیغۀ بین دو قفس را برداشتند، نر با مادۀ موردعلاقۀ خود آمیزش جنسی کرد و پس‌از آن، گلوی مادۀ جگوار را گرفت و پاره کرد. چنین اتفاقی هنگامی که خرس ماده‌ای را نزد خرس قهوه‌ای آوردند هم رخ داده بود. (همان‌جا، ص ۱۱۸-۱۱۹)

بریفولت می‌گوید:

«با توجه به احتیاطی که ماده‌ها در برقراری رابطه جنسی با نرها می‌کنند و عجله‌ای که بعد از اتمام آمیزش برای دورشدن از آنها دارند، به نظر می‌آید بیشتر به خاطر خطر موجود در این رابطه‌ها باشد تا ناز کردن.»

فاکتورهایی که ضدمهربانی^{۲۴۱} بین هر دو جنس‌اند، مانع تشکیل خانواده پدری در دنیای جانوران می‌شود. بریفولت می‌گوید در حیوانات دو جنس با کارکرد متفاوت پرورش یافته‌اند، نرها برای آمیزش و ماده‌ها برای مادری. در دنیای ما، انسان‌ها با افزایش کارکردهای مراقبت مادری به نرها، ماده‌ها از پس این تبعیض و ویژه‌گردانی^{۲۴۲} برآمدند.

اما در دنیای حیوانات نرها رابطه جنسی را به ماده‌ها تحمیل می‌کنند؛ بنابراین بین آمیزش جنسی و مادری ناسازگاری اساسی وجود دارد.

نه تنها در بین گوشت‌خواران، بلکه در بین گیاه‌خواران نیز جفت‌ها با یکدیگر مکرراً آمیزش جنسی برقرار نمی‌کنند و اکثراً از هم جدا می‌شوند و اصل بر آن است. در فصل جفت‌گیری تنها زمانی است که اکثر گونه‌ها صرفاً برای آمیزش به دیدن هم می‌روند. حیواناتی که به صورت گروهی زندگی می‌کنند هم از این قانون پیروی می‌کنند.

آهوها، گوزن‌های شمالی، بوفالوهای ماده بعد از فصل جفت‌گیری از جفت نر خود جدا می‌شوند و تشکیل یک گله جدید می‌دهند. حیوانات گوشت‌خوار دیگر نیز مانند میمون‌های بی‌دم که تکامل یافته‌تر از بوزینه‌ها هستند هم همین‌طورند. بریفولت می‌گوید:

در میان خفاش‌های نر و ماده، زندگی جداگانه‌ای وجود دارد. بعد از گردهمایی جنسی، ماده‌ها، نرها را از خود درو می‌کنند و هرگز هیچ‌کدامشان در گروه ماده‌ها پیدا نمی‌شود. در فیل‌ها هم همین‌طور است. فیل‌های ماده بعد از حاملگی گروه‌هایی را تشکیل می‌دهند و از نرها فاصله می‌گیرند. فیل ماده حدود دو سال باردار است و در این مدت هیچ نری را نمی‌پذیرد. فیل‌های نر جوان تا رسیدن به بلوغ نزد گروه ماده‌ها می‌مانند. فک‌ها و فیل‌های دریایی بعد از جفت‌گیری گله‌های جدایی از ماده و نر را تشکیل می‌دهند. گراز نر فقط در فصل جفت‌گیری با ماده هم‌نشینی می‌کند. اورانگ‌اوتان‌ها هرگز زندگی مشترک ندارند. در گله گوریل‌ها ماده‌ها

و کودکان یک گروه هستند و نرها گروهی دیگر. خرس‌ها بعد از سکس با هم زندگی نمی‌کنند. جگوارها فقط یک ماه در سال را کنار ماده‌ها زندگی می‌کنند و شیرکوهی^{۲۴۲} فقط چند هفته و پلنگ‌های نر و ماده به‌طورکلی جدا از هم زندگی می‌کنند. (همان‌جا، ص ۱۲۳ و ۲۴)

بررسی دقیق‌تر درمورد جدایی گسترده بین نر و ماده‌ها در طبیعت نشان می‌دهد که این روش احتمالاً امن‌ترین رویش است که ماده می‌تواند از خود و فرزندان‌ش محافظت کند و از کارکردهای بنیادین مادری باشد که جنس ماده آن را پرورده است.

شیوه‌های طبیعت برای حفاظت از زنان

استفاده از لغات بشری برای توصیف زندگی جنسی حیوانات بسیار گیج‌کننده است. درست مانند هرچیز دیگری در طبیعت و جامعه، رابطه جنسی نیز روند تکاملی خود را طی کرده است. برای سال‌های متمادی، ساختار جنسی تولیدمثل هنوز وجود نداشت. بعد از به‌وجودآمدنش تغییرات بسیاری را پشت سر گذاشت تا توانست بهترین خود را بسازد. اساسی‌ترین تغییر تکاملی رابطه جنسی که در دنیای انسان‌ها پدید آمد، ترکیب مهربانی و عشق با سکس بود که سوای از کارکرد زادآورانه، گستره نوینی به خود گرفت.

امروزه ماهیت رفتار جنسی زنان و مردان به‌طورکلی با حیوانات فرق دارد. مردان فقط از تحریک جنسی فرمان نمی‌برند و فقط نرینه‌هایی برای بارورکردن ماده‌ها نیستند. هنگام رابطه عصبانی و خشن نیستند. اگر در دنیای انسان‌ها خشونت‌ی اتفاق بیفتد، به‌دلیل آشفتگی اجتماعی و آسیب‌های روانی است و این بی‌اختیاری بیمارگونه پدیده تازه‌ای است. درهرصورت، رفتار انسان حاصل پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی است نه غرایزی کورکورانه.

در زنان تکامل رفتار جنسی به روشی دیگر رخ داده است. در دنیای حیوانات جنس ماده فقط برای تولیدمثل آمیزش جنسی می‌کند و جدای این کارکرد دیگری ندارد؛ درحالی‌که برای تولیدمثل هنوز هم باید آمیزش جنسی داشت. نیازهای جنسی انسان ماده جدا از وابستگی به زاییدن فرزند، طیف گسترده‌ای پیدا کرده است.

بنابراین خصوصیات متفاوت رفتارهای جنسی در طبیعت را باید در بررسی زندگی جنسی حیوانات در نظر بگیریم. هر جنس به‌طورجدی برای یک کاربرد پرورش یافته است؛ یکی برای باروری و دیگری برای تولیدمثل.

در پستانداران پس از اینکه جنس ماده باردار شد، تمایلات جنسی‌اش فروکش می‌کند و از جنس نر بیزار می‌شود؛ سپس از گروه نرها دور می‌شود تا فرزندش را به دنیا آورد و از او نگهداری کند. هرچقدر سال‌های ناتوانی کودک بیشتر باشد، مدت‌زمان بیشتری دوری ماده از نر طول می‌کشد. در نخستی‌ها هم همین رفتار شایع بوده است. آنجا در مقایسه با گونه‌های کمتر تکامل‌یافته، ناهمسانی^{۲۴۴} بیشتری بین کارکردهای مادری و تمایلات جنسی ماده‌ها وجود دارد. طی یک تحقیق از فیلیس سی.جی.^{۲۴۵}، درمورد نابرابری^{۲۴۶} بین کارکردهای مادرانه و نیازهای جنسی، به این نتیجه می‌رسد که: «اولین تمرکز او مادری است» و اضافه می‌کند:

از سه چهارسالگی که نقش بالغ‌بودن به او داده می‌شود (ماده)، تا زمانی که می‌میرد فرزندان را یکی پس از دیگری پرورش می‌دهد. به بیانی دیگر، بیشتر از دوسوم یا حتی بیشتر از عمر او صرف پرورش و نگهداری از فرزندان می‌شود.

درحقیقت، رفتار جنسی بخش بسیار جزئی در زندگی ماده‌های بالغ دارد. فقط در زمان تحریک‌شدگی^{۲۴۷} از نظر جنسی که چهار تا هفت روز در ماه است، نر را می‌پذیرد، به شرطی که باردار یا در دوران شیردهی نباشد؛ اما انسان ماده همیشه از نظر جنسی پذیراست و این خلاف حیوانات است. در بعضی از گونه‌ها، مانند میمون‌های دم‌دراز هندی بین هر تولیدمثل دو سال فاصله می‌افتد. در این گونه، ماده‌ها کمتر از ۵ درصد از طول عمر خود را آماده پذیرش جنس نر هستند و فعالیت جنسی‌شان کمتر از ۳ درصد است. اگر توانایی این را داشتیم که دقیقاً ساعاتی که ماده‌ها آمادگی جنسی دارند را بدانیم، شاید از یک‌درصد هم کمتر می‌شد (نخستی ماده، ص ۳-۶)

اکثراً از ویژگی‌های جنسی ماده‌های نخستین چشم‌پوشی می‌شود؛ زیرا در روزهایی که او از نظر جنسی فعال است، بسیار نیرومند و پرشور بوده و می‌تواند تعدادی از نرها را از پا درآورد. سی. آر. کارپنتر^{۲۴۸} می‌گوید:

«توانایی یک ماده در آمیزش جنسی خیلی بیشتر از آمیزش با یک نر

است» (جوامع میمون‌ها و بوزینه‌ها ص ۴۴ و ۴۵).

بسیاری از محققان بر این نکته پافشاری کرده‌اند که توانایی پرشور ماده، این حقیقت را تغییر نمی‌دهد که گرایش‌ها جنسی‌اش در مقایسه با کارکردهای مادری که قسمت اعظم زندگی خود را می‌گذراند، رشد بسیار اندکی داشته است.

دورهٔ برانگیختگی ماده‌ها که منحصراً برای دنیای حیوانات است، به‌نوعی نشانهٔ یکی از چاره‌های طبیعت برای امنیت زنان است. انسان‌ها در تمام سال می‌توانند آمیزش کنند؛ اما جانوران فقط در دورهٔ برانگیختگی یا آمادگی جنسی می‌توانند آمیزش کنند. در اکثر گونه‌ها نیاز جنسی نرها هم‌راستا با نیاز جنسی ماده‌ها شده است. زوکرمان می‌نویسد:

این تناوب در رفتار جنسی به رفتاری غیرجنسی در خارج از گسترهٔ تجربیات بشری جای دارد. درست مثل اینکه حیوانی را هرازگاهی عقیم کنند و سپس بعد از مدتی غدد جنسی را با جراحی در او بکارند. (زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌ها، ص ۶۳)

بنابراین در فصل‌هایی که جفت‌گیری صورت نمی‌گیرد هر دو جنس روزگار آرامی را دارند و ماده‌ها می‌توانند بدون آنکه هیچ نری دنبالشان باشد، به وظایف مادری خود رسیدگی کنند. فقط زمانی که ماده احساس آمادگی جنسی کند، با دادن نشانه^{۲۴۹}، آمادگی خود را اعلام می‌کند که شروع فصل جفت‌گیری به حساب می‌آید.

یکی دیگر از راهکارهای طبیعت برای محافظت از ماده‌ها این است که نرها وقتی ماده پذیرایشان نیست، کوشش نمی‌کنند تا با او آمیزش کنند. فیلیس جی دربارهٔ ماده‌های نخستین می‌گوید:

«او تنها شروع‌کنندهٔ رابطهٔ جنسی است و نمی‌شود با او آمیخت، مگر آنکه خودش بخواهد و توجه نر را به خود جلب کند» (توان زن، ص ۵).

کارپنتر هم همین نظر را دارد. او می‌گوید ماده شروع‌کننده واکنش جنسی است و نرها فقط به نیاز ماده‌ها پاسخ می‌دهند. این به این معناست که در طبیعت تجاوز^{۲۵۰} وجود ندارد. نرها هرگز تلاش نمی‌کنند تا با ماده‌های نابالغ و یا ناپذیرا بیامیزند. زوکرمان می‌گوید بدون تردید تجاوز فقط یک رویهٔ بشری است. او می‌نویسد:

همه می‌دانند که نرها رفتار یکسانی نسبت به ماده‌های برانگیخته‌شده و غیر برانگیخته‌شده ندارند. سگ ماده‌ای که برانگیخته‌شده باشد، همه سگ‌های همسایه خود را به سمت خود جذب می‌کند. قوچ‌هایی که اطراف گله پرسه می‌زنند فقط در جایی که ماده‌ای برانگیخته‌شده باشد، توقف می‌کنند. حیوانات آزمایشگاهی، به جز خرگوش‌ها فقط زمانی که آمادگی جنسی دارند اجازه نزدیک شدن نرها را می‌دهند. لاماها و شترها تنها حیوانات غیر آزمایشگاهی هستند که سوا از فصل جفت‌گیری آمیزش می‌کنند. (زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌ها، ص ۱۲۶)

گاهی پیش می‌آید که در میان گونه‌های دربند و یا در نبود یا ازکارافتادن راهکارهای طبیعت برای ایجاد امنیت در ماده‌ها، تجاوز صورت بگیرد؛ اما در حالات عادی اگر ماده آماده نباشد، نمی‌توان به او آمیزش را تحمیل کرد. به‌علاوه، ماده‌ها این امکان را دارند تا از نرها جدا یا دور شوند. این بهترین راهکار طبیعت برای محافظت از ماده‌هاست که حتی در حیوانات دربند هم دیده شده است که ماده‌ها در دوران کودکی آسیب‌پذیر فرزندان‌شان از نرها فاصله می‌گیرند.

برفولوت با نقل از نوشته‌های دیگران چنین می‌نویسد:

پستانداران ماده در انتخاب لانه خود بسیار خاص و حتی وسواسی هستند. آنها با دقت بسیار سعی می‌کنند تا جایی را انتخاب کنند که پنهان، سرپوشیده، تاریک و امن باشد. ماده‌ها قبل و بعد از تولد فرزندان‌شان بارها به محض دیدن کوچک‌ترین خطر، لانه خود را عوض می‌کنند. در باغ‌وحش‌ها هم برای ماده‌ها حداقل دو گزینه لانه را معقول می‌دانند. «مادر حتی بعد از تولد فرزندان‌شان آنها را بارها جابه‌جا می‌کند تا جای دنجی که دوست دارد را پیدا کند.» نرها هم که ممکن است بچه‌هایشان را به جای طعمه بخورند، اکثراً رانده می‌شوند و بعد از چند روز که بچه‌ها طبیعت چهره و نژادشان آشکارتر شد، می‌توانند برگردند. (مادران، ج اول، ص ۱۹۱ و ۱۹۲)

علم ما در مورد زندگی حیوانات به‌کندی پیش رفته است و خیلی از موارد را تازه باید یاد بگیریم. اشتباه بزرگی که توسط کارکنان باغ‌وحش و کسانی که با نگهداری و تحقیق بر حیوانات سروکار دارند می‌کنند، این است که فکر می‌کنند روش زندگی و روابط حیوانات مانند ماست. یکی از مثال‌های خوب

در این زمینه، باغ‌وحش لندن است.

فاجعه در باغ‌وحش لندن

در حالی که در میان پستانداران پست‌تر غیر از فصل جفت‌گیری نرها، آرام می‌شوند، نرهای نخستین در کل سال توانمند هستند. از طرفی دیگر، شاهد آن بودیم که وظایف مادری که در نخست‌های ماده که بسیار پرورش‌یافته است در مقایسه با پستانداران پست‌تر، مدت‌زمان طولانی‌تری آنان را درگیر می‌کند.

این به این معناست که ناسازگاری^{۲۵۱} بین رابطه جنسی و وظایف مادری در نخست‌ها بیشتر است و متوجه می‌شویم که راهکارهای امنیتی که توسط طبیعت برای ماده‌ها تعبیه شده حتی در مورد حیوانات در بند هم باید شدیدتر اجرا شود. عدم درک این راهکارهای امنیتی در باغ‌وحش لندن فجایعی را رقم زد.

گروه صدنفری از بابون‌های همدریاس^{۲۵۲} (بابون‌های بزرگ عربی) در یک باغ با محوطه سنگی و بسته شده به نام «تپه میمون»^{۲۵۳} توسط انجمن جانورشناسی لندن آزمایش شدند. در ابتدا، فقط بابون‌های نر در تپه میمون زندگی می‌کردند، اما تصمیم گرفتند که برای بررسی رفتار بین نر و ماده آنها، تعدادی ماده نیز به گروه اضافه کنند. این آزمایش سال ۱۹۲۵ شروع شد و پنج سال به طول انجامید. سالی زوکرمان در کتاب زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌ها گزارشی از این آزمایش ارائه کرده است.

با وجود اینکه شرایط از هر نظر عالی به نظر می‌آمد، محیط زیست طبیعی همراه با غذا و رسیدگی، نتایج بسیار دردناکی حاصل شد. نرهای گروه برای تصاحب ماده‌ها شروع به جنگیدن‌های متوالی کردند تا جایی که ماده‌ها و کودکان نابود شدند.

با ورود بزرگ‌ترین گروه ماده‌ها به آنجا، در سال ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ شاهد بیشترین تعداد مرگ‌ومیر بودیم. در سال ۱۹۲۷ از سی ماده پانزده‌تای آنها نابود شدند و در سال ۱۹۲۸ پانزده‌تای بعدی نیز کشته شدند. در جنگ برای به‌دست‌آوردن ماده‌ها، نرها نیز از بین رفتند. در نهایت، تا سال ۱۹۳۰ تعداد سی‌ونه عدد نر و نه عدد ماده بازماندند و فقط یک بابون جوان که در تپه پرورش‌یافته بود، نجات یافت.

انواع آسیب‌ها با درجات مختلف به چشم می‌خورد. استخوان‌های پا، دنده و جمجمه شکسته شده بودند، زخم‌ها سینه و شکم را شکاف داده بود و در بیشتر حیوانات در ناحیه تناسلی و اطراف آن زخم‌های بسیاری دیده می‌شد. حداقل چند ماده کشته‌شده نابالغ بودند و دو ماده بالغ پس از زایمان زودرس که در اثر جنگ دچار آن شده بودند، مردند. فقط در یک رویداد شاهد مرگ چهار نر به‌خاطر یک ماده بودیم.

از پانزده بابونی که در تپه میمون متولد شده بودند، چهارده‌تای آنان از بین رفتند. اکثر آنان تا شش ماه بعد از به‌دنیا آمدن می‌مردند. یکی از میمون‌های مادر، در درگیری جنگی نوزادش را رها کرد و بابون نری او را برداشت و گریخت که منجر به مرگ نوزاد شد. یکی دیگر از مرگ‌ومیرها، مربوط به بابون نری بود که توجهش از ماده به سمت نوزادش جلب شده بود و نوزاد را از ناحیه پهلو و کمر به شدت زخمی کرد.

جنگ‌هایی که برای آمیزش با ماده‌ها بین نرها صورت می‌گرفت گاهی تا چند روز ادامه داشت و هر تعداد از نرها که به او دست می‌یافتند، او را مجبور به آمیزش می‌کردند. در تمام این مدت بابون ماده از آسیب‌هایی که دیده بود رنج می‌کشید و نمی‌توانست برای خود خوراک تهیه کند. حتی بعد از مرگش هم نرها بر سر جسدش دعوا می‌کردند و با او مانند یک وسیله جنسی رفتار می‌کردند. در سال ۱۹۳۰ پس از جنگی خونین و طولانی، به مردم اعلام شد که این آزمایش شکست خورده و پنج ماده بابون باقی‌مانده را از آنجا بردند و تپه میمون مجدداً مردانه شد.

نه‌تنها جانورشناسان، بلکه مردم‌شناسان هم از رفتار این نخستین‌های نر گیج شدند؛ چراکه اصلاً مانند رفتار حیوانات در جنگل نبود. آنها متوجه شدند که هرقدر هم که باغ‌وحش را حرفه‌ای بنا کنند، فقط تا اندازه کمی می‌تواند شبیه محیط زیست طبیعی حیوانات باشد.

متوجه شدند که فراهم کردن خوراک روزانه نرها باعث شده است تا انرژی که آنها در طبیعت برای به‌دست آوردن خوراک صرف می‌کنند، ذخیره شود و نیرویشان افزایش یابد؛ اما آنها متوجه بنیادی‌ترین علت این اتفاق نشدند. ازدیاد تعداد نرها در مقایسه با تعداد ماده‌ها در مکانی بسته و نبود راه فرار برای ماده‌ها اصلی‌ترین علت بود.

زوکرمات روی دیگر این مسئله را دید، جنگ‌های ویران‌کننده بین نرها برای دستیابی به یک ماده، باعث کشته‌شدن و یا زخمی‌شدن تعداد زیادی از نرها می‌شود. او نوشت:

«وقتی حیوانات در محلی کوچک حبس شوند آنها به اندازه زیست‌بوم طبیعی خود آزادی دور شدن از همدیگر را ندارند؛ بنابراین بابونی که شکست خورده نمی‌تواند از حملات خشمگین مهاجم خود فرار کند» (ص ۲۱۷).

ماده‌ها هم در همان تنگنایی که جای گریز نداشت به دام افتاده بودند و ازدیاد نرها و کم شدن قدرت ماده‌ها منجر به نابودی آنها و فرزندانشان شد. اینطور گفته شده است که آن دسته از میمون‌هایی که در باغ‌وحش لندن دست به تجاوز، کشتار و زدوخورد زدند، غیرعادی یا "تبهکار"^{۲۵۴} بوده‌اند. اگر درمورد زندگی جانوری فرایض اشتباهی زده نمی‌شد این اتفاقات نمی‌افتاد. در دنیای حیوانات سکس به دلیل تفاوت بین تمایلات جنسی نر و وظایف مادری ماده، باعث پیوندهای عاطفی بین نر و ماده یا واحدهای پدر-خانواده نمی‌شود. تلاش برای خلق تصویری همانند روابط انسان‌ها در حیوانات، به خطاهای بزرگی منتهی می‌شود.

دام‌پروران از نیروی جنسی خشن نرها در حالت طبیعی آگاه‌اند. بنابراین چنین اشتباهاتی نارواست. آنها می‌دانند که نرها برای قدرت با همدیگر می‌جنگند و این آسیب نتیجه داشتن بیش از یک نر توانمند در گله است. دام‌پروران راه حل این مشکل را عقیم کردن نرها دانستند و تنها تعدادی از آنها را که برای بارورکردن ماده نیاز است باقی می‌گذارند. چاپل^{۲۵۵} می‌گوید: بیشتر گله‌داران گوسفند، گاو و گوزن، اکثر نرهای گله خود را به نسبت یک نر به سی ماده عقیم می‌کنند. (اصول مردم‌شناسی، ص ۱۹۴)

نه تنها نبودن جایی برای فرار ماده‌ها، بلکه بدترین اشتباه آزمایش‌کنندگان باغ‌وحش لندن، آوردن تعداد کمی از ماده‌ها در میان تعداد بی‌شماری از نرها بود. در جنگل این نسبت وارونه است و ماده‌ها از نظر تعداد بر نرها برتری دارند. در بین نخستی‌هایی که زندگی گروهی دارند تعداد ماده‌ها از نرها بیشتر است و در بعضی از نمونه‌ها این عدم توازن بسیار بالا است. مارشال سالینز^{۲۵۶} می‌نویسد:

در گله، ماده‌های بالغ بیشتر از نرهای بالغ دیده می‌شوند. در بعضی از گله‌ها مانند میمون‌های هالر^{۲۵۷} در آمریکای جنوبی، ماده‌ها سه برابرند که شاید به دلیل به بلوغ رسیدن سریع‌تر ماده‌ها باشد. نرهای گله همگی کشته نمی‌شوند، بلکه ممکن است زندگی انفرادی را در اطراف و بیرون گله برای خود انتخاب کرده باشند و تلاش می‌کنند تا با پیدا کردن جفتی برای خود وارد گروهی شوند. (Scientific America، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۸۱)

کارپنتر رقم‌هایی دربارهٔ بیشتر بودن ماده‌ها نسبت به نرها در گونه‌های نخستی می‌دهد. گروه میمون‌های هالر در بردارندهٔ سه نر در مقابل هشت ماده بودند. گروه میمون‌های عنکبوتی^{۲۵۸} هشت نر در مقابل پانزده ماده قرار داشت. هر گروه از میمون‌های مکاک^{۲۵۹} دو نر در برابر شش ماده داشت؛ گروه‌هایی که این نابرابری در آنها بسیار بیشتر بود هم به چشم می‌خوردند. یک گروه میمون رسوس^{۲۶۰} شش نر و سی‌ودو ماده در برداشت و گروهی دیگر تنها هفت نر و هشتادوپنج ماده داشت. (رفتار اجتماعی نخستی‌ها، ص ۳۲-۴۰، ۳۱ و ۲۹) ماده‌ها و فرزندان‌شان گروهی مجزا برای خود می‌سازند و نرها اطرافشان پراکنده‌اند. در صورتی که مزاحمت ایجاد شود و یا یکی از حیوان‌ها هشدار می‌دهد، احتمالاً همهٔ گروه واکنش نشان دهند؛ اما در طبیعت هر حیوان بالغی یا برای دفاع از زندگی خود می‌جنگد یا فرار می‌کند، به جز ماده‌ها که برای دفاع از بچه‌هایشان تا پای جان می‌جنگند و اگر فرار کنند، فرزندان‌شان را هم با خود می‌برند.

مطالعه و بررسی زیست‌شناسی بسیار حائز اهمیت است، به دلیل اینکه برای بازسازی منشأ اجتماعی و درک سختی‌هایی که باید قبل از آغاز زندگی بشر از آنها بگذریم نیازمند این مطالعات هستیم. ما از این سختی‌ها و اینکه چطور حیوانات که نیمه انسان‌اند^{۲۶۱} توانسته بودند آنها را حل کنند، اطلاعی

نداریم. اینکه به‌اشتباه روابط حیوانات را با مدل‌سازی از روی روابط انسانی فرض کنیم، به زیان علم است.

با توجه به تفکیک کارکردهای هر دو جنس در طبیعت، این مسئله درست به نظر می‌رسد. به‌دلیل اینکه در زندگی امروزی این خاص‌کردن و انحصاری کردن ویژگی‌های هر دو جنس از بین رفته، روشن‌شدن آنچه در تاریخ گذشته‌مان رخ داده است، الزامی است.

مردم‌شناسان فکور در مورد ویژگی برتری‌طلبی و جنگ‌طلبی نرها خیال‌پردازی نکرده‌اند بلکه آن را مثل مانعی بر سر راه پیشرفت انسان تشخیص دادند. در قرن گذشته، انگلس^{۲۶۲} نوشت که صبر و تحمل^{۲۶۳} بین نرهای بالغ "اولین شرط برای ساخت آن گروه‌های بزرگ بود که فقط در آنها دگرگونی از جانور به انسان شدنی بود." (منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ص ۴۹) امروزه نظر شروود آل. واشبرن^{۲۶۴} هم همین است:

یکی از شروط لازم برای سامان‌بخشیدن به انسان در جوامع همیار، کنترل خشم و واکنش‌های کنترل‌نشده برای دستیابی به جایگاه اول در سلسله‌مراتب قدرت است. (Scientific America، ص ۲۰۲، شماره ۳، ص ۶۹-۷۱)

شاید واضح‌ترین تصویر از سختی‌هایی که برای غالب‌شدن بر دیگران است را آتکینسون ارائه کرده باشد:

در یک حالت از جامعه که عیناً هر نری دستش روی هر مخلوق دیگری بلند می‌شد و از درگیری رقابت‌جویانه آنان، جنگی همیشگی رخ می‌داد، در جایی که نه‌تنها آتش‌بسی موقت هم وجود نداشت، بلکه هر ضربه از ضربه پیشین مهلک‌تر می‌شد، این پرسش بر مبنای عقل به وجود آمد: پیشرفتی ناگزیر یا پسرفتی به‌سوی نابودی یک گونه؟... قدمی رو به جلو برداشته شد، راهی از جاده پریچ‌وخم به سمتی باز شد... (قانون نخستین در منشأ اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲۲۷)

آن گام رو به جلو در راستای توتم‌گرایی و تابو برداشته شد که مدیریت اجتماعی بر نیازهای طبیعی را بنیاد نهاد و به‌شدت ویژگی خشونت نیروی جنسی نرها را تغییر داد. مارشال سالینز در این مورد می‌نویسد:

سکس موهبت اجتماعی بی‌چون‌وچرا برای نخستین‌ها نیست. رقابت بر سر

ماده‌ها می‌تواند باعث جنگ سخت و حتی مرگ‌بار بشود. این روی از تمایلات جنسی نخستی‌ها بود که فرهنگ کهن را مجبور به مهار آن ساخت. انسان‌های نخستی نوظهور در جنگ مرگ و زندگی با طبیعت برای فراهم کردن نیازهای زیستی، استطاعت پرداخت هزینه درگیری اجتماعی را نداشتند. برخلاف جنگ و رقابت، نیاز اساسی آنها همکاری و همراهی بود؛ بنابراین فرهنگ وظیفه کنترل تمایلات جنسی را عهده‌دار شد. علاوه بر آن، رابطه جنسی پیرو دستوراتی مثل تابوی محرم‌آمیزی شد که به گونه‌ای کارا آن را به خدمت رابطه‌های خویشاوندی درآورد. (Scientific America، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۸۰)

سالینز معتقد است که جنگی قاطع درزمینه کنترل سکس اتفاق افتاده؛ اما به نظر ما با توجه به مخاطرات آدم‌خواری و محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های خوراکی چیزی ناگزیرتر بوده است. پس باز هم به همین سؤال می‌رسیم که از بین نر و ماده، کدام آماده‌تر بودند تا رهبری این کنترل توتیمیک را که برای گذار از میمون به انسان به آن نیاز بوده است را برعهده گیرد؟

نقش زن‌ها در گذر از میمون به انسان

امروزه، به دلیل اینکه انسان‌ها با جامعه‌ای بسیار انفرادی و رقابتی در همه جوانب زندگی پرورده شده‌اند، می‌گویند که آنها چیزی جز حیواناتی با چند مهارت بیشتر نیستند. نویسندگانی که مردم‌گريزانند، تصور می‌کنند آنها به طرزی کورکورانه دنبال غریزه خود می‌روند و از قدرت کنترل‌ناپذیر ساختار زیستی خود اطاعت می‌کنند که این خطای آشکاری است.

گذار از جنگل‌های طبیعت به جنگل‌های مدرن ساخته دست بشر شدنی نبود. اولین کار در برابر اجداد میمون‌سان ما، انسان‌شدن و اجتماعی‌شدن بود و این کار با ماندگاری نیروهای ضداجتماعی که در طبیعت بودند، شدنی نبود و احتیاج به تغییرات اساسی داشت. این پیروزی فقط با تأسیس نظام برادری مردها یا جامعه مشترک دست‌یافتنی می‌شد تا همگان در ساخت نیازهای زندگی با هم دیگر همکاری کنند و به مساوات در اختیار همه اعضا بگذارند. به بیانی دیگر، قبل از آنکه انسان‌ها گرفتار رقابت‌های اجتماعی شوند، باید ابتدا خودشان را از کشمکش‌های رقابتی که ویژگی جانوران است، رها کنند و اجتماعی شوند. سالینز می‌گوید:

آزادی جامعه انسانی از کنترل مستقیم زیستی قدرت تکامل‌گرایانه بزرگش بود. در روزگار آغازین، فرهنگ به انسان آزادی داد، لباس بر تنش کرد، به او خوراک داد و موجبات آسایشش را فراهم کرد. جنبه قابل‌توجه فرهنگ که باعث تفکیک وظیفه تکاملی از بیولوژیکی بود، این بود که در اکثر زمینه‌ها مجبور بود با طبیعت نخستین‌ها روبه‌رو شود و آنها را اهلی کند. این حقیقتی فوق‌العاده است که انگیزش‌های انسان‌های نخستین، نه تنها بنیان استوار زندگی اجتماعی بشر نشد، بلکه منشأ کم‌وکاستی و ضعف آن هم شد. (Scientific American، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۷۷-۷۸)

با این حال، فرهنگ به خودی خود ساخته نشد. این انسان بود که ضمن ساخت وسایل زندگی، روساخت فرهنگی را نیز خلق کرد. اولین عامل در این پروسه، گونه زن بود که «مردان را در کهن‌ترین دوران نجات داد، به او لباس پوشاند، به او غذا داد و آرامش بخشید.» و این روال از زمان کودکی و هنگامی که مادرش او را پرورش داد و از او نگهداری کرد آغاز شد.

هر ویژگی که در انسان‌ها، مانند جانوران باشد، حاصل تکامل اجتماعی و فرهنگی خودش است و این روند را با بنیادگذاری توت‌پرستی و تابو پیش‌تر برد. به ندرت پیش می‌آمد که در مورد اینکه کدام جنس بنیان‌گذار توت‌میسیم بوده، سؤالی پرسیده شود و اکثر مردم‌شناسان به راحتی جنس مذکر را بنیان‌گذار آن می‌دانستند؛ برای مثال فریزر^{۲۶۵} فکر می‌کرد که مردها تابو و قانون برون‌همسری را وضع کردند تا زنان را در رابطه جنسی^{۲۶۶} پاک و معصوم نگه دارند. او می‌نویسد:

بدون شک، طرح اولیه این قانون در ذهن تعدادی از مردان خردمند و فرزانه که برتر از مردان عادی بودند، شکل گرفته و آنها با استفاده از قدرت و تأثیرگذاری که داشتند، پیروانشان را متقاعد کردند تا از این قانون پیروی کنند. هر قدم پشت سر هم ... بی‌تردید به پیچیدگی و کارایی دستگاه فوق‌العاده‌ای اضافه می‌کرد که هوش مردمان وحش‌خو برای محافظت از اخلاق جنسی زن‌ها آفریده بود. (توت‌پرستی و برون‌همسری، ج ۴، ص ۱۲۱)

به ما گفته می‌شد که این چند مرد چطور خود و اخلاق برتر خود را کسب و یا چطور خشونت جنسی و رقابتی خودشان را کنترل کرده‌اند. آن هم در زمانی که اتکینز^{۲۶۷} می‌گوید:

«انسان هنوز مخلوقی شبه‌میمون بود و گفتارش نیز مثل راه‌رفتاش می‌لنگید و فقط مقداری پرورده‌تر از حالت اخلاقی‌اش بود.» (قانون نخستین در منشأ اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲۱۹)

فریزر فراتر از مسئله رابطه جنسی رفته است و به نیاز به غذا و همیاری در تهیه آن می‌پردازد و آن را اصلی‌ترین عامل نگرانی توتمیک معرفی می‌کند؛ اما اینجا مجدداً آن را به روشی مردگرا می‌بیند و می‌نویسد:

آسیبی عمیق‌تر از این نمی‌شود به مردها زد که زنان آنها را از فرزندآوری منع کنید و اجازه ندهید خوراک را برای خود فراهم کنند... جرم‌هایی که باعث ایجاد خطر برای فرزندآوری و تهیه خوراک می‌شوند، در هر جامعه‌ای که به موجودیت خود ارج می‌نهد، باید به بالاترین حد، جزا داده شود. (توتیسم و برون‌همسری، جلد چهارم، ص ۱۵۷)

با این همه، بیشتر به نظر می‌رسد که این زنان بودند که از ابتدا در برابر هر خطری که متوجه فرزندان و تغذیه‌اش می‌شد، از خود واکنش نشان می‌دادند؛ بنابراین به دلیل اینکه مردها بیشتر درگیر فردگرایی، رقابت و تلاش برای حکمرانی بودند، کمتر می‌توانستند به نیازهای فرزندان خود پاسخ دهند و از آنها محافظت کنند؛ اما طبیعت از گذشته زنان را طوری با قابلیت‌های مادرانه خیلی پیشرفته و توانایی همکاری با زن‌های دیگر آماده کرده بود. به همین خاطر، آنها قادر بودند تا خویشتنداری و آینده‌نگری موردنیاز بقای گروه را به دست آورند.

در قسمت رابطه جنسی تابوی توت‌میک، زن‌ها بنیان‌گذاران ممنوعیت آمیزش مردان به بعضی از زن‌ها بودند. مردان گروه با زنان همکاری اقتصادی داشتند؛ اما دیگر در جست‌وجوی دستیابی جنسی به هر زنی که به صورت توت‌م درآمده و همچون خواهر و مادر خود رده‌بندی شده بودند، برمی‌آمدند. اینطور بگوییم که روش طبیعت برای حفاظت از ماده‌ها -مرزبندی بین آنها و نرها- گسترش یافت و در نهایت، منجر به جدایی دائمی طبقاتی ویژه‌ای از زنان و مردان خویشاوند شد. از این طریق، جنگ بین مردان خویشاوند برای رسیدن به زن‌های خاندانشان از بین رفت.

این مسئله که کدامیک بند خوراک تابوی توت‌میک را بنا کرده است از بند سکس هم پیچیده‌تر است؛ چون در دو زمینه اساسی تحقیقات اندکی صورت گرفته است. یکی از آنها آدم‌خواری است و دیگری نابرابری در پذیرش رژیم گوشت‌خواری در هر دو جنس بود. قبلاً اینطور فکر می‌کردند که هر جا مردان راهبر و راهنما شدند، زنان ناخودآگاه از آنان پیروی کردند؛ بنابراین وقتی که شاخه نخست ما به سمت زندگی انسان‌گونه قدم گذاشت و مردها شکارچی و گوشت‌خوار شدند، زن‌ها هم این رژیم را پذیرفتند؛ اما این فرضیه اثبات نشده است.

ابتدا باید بگوییم که این فرضیه با بخش‌بندی آغازین کارهای بین زنان و مردان که با خوراک مرتبط بود، مغایرت دارد. تعدادی از محققان از جدایی سخت در فراهم‌کردن غذا گیج شده‌اند؛ زیرا زنان به جمع‌آوری گیاهان علاقه‌مند بودند و مردان به شکار گوشت می‌رفتند. تئوری که در مورد نقص زنان است، به این موضوع توجه ویژه‌ای داشته است. مردها به این دلیل

شکارچی‌های گوشت بودند که زن‌ها بیشتر مشغول وظایف مادرانه و پرورش فرزندان خود را داشتند و قادر نبودند به گشت شکار بروند؛ بنابراین در محلی نزدیک اردوگاه مشغول جست‌وجوی ریشه‌ها و سبزی‌ها کم‌ارزش‌تر می‌شدند.

مردها نه‌تنها شکارچی بودند؛ بلکه اشتیاق زیادی برای گوشت‌خواری نشان داده‌اند که از ویژگی‌های برازندهٔ جنس برتر مرد است. گراهام کلارک^{۳۶۸} در این مورد می‌نویسد:

اکتساب علاقهٔ گوشت‌خواری برای کارهایی که مخصوصاً مردان بالغ برای آن سازگار شده بودند، نیاز بود و از این راه بنیانی برای اختصاصی کردن اقتصادی هر دو جنس بنا شد که تاکنون در جامعه پابرجاست. در برابر زمینه‌ای از زنان و بچه‌ها، مانند اجداد میمون‌وار خود مشغول جمع‌آوری غذاهای گیاهی بودند، مرد شکارچی با چهره‌ای باشکوه، اولین نمونهٔ مرد جنگ‌جو بود. (از وحشی‌خویی تا تمدن، ص ۸)

کلارک از شکوه و عظمت مردان شکارچی و گوشت‌خوار همراه با مبالغهٔ سخن گفته است؛ اما خطرات آدم‌خواری را دوره‌ای که انسان از حیوان به‌طور کامل تفکیک نشده بود را به حساب نمی‌آورد. اینکه زنان در آن دوره همانند اجدادشان به‌جای شکارکردن و کشتن حیوانات، به جمع‌کردن گیاهان روی آورده بودند، شاید در آن دوران نقشی سودمند و مؤثر تلقی می‌شده است. قبل از این‌که سلاح‌ها جای دندان‌های نیش را بگیرند، شکارها باید کوچک و ناتوان و بی‌پناه باشند؛ بنابراین زن‌های غیر شکارچی از نظر استراتژیک در شرایطی قرار گرفتند که از موانع تومی برای نگهداری این جانوران و فرزندان خود از دست شکارچیان استفاده کنند. کلارک می‌گوید درست است که نرها با حرفهٔ شکارچی بودن سازگار شده بودند و قابلیت‌های مادری و احساسات مانع آنها نشده بود و دندان نیشی که در دوران نخستی در آنها ظهور کرده بود در مرحلهٔ آدم‌سانی دندانی شد برای پاره‌کردن گوشت. واشبرن^{۳۶۹} می‌گوید:

جنس نر در همهٔ بوزینه‌ها و میمون‌ها دندان‌های نیش بزرگ و تیزی دارند. در فک بالا دندان نیش مقابل اولین دندان آسیای فک پایینی رشد کرده و دندان نیش پایینی از جلوی دندان نیش بالایی می‌گذرد. این یک مکانیسم

کارآمد با قابلیت جنگی است که با ماهیچه‌های بزرگ آرواره، حمایت می‌شود. من بابون‌های نری را دیده‌ام که سگ‌ها و یوزپلنگ‌ها را رانده‌اند و طبق گزارش‌های معتبر بابون‌های نر، حتی با پلنگ‌ها درافتاده‌اند. ماده‌ها دندان نیش کوچکی دارند و وقتی که نرها جنگ طلب می‌شوند، آنها به سرعت با فرزندانشان فرار می‌کنند. (Scientific America، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۶۹)

از بین حیوانات گوشت‌خوار، شیرها و پلنگ‌های ماده همانند نرها دندان‌های نیش بزرگ دارند و شکارچی و گوشت‌خوارند. با وجود همه این‌ها، بشر از غیرگوشت‌خواران پدید آمده و فقط نرها به دلیل جنگ‌های رقابتی خود، مجهز به ماهیچه‌های بزرگ فک و دندان‌های نیش شده بودند که آنها را برای شکار آماده کرده بود، پس این تفاوت بیولوژیکی هم بین دو جنس به قابلیت‌های مادری اضافه می‌شود.

اولین تفکیک کاری بین دو جنس، یا اگر درست‌تر بگوییم کار بخش‌بندی خوراک در جهان بشری به‌طور منطقی از تفاوت‌های بیولوژیکی در هر دو جنس که از دنیای جانوران آمده بودند، شکل گرفت. فقط زن‌ها بودند که وظایف مادرانه و احساسات را داشتند؛ شاید همین باعث شده بود تا آنها در رژیم غذایی‌شان از نرها عقب بمانند و خوردن غذاهای گیاهی مانند نخستین‌ها را در خود زنده نگه دارند. تنها با گذشت زمان طولانی بود که آنان به تدریج خوردن گوشت را پذیرفتند.

آنطور که مشخص است، این روندی آهسته و طولانی بوده است. امروزه هم در برخی از سرزمین‌های بدوی، زن‌ها بخشی از رژیم غذایی خود را به گوشت اختصاص می‌دهند و تنها در زمان‌هایی خاص مثلاً در بعضی از آیین‌ها از آن می‌خورند. این مصمم‌بودن در رژیم غذایی گیاهی زنان پس از چندین میلیون سال توجه خیلی از مردم‌شناسان را جلب کرد. جی.ای. دربرگ^{۳۷۰} در مورد معنای این پدیده، فرضیه زیر را آورده است:

موضوع خوراک‌شناسی تا به امروز به‌طور شایسته بررسی نشده؛ اما به نظر می‌آید که یک سری از گیاهان و سبزی‌ها برای اندام زنانه، خصوصاً در زمان بارداری و شیردهی اثرگذار هستند و باعث جدایی لیست غذاهای روزانه شده است. به همین دلیل، در میان مردمان بومی اکیکویو^{۳۷۱} زن‌ها غذاهای

ویژه دارند که مردها از آن نمی‌خوردند و فقط ممکن است پسرهای زیر شش سال از این غذاها بخورند. در میان ماسایی‌ها^{۳۷۲} مردها برای خوراک بیشتر به شیر و خون و گوشت وابسته‌اند و فقط گاهی دیده شده که پیرمردان سبزی هم بخورند. درحالی‌که زن‌ها بیشتر گیاه‌خوارند. ازاین‌رو، به‌اجبار فهرست غذاهایی که می‌خورند، متفاوت است و آنها ناچارند که جداگانه غذا بخورند. (در وطن انسان وحش‌خوی، ص ۶۶)

اینکه بگوییم فقط زنان باردار و شیرده خود را محدود به غذاهای گیاهی می‌کردند، توجیهی پذیرفتنی نیست؛ زیرا زن‌های بدوی همیشه، مگر در مراسم‌ها، گیاهان را برمی‌گزیدند. در آن زمان‌ها هم خوردن گوشت فقط از روی وظیفه بود نه تمایلشان؛ همچنین توجیه این‌که به‌دلیل ناهمسان‌بودن لیست مواد خوراکی آنها مجبور بودند تا جداگانه غذا بخورند را نیز نمی‌پذیریم. ما با بررسی مسئله آدم‌خواری می‌توانیم معنی مقاومت دیرپای زن‌ها در مقابل گوشت‌خواری و یا حتی غذا خوردن با مردانی که گوشت می‌خوردند، را درک کنیم. بدون در نظر گرفتن این سرنخ فقط تعدادی فرضیه شک‌برانگیز برایمان باقی می‌ماند.

بعضی از محققان وقتی که دیدند زنان بدوی گوشت کم می‌خورند و یا اصلاً نمی‌خورند، نتیجه‌گیری کردند که مردها خوراک برتر را که گوشت است، برای خود برداشته‌اند و خوراک بدتر و پست‌تر را به زنان می‌دهند. آنطور که از این فرایض متوجه شدیم، زن‌ها از خوراک مردها بازداشته شده بودند. با توجه به همان‌ت‌ز به این سؤال می‌رسیم که چرا مراسم آدم‌خواری فقط برای مردها بود. به گفته جی. ای. مک کولاچ^{۳۷۳}: «اجازه نمی‌دادند تا زنان در خوراک به‌دست‌آمده از آدم‌خواری مشارکت کنند.» این برای آنها تابو بود. کرای^{۳۷۴} افزود:

«ممنوع کردن خوردن گوشت انسان برای زنان چیزی جز تابوی جنسی فراگیر که مرتبط با خوراک است و هر دو جنس را از خوردن با همدیگر یا خوردن از خوراک یکدیگر منع می‌کند، نیست.» (دانشنامه دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۲۰۶)

جولیوس لیپرت^{۳۷۵} هم به همان شیوه می‌نویسد:
در اکثر قبایل آدم‌خوار مرسوم است که زن‌ها و کودکان را به‌طورکلی از

خوردن گوشت انسان منع کنند و یا با قطعه کوچکی از آن ساکتشان کنند. گوشت انسان در اصل غذایی مردانه بوده است. (تکامل فرهنگ، ص ۴۲۴) از توجیه‌کردن این نوع فرایض نتیجه‌گیری می‌شود که مردها همواره جنس برتر بودند. حرفه شکارچی بودن را به علت اینکه مردها آن را انجام می‌دهند، حرفه برتر می‌دانند و غذاهای گوشتی را بهترین غذا می‌دانند؛ زیرا انتخاب خود شکارچیان به‌عنوان خوراکشان است. حتی از مراسم آدم‌خواری نیز مانند مدرکی برای اثبات برتری جاودانی مردان استفاده کرده‌اند و از آن پشتیبانی می‌کنند. به ذهن این نویسندگان خطور نکرده که زنان خودشان را از خوردن چیزی که به غذایی که از آن متنفر بودند، ربط داشت، دور نگه داشته باشند. تصور ذهنی آنها فقط می‌تواند تحقیق درمورد توتمیسم و تابو و نقشی که زنان در شروع داشتند را از راه درست برگرداند. تابوی دوگانه باید درزمینه^{۲۷۶} خطرات دوگانه که بر سر راه انسان‌های نخستین وجود داشت، گذاشته شود. از طرفی، نیروی جنسی اجباری و خشن نرها وجود داشت و از طرفی دیگر موضوع آدم‌خواری.

بدون شک این مردان نبودند که خود را در قیدوبندهای لازم مربوط به شکار غذایشان و جفتشان قرار دادند، بلکه زن‌ها بودند که با قابلیت‌های پرورده مادرانه خود، تصمیم به نخوردن گوشت گرفتند؛ بنابراین زن‌ها نه تنها از نظر بیولوژیکی نقصی نداشتند، بلکه از این نظر جنس پیشرفته‌تری هم بودند.

بدون شک، نرهای نخستی بزرگ‌تر و نیرومندتر از ماده‌ها هستند و در دندان‌های نیش خود ابزار جنگی دارند؛ اما ماده‌ها با توجه به اینکه قدرت کار گروهی و همکاری داشتند، از یک‌به‌یک نرها نیروی برتری داشتند. هنگامی که ماده‌ها مادر می‌شدند، از جامعه‌گرایی خود نسبت به نرهای جوان، بیشتر از چیزی که بین میمون‌سان‌ها بود، استفاده می‌کردند. همین برتری‌ها به زنان قدرت بنیان نهادن بازداري‌ها و مرزبندی‌های زندگی اجتماعی را عطا کرد. مردها از راه توتمیسم و تابو بر نوسازی نقص‌هایی که در طبیعت بر دوششان بود، چیره شدند. خصوصیت جنگ‌آوری آنها به کارهای مفیدتری مثل شکارهای منظم و دفاع از جامعه، مقابل حیوانات وحشی و دزدان رهنمود شد. مردمان نخستین^{۲۷۷} از کلمه «مادری»^{۲۷۸} برای

خاندان مادری خود استفاده می‌کردند که الگویی برای برادری^{۳۷۹} بود، بازوی مردانه خاندان، پدیده نوینی بود که در زندگی بشر رخ داد که در طبیعت یافت نمی‌شود، گروهی از مردان همیار با توان همکاری برای تهیه خوراک و محافظت از همدیگر. بریفولت این دگرگونی عمیق را اینطور توصیف کرد: در جامعه بشری همیشه چاره‌ای برای به‌وجود آمدن درک^{۳۸۰} و پابندی^{۳۸۱} وجود داشته است. رشته‌های دوستی و برادری هم وجود دارد که در بین هیچ جانوری دیده نمی‌شود. به همین دلیل انسان برای برآورده کردن نیاز جنسی خود، مجبور نیست تا مانند حیوانات از راه تلاش رقابت جویانه آن را به دست آورد، پس تفاوتی بزرگ بین کارکرد گرسنگی جنسی گروه‌های انسان‌های نخستین و جانوران و کارکرد گرسنگی به غذا وجود دارد. حیوانات نزدیک‌ترین همراه و حتی جفت خود را برای طعامشان می‌درند. اعضای بدوی‌ترین گروه‌های اجتماعی، غذای خود را با هم تقسیم نمی‌کنند، حتی اگر بسیار گرسنه باشند. این شرایط خصوصیات تفاوت جامعه انسان و حیوان را از پایه می‌سازد؛ بنابراین در هیچ‌یک از جوامع بشری، حتی جامعه بدوی، رقابت و جنگ بر سر مالکیت زنان را نمی‌توان یافت. (مادران، جلد دوم، ص ۱۱۸)

درک صحیح خطراتی که انسان نوظهور درزمینه خوراک و نیاز جنسی که با آن روبه‌رو بود، منشأ پاسخ به این سؤال گیج‌کننده است. چرا جامعه بشری به جای آغازشدن با خانواده پدری با خانواده مادری^{۳۸۲} به‌عنوان واحدی بنیادین بنا شد؟ بنیان نهادن برادری مردان اولین پیش‌نیاز برای زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر بود تا بتوانند با همدیگر و با زنان همکاری کنند. با وجود شرایطی که در مرحله وحشی‌خویی^{۳۸۳} حاکم بود، جامعه نمی‌توانست براساس آمیزش جنسی زن و شوهر در خانواده‌های پدری انفرادی و مجزا از یکدیگر ساخته شود. به‌ناچار باید بدون نیاز جنسی^{۳۸۴} و با اتصال اقتصادی خواهران و برادران در گروه‌هایی که مادرها حاکم باشند، زندگیشان را شروع کند. زن‌ها با جدایی جنسی به‌اندازه‌ای به کنترل اجتماعی دست یافتند و از این راه فرایند پدیدآوردن برادری را که به آن نیازمند داشتند، به راه انداختند.

فصل چهارم: خاندان مادری و جدایی جنسی^{۲۸۵}

از روش‌های مختلف تحقیقات، مردم‌شناسان پیشگام، متوجه شدند که نهادهای اجتماعی به شکل مادر-راستا قبل از جامعه پدرسالار وجود داشته است. باکوفن^{۲۸۶} آن را مانند دوره‌های از «حق مادری»^{۲۸۷} می‌انگارد و در مقابل «حق پدری»^{۲۸۸} قدیمی‌تر خواند که از آن‌پس کلمه مادر سالاری^{۲۸۹} معروف شد. مورگان به‌گونه‌ای اساسی‌تر، از خاندان مادری مانند واحدی از جامعه بدوی رونمایی کرد. (Ancient society ۱۸۷۷)

محققان دیگر قرن نوزدهم هریک چیزی به این اطلاعات اضافه کردند و اولویت نظام خاندان مادری را صحیح دانستند و آن را دنبال کردند. این اطلاعات به‌دست‌آمده، آموزه قدیمی را که ادعا داشت خانواده پدری و جامعه پدرسالار همیشه وجود داشته، لرزاند. هارتلند در این مورد نوشت: مادر به‌عنوان تنها پایه جامعه، آنقدر از افکار مردم متمدن اروپایی دور است که بیشتر آن را نظامی ناهنجار که تعداد کمی از مردم از آن استفاده می‌کنند، پنداشته و آن را کنار می‌گذراند. (جامعه نخستین، ص ۲)

درمورد اینکه آیا در ابتدا خانواده پدری وجود داشته و یا خانواده مادری، گفت‌وگوهای متضاد زیادی صورت گرفته است. هرچند بنیان‌گذاران مردم‌شناسی اطلاعات اساسی زیادی برای حمایت از این قضیه به دست آورده‌اند، خودشان هم از یافته‌های به‌دست‌آمده متعجب و درمورد ساختار خاندان مادری گیج شده بودند. در مراحل اولیه تحقیق نمی‌توانستند به سؤالاتی که از یافته‌هایشان پرسیده می‌شد، پاسخ دهند: چرا جامعه در ابتدا با خاندان مادری شکل گرفت نه خاندان پدری؟

به دلیل نبود پاسخ مناسب آنها، مایل به شک و زیر سؤال بردن اطلاعاتی که مردم‌شناسان گذشته به دست آورده بودند، شدند. مدارس نوین مردم‌شناسی در قرن بیستم به وجود آمد تا مکتب همیشگی بودن خاندان پدری را مجدداً بازگو کنند. ادرارد وستر مارک^{۲۹۰} یکی از رهبران گرایش پسرروی، اصرار داشت که کانون خانواده و زناشویی آنقدر قدیمی است که اثر آن را در جهان حیوانات هم می‌شود یافت. او نوشت:

آن را در میان بسیاری از حیوانات پستتر یافتیم، در بین میمون‌های بیدم انسان گونه و نوع بشر فراگیر است و با وظایف والدینی ارتباطی تنگاتنگ

بدون شک تئوری داروین از مفهوم رمه نخستین نمی‌تواند آغاز تئوری توتمیسم باشد. فقط پدری حسود پیدا می‌شود که همه ماده‌ها را برای خود می‌خواهد و از پسران بالغش دور می‌کند. این مرحله اولیه از وضعیت جامعه را هیچ‌کس، هیچ‌جا ندیده است. اولین نهادی که امروزه هنوز هم پاپرجاست و ما آن را می‌شناسیم، گردهمایی از مردان^{۳۹۳} است که تک‌تکشان باهم برابرند که تحت تسلط مرز گذاری‌های نظام توتمیسم‌اند و بر پایه مادرسالاری و یا تبار از راستای مادر استوارند. آیا می‌شود یکی از آنها از دیگری سرچشمه گرفته باشد؟ چگونه؟ (توتم و تابو، ص ۱۸۲-۸۳)

برای فروید غیرقابل درک است که گردهمایی از زنان یا مادرسالاری، بتواند اولین الگو برای گردهمایی مردها باشد که می‌توان آن را «برادرسالاری»^{۳۹۴} نامید. به جای آن، او با پدری حسود یک خانواده که نری فرمان رواست، آغاز می‌کند و داستان معروفش را می‌گوید که چطور گروهی از نرهای جوان (پسرها) ستیزه طلب خود را اصلاح کردند و اولین گردهمایی مردان یا برادری^{۳۹۵} را ساختند.

طبق سخنان فروید:

«پدر حسود، قصدش نگه‌داشتن ماده‌ها برای خودش بود و وقتی که پسرانش به بلوغ جنسی می‌رسیدند و مالکیت او بر زنان را زیر سؤال می‌بردند، آنها را از خانه بیرون می‌کرد.»

فروید می‌گوید:

پسرها به پدرشان علاقه داشتند و تحسینش می‌کردند و درعین حال، از او متنفر هم بودند؛ زیرا او «با قدرت تمام، بر سر نیازهای جنسی آنان و تمایلاتشان برای قدرت» ایستاده بود. (همان‌جا، ص ۱۸۴)

روزی پسران رانده شده باهم متحد شدند، پدر را کشتند، خوردند و نقطه پایان قبیله پدری^{۳۹۶} را گذاشتند. آنها با یکدیگر جرأت کردند و چیزی را که محال بود، به کمک هم شدنی کردند. شاید پیشرفتی در فرهنگ مثل استفاده از اسلحه تازه به آنها حس برتری داد. (همان‌جا، ص ۱۸۳)

در حقیقت توانایی گردهمایی در کار گروهی به گروه پسران برتری بر پدر تنها را داده است؛ اما این نکته هنوز روشن نشده که چطور مردانی که رقیب هم بودند و جنگنده، هریک برای جایگاه چیرگی بر پدر تلاش

می‌کردند، توانسته‌اند کار گروهی انجام دهند. فروید این مسئله را پذیرفت که «در جنگِ هریک در مقابل دیگری، سازمان جدید از بین می‌رفت.» اما او با توضیحات^{۲۹۷} روان‌شناسانه این مسئله را حل می‌کند.

بعد از انجام این گناه، پسران قاتل آدمخوار مملو از احساس پشیمانی و گناه شدند، سپس خودشان را بازسازی و اولین نهاد برادری مردان را پایه‌گذاری کردند.

فروید می‌گوید آنها با خلق دو تابوی اساسی توهمیک «کردار خود را از بین بردند» اول اینکه دیگر تمایل به دست‌یافتن به مادر و خواهرشان نداشتند، دوم اینکه از گناه قتل پدر هم دوری کردند، پس از رهگذر پدرکشی و محرم‌آمیزی، توتم‌پرستی و تابو و همراه با آن همکاری و فرهنگ بشری به وجود آمد.

محققان دیگر که در مورد تز فروید مطمئن نبودند، سعی کردند تا توضیح پذیرفتنی‌تری را در مورد اینکه جامعه چطور با وجود رفتار ضداجتماعی مردان آغاز شد، بیان کنند؛ اما از هر طرفی که خواستند خانواده پدری را مانند واحد ابتدایی جامعه آغاز کنند، به بن‌بست رسیدند.

این روش اتکینسون هم بود. او نیز این موضوع را از نگاه یک پدر حسود و پسرهای رقیبانش دید. با وجود این مسئله، او همچنان نسبت به اینکه انجام پدرکشی بتواند این چنین نتیجه سرنوشت‌سازی، مثل شروع جامعه و فرهنگ داشته باشد، مردد بود. او متوجه شد که نتیجه بیگمان‌تر پدرکشی، برانگیختن جنگ برادرکشی بین پسرها بوده است؛ زیرا هریک از آنان خواستار جای پدر بودند. از این‌رو، به گمان اتکینسون دشمنی پدر-پسر با مادر و نفوذ مهرآمیز او پایان می‌یابد.

یک روز مادری باهوش و آینده‌نگر متوجه شد که پدرسالار کم‌کم دارد پیر می‌شود، از او خواست تا اجازه دهد که آخرین پسرش به جای اینکه طبق رسوم به بیرون رانده شود، در خانه بماند. اتکینسون این داستان غم‌انگیز را اینگونه شرح داد:

مهر و محبت مادرانه بر شیطان شهوت و حسادت پیروز شد. مادر موفق شد پسری را کنار خود نگه دارد؛ پس بر اثر تصادفی شگفت‌انگیز، پدر و پسر که در پستانداران دشمن بودند، حالا اولین کسانی‌اند که دست‌به‌دست هم

داده و باهم همکاری کردند. اتحادی چنین سرنوشت‌ساز جهان را مقابلشان به زانو درآورد. برای اولین بار بود که گروه خانواده چشم‌اندازی دیدنی که تا آن زمان دیده نشده بود، از جاگیری پسر و نوجوان در گروه خانوادگی و میان زنان سازنده‌اش نشان می‌داد. به هر حال، باید بپذیریم که این اتفاق در آن روزگار، قطعاً به ویژگی‌هایی بسیار بهتری از نظر فیزیولوژیک و روانی در بین عاملین نخستین نیازمند بوده است. پایان خوش داستان برای آن دنیای کهن که مدت زیادی را میان خون و اشک بود، کاری خلاقانه بود که هنرپیشه‌هایی بسیار ماهر می‌خواست. (منشأ اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲۳۱ و ۳۲)

برخلاف فروید که فقط مردها را مانند هنرمندان بروی صحنه ماقبل تاریخ می‌دید، اتکینسون به تأثیر نیروی زنان در شروع زندگی و رفتار اجتماعی اعتبار می‌بخشد؛ اما در هر صورت نتیجه‌ای یکسان دارد، گروه خانوادگی با پایان‌بخشیدن به دشمنی بین پدر و پسر و بازداری از محرم آمیزی سامان می‌یابد. او می‌نویسد: «برای نخستین بار در تاریخ دنیا با چیزی روبه‌رو می‌شویم که در آینده نیروی راهنمای تغییر شکل اجتماعی شود و آن جدایی آشکار بین زن و زن است. به بیانی دیگر، تعدادی از زنان برای تعدادی از مردان مقدس^{۳۹۸} می‌شوند.» پس به این نتیجه می‌رسد که:

پس این قانون نخستین، پرهیز بین خواهر و برادر با محافظه‌کاری مخوفی سال‌ها را گذرانده است... در بامداد تاریخ دستور داد تا سدی بین مادر، پسر، خواهر و برادر بسازند و این دستور هنوز هم پابرجاست... برای همیشه بین این‌ها، دهنه‌ای بر دهان تمایل و زنجیری بر پای شهوت گذاشته شد. (همان‌جا، ص ۲۳۶-۲۳۸)

بنابراین در نهایت، اتکینسون هم مانند فروید به تئوری منشأهای اجتماعی براساس محرم آمیزی^{۳۹۹} می‌رسد. او این واقعیت را که تمیزدهی بین زنان، به چند زن در دایره خانوادگی محدود نمی‌شود، نادیده می‌گیرد. تابوی رابطه جنسی تعداد زیادی از زن‌ها را برای مردان دست‌نیافتنی می‌کرد. سؤالی که باید جواب دهیم این است که چرا همه این زن‌ها به‌عنوان زن‌های ممنوعه از نظر تابوی جنسی درمی‌آمدند.

تنها راهی که می‌شود با این سردرگمی در چهارچوب تز خانواده‌پدیری کنار

بیاییم این است که معنی محرم آمیزی را توسعه دهیم تا تمام زنهای ناخویشاوند طایفه را شامل شود؛ گرچه با این کار معنای محرم آمیزی^{۴۰۰} را از بین می‌بریم. این راهی است که رالف پدینگتون^{۴۰۱} طی کرده است. او می‌نویسد: به دلیل اهمیتش در تکامل بشری، آمیزش جنسی نیروی قدرتمند است؛ اما چیزی است که ناکامی‌اش در هم گسیخته‌ترین شهوت‌های انسان را وامی‌رہاند. از طرفی دیگر، این هیجانات باید به سود سازماندهی اجتماعی کنترل شود و این کار هیچ‌جا به اندازه درون خانواده ضروری نیست. اگرچه این حقیقت دارد که در خانواده به دلیل وجود روابط صمیمی، همکاری خانگی و اقتصادی باعث به وجود آمدن رابطه‌ای سازگار بین اعضای خانواده می‌شود.

مهر و محبت پدری، در صورتی که پدر و پسر، هردو به یک زن علاقه‌مند شوند و برای دستیابی به او باهم رقابت کنند، دیگر پایدار نخواهد ماند. در صورتی که دستیابی به خواهر در بین برادران مجاز بود، آنها همیشه باهم در حال جنگ بودند و این در زندگی خانوادگی امکان‌ناپذیر بود.

این تعبیر در مورد گروه‌های بزرگ‌تر، مانند خاندان و قبیله هم کاربرد دارد و در اینجا هم سکس باعث به خطر افتادن کارهای اقتصادی و سیاسی و دینی که نیازمند همکاری و سازش است، می‌شود. در نتیجه، به آیین برون‌همسری و منع از آمیزش جنسی با محارم خاندانی^{۴۰۲} می‌رسیم و این یکی از توسعه‌های احساسی و نگرش‌های خانوادگی است و در اینجا با دستوری منع‌کننده که در پایه نظام طبقاتی خویشاوندی^{۴۰۳} پنهان است؛ برای مثال با گذاشتن اسم خواهر بر همه زنان قبیله، هر مردی رابطه‌ای خویشاوند پنداری^{۴۰۴} با آنها برقرار می‌کرد که مانع از حتی تصور زناشویی و نزدیکی جنسی می‌شد. (درآمدی بر مردم‌شناسی اجتماعی، ص ۱۳۴ و ۳۵)

پدینگتون نیز در دام تئوری خاستگاه‌های اجتماعی براساس محرم آمیزی افتاده است. این محققان با مقدمه‌ای^{۴۰۵} صحیح آغاز می‌کنند، خاصیت ضداجتماعی^{۴۰۶} بودن آمیزش جنسی مردها در طبیعت مانعی در راه شکوفاشدن بشر به وجود آورد؛ اما آنها با کاهش این مسئله بزرگ اجتماعی به یک رویداد خانوادگی که حسادت پدر-پسر و محرم آمیزی را شامل می‌شد، دچار اشتباه شدند. بشر با نگرانی در مورد مسئله محرم آمیزی در

گروه خانواده آغاز نشد. آنها با الزام برای خلق نظامی اجتماعی که در آن مردها با هم دیگر و با زنهای دیگر در کارهای گروهی همکاری می‌کنند تا نیازهای زندگی را تأمین کنند و از همدیگر محافظت کنند، آغاز کردند. این امر مستلزم ازبین‌بردن و سرکوب رقابت حیوانی و خشونت برای نیازهای جنسی و خوراکی بود. این نیازهای دوگانه علت اصلی به‌وجود آمدن تابوی توتمیک بود و آن نیز در ابتدای زندگی بشری خاندان^{۴۰۷} را به وجود آورد نه خانواده. در اولین مرحله، پیشروی اجتماعی نه‌تنها خانوادگی پدری و آمیزش جنسی در ازدواج وجود نداشت، بلکه دقیقاً خلاف آن وجود داشت. با خاندان مادری واحدی با گروههای غیرجنسی، مادران و برادران (یا خواهران و برادران) آغاز شد. آنها مثل خویشاوند خاندانی با هم متحد و پیوسته بودند، اما در غذا و آمیزش جنسی به‌سختی جدا از هم دور بودند. بگذارید به آزمایش و بررسی این جدایی دوگانه هر دو جنس در عصر پیش خانوادگی تاریخ بپردازیم.

محدودیت‌های خوردن و آمیزش جنسی

خاندان در ساختار درونی‌اش شامل خویشاوندان نزدیک^{۴۰۸} از جمله خواهرها، برادرها، مادرها و برادرهای مادرها می‌شد. آنها فقط از نظر جنسی از هم جدا بودند، ولی از نظر اقتصادی و اجتماعی با هم برای گروه خاندانی‌شان خوراک و نیازهای زندگی را فراهم می‌کردند؛ بنابراین آنها آنچه را که می‌توان «جدایی نزدیک»^{۴۰۹} نامید، داشتند.

از طرفی دیگر، «جدایی دور از هم»^{۴۱۰} میان این خواهرها و برادرها و جفت‌هایشان که در گروههای خاندان مادری جداگانه و گاهی دور از هم و با خواهر برادرهای خاندانیشان زندگی می‌کردند، وجود داشت.

وقتی که محققان، بررسی‌های خود را آغاز کردند، هنوز در اکثر جاهای سرزمین‌های بدوی، پیوند زناشویی و حتی هم‌خانگی زن و شوهر یافت می‌شد؛ اما در اولین مرحله زناشویی در دوران مادرسالاری، کنار هم بودن زن و شوهر در یک گروه، ساختار پایه خاندان را تحت تأثیر قرار نداد و خاندان مادری خواهر-برادر استوار باقی ماند.

ساختار مادری براساس نر و ماده بودن و ترتیب سن و سال تقسیم‌بندی می‌شد. آنطور که مورگان از این کلمات استفاده کرده، در نظام طبقه‌بندی،

تقسیم‌کردن به روش جنسیت^{۴۱۱} را طبقه‌زنانه و مردانه^{۴۱۲} می‌نامند. درحالی‌که خواهرها و برادرها در یک جامعه می‌زیستند، اما بخش‌های زندگیشان تفکیک شده بود. مردهای بالغ در قسمت مردانه زندگی می‌کردند، می‌خوردند و می‌خوابیدند. خواهران بزرگ‌تر (مادران) مسئولیت خواهران جوان‌تر را برعهده داشتند و کارهای آینده‌شان را به آنان آموزش می‌دادند، درحالی‌که برادران بزرگ‌تر (برادران مادر) معلم و پاسدار برادران کوچک‌تر (پسر بچه‌ها) بودند.

کودکان و بچه‌های خیلی جوان از هر دو جنس، در قسمت زنانه و با مادرهای خود می‌زیستند. در این دوره از زندگی، پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها در کنار هم زندگی و رشد می‌کردند. همان‌طور که جی. اچ. دربرگ^{۴۱۳} آن را توصیف کرد، از کنار هم بودن پسران خردسال با مردان بالغ جلوگیری می‌شد. «او همچنان به پیشبند مادرش چسبیده و پسرها و دخترهای همسالش اند

که با او در یک طبقه‌بندی قرار دارند.» (در وطن وحش خوی، ص ۶۳) در سنی مشخص، در بعضی از مناطق در سن شش‌سالگی و در جاهای دیگر در سن هشت یا ده‌سالگی، پسرها به قسمت مردانه منتقل می‌شدند و آنان را دوباره تقسیم‌بندی می‌کردند و شکارچی و جنگنده‌بودن را به آنان آموزش می‌دادند. آداب و رسوم و رفتارهای جدید را نیز به آنان یاد می‌دادند. از مهم‌ترین رسوم، دستور پرهیز از رابطه با مادران و خواهرانی بود که پیش‌ازاین با آنها زندگی می‌کردند، بود. پس به‌ناچار باید در مقابل این زنان ممنوعه، خویش‌داری سخت‌گیرانه‌ای ایجاد می‌کردند.

فریزر در مورد جدا کردن خواهران و برادران آنطور که در جزیره نیوهیبریدز^{۴۱۴} نیوکالونیا^{۴۱۵} و جاهای دیگر پیدا شده را توضیح داده و اکثر مردم‌شناسان آن را به منظور روشنگری به کار برده‌اند. پسر در سن و سال خاصی خانه مادری را ترک و به خانه تیمی^{۴۱۶} می‌رود که غذا می‌خورند و شب‌ها می‌خوابند. بعد از آن، اگر خواهر و برادر در جایی به‌طور اتفاقی یکدیگر را ببینند، خواهر از برادر رو برمی‌گرداند یا برادر از او فرار می‌کند. اگر حتی برادر جای پای خواهرش را بر روی شن‌ها ببیند، نباید آن را دنبال کند.

او اسم خواهرش را به زبان نمی‌آورد و از کلماتی که بخشی از اسم او را می‌سازد نیز دوری می‌کند. ممکن بود مرد جوان هنوز هم سری به خانه‌اش بزند، اما فقط برای درخواست غذا؛ ولی اگر خواهرانش در آن حوالی باشند، قبل از اینکه چیزی بخورد، از آنجا می‌رود. اگر خواهری در آن اطراف دیده نشود، او بیرون در خانه می‌نشیند و غذایی که به او دادند را می‌خورد. مادر نیز در رفتار با او خوددار است و او را با اسم رسمی صدا می‌زند. اگر برایش غذایی بیاورد، بدون برخورد مستقیم با او، آن را در جایی که بتواند دسترسی داشته باشد قرار می‌دهد.

اینطور تصور می‌شود که تفکیک پسرها و دخترها (مادر و خواهر)، اغلب به دلیل جلوگیری از آمیزش جنسی آنها برقرار شده است؛ اما درحقیقت در رابطه با خوراک به سخت‌ترین درجه به کار می‌رفت. از زمانی که پسرها را از قسمت زنانه به قسمت مردانه می‌بردند، از قسمت خوراک زنانه هم جدا می‌شدند. تا آن روز آنها از غذایی که زنان می‌پختند، می‌خوردند و از آن روز به بعد از خوراکی که مردها روی آتش درست می‌کردند، در کنار دیگر مردها می‌خوردند. تعدادی از مردم‌شناسان این سختگیری در خوراک را خاطر نشان کرده‌اند؛ برای مثال ارنست کرولی^{۴۱۷} می‌نویسد:

در جزایر سوسایتی^{۴۱۸} و ساندویچ^{۴۱۹}، به محض آنکه پسر بچه می‌توانست غذایش را خودش بخورد، آن را از مادرش جدا می‌کردند؛ همچنین او و خواهرها و برادرانشان اجازه نداشتند از همان سال‌های ابتدایی زندگی‌اش، کنار هم غذا بخورند. در یورویو^{۴۲۰} پسرها از چند روز بعد از تولدشان باید با مردها غذا بخورند... هرچند حقیقت شیر خوردن از سینه مادر را به کلی

نادیده می‌گیرند... در فیجی^{۴۲۱} خواهران و برادران درست نیست که با هم صحبت کنند یا غذا بخورند. (گل رز مرموز ج اول، ص ۲۶۲)

ادری. آی. ریچاود^{۴۲۲} در بانتوهای جنوبی^{۴۲۳} شرایطی همانندی را دیده است: اولین قدم در تفکیک پسر از مادرش، منع خوردن خوراک آنها با یکدیگر است. جالب است بدانید که در بومیان کافر^{۴۲۴} قبل از اینکه پسر را از خوابیدن و زندگی خوردوخوراک با زن‌ها منع می‌کنند...

از آن زمان به بعد، پسرها و دخترها از یکدیگر جدا می‌شوند و حتی در فصل برداشت محصول که برای ترساندن پرنده‌ها و دورکردنشان، دورهم جمع می‌شوند، هنگام آماده‌کردن غذایی که در مزرعه باید خورده شود، به شکل سخت‌گیرانه‌ای از هم جدا می‌شوند. (گرسنگی کار در یک طایفه وحش‌خو، ص ۷۰)

درحالی‌که اکثر مردم‌شناسان توجهشان معطوف به جدایی جنسی برادران و خواهران خاندانی بود، اهمیت جداسازی غذا نادیده گرفته شده است؛ اما ارنست کرولی اعلام کرد که «همه‌گیرترین و سخت‌ترین تابوهای جنسی هیچ ربطی به کارکردهای جنسی ندارد. این تابوها درمورد منع از خوردن باهم است.» (گل رز مرموز ج یک، ص ۸۵ و ۸۴)

همراه با شواهد دیگر، این تفکیک خوراک هر دو جنس، نظریه وستر مارک^{۴۲۵} درمورد اینکه پدر همیشه فراهم‌کننده غذای زن و فرزندانش بوده؛ چون او بوده که دنبال شکار دویدنش را رد می‌کند. از آنجایی‌که نه زن‌ها و نه بچه‌های خردسال برای غذای خود به گوشت وابسته نبودند، برای ادامه زندگی نیز به مردها وابسته نبودند. حتی کودکان پسر هم در ابتدا شیر مادر و سپس پوره سبزی‌ها می‌خوردند. فقط زمانی که پسران از قسمت زنانه به مردانه می‌رفتند شروع به گوشت خوردن می‌کردند. تفکیک خوراک در بین زوجها و یا آنچه آنها را به این اسم می‌خوانند «زن و شوهرها» بیشتر آشکار است تا میان خواهران و برادران. همسرها از دو قبیله متفاوت بودند. در سیستم طبقه‌بندی، کلمه «تقسیم‌بندی زناشویی»^{۴۲۶} که رده‌بندی زناشویی^{۴۲۷} هم نامیده می‌شود، بیشتر براساس «تقسیم‌بندی خوراک»^{۴۲۸} بوده که هرکدام از همسران به قسمتی از آن وابسته بودند. زن به قسمت غذای خود در خاندان مادری و مرد به قسمت غذای خود در خاندان مادری

وابسته بود؛ پس با وجود اینکه زن و شوهر آمیزش جنسی داشتند، آمیزش غذایی نداشتند. کralی مثالی در مورد دامارس^{۴۲۹} ارائه می‌دهد، در میان آنان واژه‌های که برای «تقسیم‌بندی ازدواج» به کار می‌رفت، امروزه^{۴۳۰} است که اشاره به خوراک دارد و این تقسیمات را مانند «رژیم خوراکی»^{۴۳۱} در نظر می‌گیرند. (همان‌جا جلد دو، ص ۲۲۷) اما او نتوانست علت اینکه چرا تمام مرادان، برادران و شوهران از هم خوراک‌شدن با زن‌های خود منع شده بودند را دریابد. او سؤال می‌کند:

«چرا شوهران و زنان، خواهران و برادران طبق یک رسم کلی باید از چیزی یا چیزهایی در بیشتر موارد از یکدیگر دوری کنند و حتی نباید باهم خوراک بخورند؟» (ج اول، ص ۲)

جواب این سؤال این است که تفکیک غذای مردها و زن‌ها فقط نشانه‌ای از تفکیک کلی شکارچی‌ها از مادرها و بچه‌ها در عصر آدم‌خواری است.

جدایی شکارچیان از مادرها

تعدادی از مردم‌شناسان نوشته‌اند که در ابتدا تفکیک شکارگری از جنگاوری ممکن نبود. آنها یادآوری می‌کنند که در هر دو که در شکارکردن و آدم‌خواری سلاح‌ها و ترفندهای یکسانی استفاده می‌شد. همین نبودن تفاوت را می‌توان در آیین‌نامه‌های توتمیک که هر دو کار را شامل می‌شد، پیدا کرد. شکارچی‌ها و جنگ‌آورها باید از دستوراتی سختگیران که حتی پیش از رفتن به شکار با میدان جنگ آغاز می‌شد، پیروی کرده و سپس قبل از برگشتن به زندگی روزمره خود آیین‌های سخت‌گیرانه پاک‌شدن^{۴۳۲} را می‌گذراندند. غیرقابل‌انعطاف‌ترین و برجسته‌ترین دستورات در مورد زن‌ها و منع خوردن و خوراک و آمیزش با آنان بود. قبل از شروع اردوی شکار یا جنگ مردها باید از یک سری از غذاها پرهیز می‌کردند و اجازه نداشتند با هیچ زنی، حتی جفت خود آمیزش جنسی برقرار کنند. در تعداد زیادی از گزارش‌ها، قسمت جنسی این پرهیز دوگانه را مانند «پاک‌دامنی»^{۴۳۳} یا «پرهیز جنسی»^{۴۳۴} و یا حتی «پارسایی»^{۴۳۵} می‌نامیدند و مردها موقتاً آن دور را می‌گذراندند.

در ادامه به خلاصه‌ای از گزارش‌هایی که کralی از منابع مختلف جمع‌آوری کرده و گستردگی این رویه را نشان می‌دهد، می‌پردازیم.

تکامل زنان | فصل چهارم: خاندان مادری و جدایی ...

در جشنی که برای جنگ برگزار شده بود، تا آخر جنگ و اعلام آشتی، مردهای مایوری^{۴۴۴} نباید نزدیک زنانشان شوند... بومی‌های موانو^{۴۴۷} از جزایر آدمیرالتی^{۴۳۸} قبل از رفتن باید به ماهیگیری با تورهای بزرگ به مدت پنج روز پرهیز جنسی داشته باشند. تروبریاندرها^{۴۳۹} به مدت دو روز از زن‌هایشان فاصله می‌گیرند. مردمان بومی موتوموتو^{۴۴۰} از فرش و اتر بی^{۴۴۱}، باید قبل از رفتن به شکار و ماهیگیری یا اردوهای جنگلی خویشنداری کنند... در جنوب خاوری گینه نو هم مردها چند روز قبل از جنگ تابو می‌شوند و نباید به زن‌ها نگاه کرده یا به آنها نزدیک شوند... در آسام^{۴۴۲} جنگجوها قبل و بعد از جنگ نباید با زنانشان همخانه شوند و از غذایی که می‌پزند، بخورند...

سرخ‌پوست‌های نوتکاساند^{۴۴۳} در بریتیش کلمبیا^{۴۴۴}، سه یا چهار هفته قبل از اردوی جنگلی باید از آمیزش جنسی خودداری کنند و پاک‌سازی دردناکی انجام دهند... سرخ‌پوست‌های آمریکای شمالی در زمانه‌ای جنگ که بیرون خانه‌اند، با زن‌ها همخانه نمی‌شوند و از هر نوع آمیزشی، حتی با زنان خود، به دلیل پیروی از آیینشان خودداری می‌کنند. سه شب قبل از جنگ و سه شب بعد از برگشت به خانه، همچنان پرهیزکارند. بومیان در تینه غربی، برای شکار سمور، بستر زناشویی را ده روز و اگر به شکار خرس روند، به مدت یک ماه ترک می‌کنند...

در آفریقای جنوبی، هم در زمان اردو و هم قبل از آن، مردها نباید با زن‌ها رابطه‌ای داشته باشند. مردمان بومی بانگو^{۴۴۵} در آفریقای جنوبی، قبل از شروع جنگ طی مراسمی پالایش‌های جنسی برگزار و خویشنداری می‌کنند. یکی از جنگجوهای زولو^{۴۴۶} می‌گفت: «هیچ‌کس در بین ما نمی‌تواند با زنش رابطه داشته باشد». نگریلوها^{۴۴۷} هم قبل از جنگ خویشنداری می‌کنند... ماهیگیرها و شکارچی‌های بانگالا^{۴۴۸} در کنگو باید مراسم پرهیز را به جا آورند... بومی‌های آفریقای شرقی چند روز قبل از شکار فیل به زنان خود نزدیک نمی‌شوند. (رز مرموز، جلد اول، ص ۶۶-۷۱)

توضیحی که خود مردمان بومی در مورد این پرهیز سخت‌گیرانه از زن‌ها در زمان شکار می‌دادند، مثل همیشه سربسته بود و به راحتی برداشتی نادرست از آن می‌شد. آنها گفتند که عدم پیروی از تابو باعث ناکامی در شکار و در

بدترین حالت شکارگر با بلایایی هولناک و یا مرگ روبه‌رو می‌شود. بسیاری از محققان به این نتیجه رسیدند که شکارچی‌ها و جنگجویان وحش خوی «در این زمان‌ها از نیروی سست‌کنندهٔ زن‌ها می‌ترسیدند و رویارویی آنان با زن‌ها، مردها را با سستی زنانه آلوده می‌کرد و باعث بدشانسی می‌شد». فریزر هم همین اشتباه را مرتکب شد. وقتی که نوشت:

بی‌شک پاسخی برای اینکه چرا تعداد زیادی از مردمان وحش‌خو، دوری از زن‌ها را در دوره‌های جنگی به‌شکل قانون درآوردند، نداریم؛ اما می‌توانیم فرض کنیم که انگیزهٔ آنها از ترس خرافاتی بود که براساس جادویی دلسوزانه^{۴۴۹}، رابطهٔ نزدیک با زن‌ها آنها را به ترس زنانه دچار می‌کند. مردمان بومی کایان^{۴۵۰} در برنئوی مرکزی^{۴۵۱} فکر می‌کنند دست‌زدن به دستگاه پارچه‌بافی و یا لباس زنانه مرد را ضعیف کرده و در ماهیگیری و جنگ شکست می‌خورد... پس مرد جنگجوی وحش‌خو، نه‌تنها از رابطهٔ جنسی با زن‌ها فاصله می‌گیرد، بلکه با دقت از هر نوع برخوردی با آنها پرهیز می‌کند. (شاخهٔ طلایی، بخش دو، تابو خطرات روح، ص ۱۶۴ و ۶۵)

از آن پس، دیدگاه فریزر تغییر و فکر کرد که قانون پرهیز زیاد هم بر پایه آنچه تا به حال نوشته بودند (اینکه زنان باعث سستی مردان می‌شوند) نبوده و بیشتر به خاطر این بوده که حیواناتی که می‌خواستند شکار کنند، کمتر دیده می‌شدند و از دست شکارچیان می‌گریختند. (همان‌جا، ص ۹۶) اما او نتوانست بگوید چرا ارتباط با زنان باعث این اتفاق می‌شد. به دلیل عدم وجود دلایل راضی‌کننده برای این رویه، درون‌مایه مردگرایی^{۴۵۲} براساس اثر آلوده کردن^{۴۵۳} و نفوذ زنان بر مردان، شکل گرفت. با این حال، تحقیقات خلاف این را ثابت کرد. مردها باید مراسم پاک‌سازی سختی را می‌گذراندند تا از ناپاکی‌هایی که در اثر خرافه خونین شکار و جنگیدن دچار شده بودند، رهایی یابند. بعد از بازگشت از شکار یا جنگ، باید قبل از رویارویی و هرنوع ارتباط با زن‌ها، مراسم پاک‌سازی را انجام می‌دادند و خود را از آلودگی‌های شکارهایی که کشته‌اند، گوشتی که خورده‌اند و خونی که در جنگ یا شکار نوشیده بودند، پاک کنند. جونز^{۴۵۴} در این مورد می‌گوید:

بنابراین به‌طور طبیعی خونریزی را تابو می‌دانستند. در بین مردمان یوما^{۴۵۵} در کلرادو^{۴۵۶} هم‌نوعش، به مدت یک ماه تابو شمرده می‌شود و باید در این مدت روزه بگیرد؛ مردمان کافر، پس از هر جنگ ناپاک بودند. خون حیوانات هم همین تأثیر را داشت و مردمان هاتن تات^{۴۵۷}، بعد از شکار باید خود را از خون حیواناتی که کشته بودند، پاک‌سازی می‌کردند. (مقدمه‌ای بر تاریخ دین، ص ۷۴)

شرح و توصیف‌های بسیاری از مراسمی که بومیان بعد از جنگ باید انجام می‌دادند، داده شده است. مردها ناگزیر در کلبه‌های چوبی و خارج از گروه، به صورت انفرادی به سر می‌بردند. در مدت قرنطینه تدریجاً به آنها آش جو یا پوره سبزی‌ها می‌دادند تا از روزه‌گرفتن خلاص شوند. بعضی اوقات، شکارچی توسط یک زن پیر غذا داده می‌شد، درحالی‌که پیرزن فاصله را با گذاشتن غذا در سر یک چوپ و رساندنش به دهان شکارچی، حفظ می‌کرد.

هاتن وبستر^{۴۵۸} این رویه را این چنین توصیف می‌کند: ممکن است بین مردمان بومی تونگا^{۴۵۹}، کشتن دشمنان در جنگ هم به سربلندی جنگجو بیانجامد و هم به خطراتی بزرگ. آنها دشمنان را کشته‌اند، پس تحت تأثیر نورو^{۴۶۰} هستند و باید تحت درمان دارویی قرار بگیرند. نورو چیست؟ نورو

روح دشمن کشته شده است که آنان را به انتقام از قاتل برمی‌انگیزد. روح او را مطیع خود و گاهی دیوانه می‌کند، چشمانش ورم می‌کند. از حدقه چشم بیرون می‌زند و قرمز و شعله‌ور می‌شود.

او دیوانه می‌شود، دچار گیجی و منگی می‌شود و ممکن است عطشش برای خون او را به سمت کشتن اعضای خانواده‌اش نیز بکشاند. برای جلوگیری از این پیشامدهای شوم، چند تابوی منع‌کننده برای کشتارگران در نظر گرفته می‌گیرند. آنها لباس‌های کهنه می‌پوشند و برای غذا خوردن از ظروف و قاشق مخصوص و شکسته استفاده می‌کنند. نباید آب بنوشند، باید غذایشان سرد باشد، در غیر این صورت باعث ورم آنها می‌شد؛ زیرا به گفته بومی‌ها «آنها گرم‌اند؛ زیرا ناپاک هستند».

جداً روابط جنسی برایشان ممنوع است. بعد از چند روز درمانگری پیششان می‌آید تا پاکشان کند و سیاهی را از آنها دور کند. پس‌ازاین کار تمام وسایلی که در این جدایی استفاده شده بود و همه لباس‌های کهنه‌شان به هم گره زده می‌شد و به درختی آویزان می‌کردند تا آنجا بماند و از بین برود. (تابو، ص ۲۱۰-۲۱۱)

اکثر مردم‌شناسان دو اشتباه اساسی داشتند. اول این که مردان قوانین پرهیز را برای خودشان وضع کرده‌اند تا از خودشان نسبت به آلودگی^{۴۴۱} زن‌ها محافظت کنند. دوم تابو را مانند نظامی برای بازداری از آمیزش جنسی در نظر گرفتند. درواقع، زن‌ها این قوانین را برای خود وضع کردند تا وقتی که مردها درگیر کارهای آلوده و خطرناکی مانند شکارند، نباید به آنان نزدیک شوند.

این فراتر از یک پرهیز جنسی بود. تابویی همگانی که مردها را از هر نوع مراوده با زنان منع می‌کرد. هدف این بود که مردان از زنان و کودکان در زمان‌هایی که اردوهای کشتارگرانه را شروع کرده‌اند، دور بمانند. درواقع، پرهیز غذایی از پرهیز جنسی بسیار بنیادی‌تر بود؛ زیرا حقیقتاً در مقابل آدم‌خواری که تابو آن را نشانه گرفته است، قرار داشت.

شواهدی موجود است که نشان می‌دهد کلمه‌هایی که برای غذا می‌کردند، شامل گوشت نمی‌شد؛ همچنین کسانی که گوشت نمی‌خورند را انسان‌تر از دیگر گوشت‌خواران می‌دانستند؛ برای مثال گلدوین و ساراسون^{۴۴۲} می‌نویسند

که «واژه کلی برای خوراک به زبان تروکیها^{۴۶۲} بیشتر درباره خوراکی‌های نشاسته‌ای پخته‌شده به کار می‌رود. از آنجاکه زنان از ابتدا و به‌طور سنتی، گردآوران سبزی‌ها و ریشه‌ها و خوراکی‌های نشاسته‌ای بودند، غذاهای انسانی می‌خورند، نه شکارچینی که غذاهای حیوانی می‌خوردند.

در تحقیقات رورشاک^{۴۶۴} در مورد مردمان بومی تروکی، یکی از جوانان لکه جوهر را دید و یاد خفاش میوه‌خوار افتاد، آن را اینطور توصیف می‌کند: خفاش‌ها میوه‌خواراند. آنان میوه درخت نان، نارگیل، پاپایا^{۴۶۵} و موز می‌خورند. حیوانات خیلی خوبی‌اند. اگر یکی از آنها را از سنین پایین به‌عنوان حیوان خانگی نگهداریم، دست‌آموز می‌شوند و فقط پاپایا و میوه درخت نان و موز می‌خورند و همه چیز نمی‌خورند. (تروک انسان در بهشت، ص ۶۳۱)

قوانین سختی برای مردان در مورد اینکه آنان چه زمانی و در چه شرایطی مجاز به خوردن چه نوع گوشتی هستند و چه نوع گوشتی نباید بخورند، بر دوش آنان گذاشته شد. هنگامی‌که این قوانین پسران جوان از قسمت زنانه به مردانه منتقل می‌شدند، به آنها آموزش داده می‌شد. بعضی از آنها همیشه و بعضی موقتاً ممنوع بودند. اکثر پرهیزها گوشت پرندگان و حیواناتی بود که در پیوند با جنس ماده بودند. کرای در مورد مردمان بومی کرنای^{۴۶۶} در جیپس لند^{۴۶۷} می‌نویسد:

«مردها باید فقط حیوانات نر را به‌عنوان خوراک انتخاب می‌کردند و در ویکتوریای غربی^{۴۶۸} پسرها اجازه ندارند گوشت چهارپایان ماده را بخورند.» (گل رز مرموز، ج یک، ص ۲۰۷)

همراه با تابوهای خوراکی، به پسران آموزش دستورات و آیین‌هایی در زمینه جداکردن هر دو جنس که حاکم بر جامعه آن زمان بود می‌دادند. فریزر می‌نویسد:

در نیو ساوت ویلز^{۴۶۹}، در دوره آموزشی^{۴۷۰}، تازه‌کارها^{۴۷۱} حتی اجازه نداشتند به زنی نگاه کنند و یا با او صحبت کنند. اگر گاهی زنی را می‌دیدند، باید دهان خود را می‌پوشاندند. جوانان کورنای مجاز به خوردن گوشت هیچ نوع از حیوانات ماده نبودند. (توتم‌گرایی و برون‌همسری، ج اول، ص ۴۱)

تفکیک باستانی هر دو جنس، به‌صورت جداکردن شیر از غذاهای گوشتی

تکامل زنان | فصل چهارم: خاندان مادری و جدایی ...

باقی ماند. فریزر در مورد آنچه به اسم قوانین رژیم غذایی^{۴۷۲} نامیده می‌شود، چنین می‌نویسد:

مردمان بومی ماسای^{۴۷۳} با حداکثر توان خود می‌کوشند تا شیر و گوشت را باهم ترکیب نکنند... آنها در ظرفی که گوشت پخته شده شیر را نمی‌ریزند و در ظرفی که شیر بوده گوشت را نمی‌گذارند. به همین خاطر آنها ظرف‌های مختلفی برای این دو کار در نظر گرفته‌اند. روش مردمان بومی باهیما^{۴۷۴} نیز همینطور است... از نظر آنها، در صورتی که که شیر را در ظرفی که گوشت در آن جوشیده بگذارند، آن گاوی که شیر را از او دوشیده بودند، تلف می‌شد. نه تنها نباید شیر و گوشت در یک ظرف نباید ریخته می‌شد، بلکه در شکم یک مرد هم نباید باهم روبه‌رو می‌شدند؛ چون اگر آنجا هم باهم ترکیب می‌شدند، همین قدر برای گاوی که شیرش از آن دوشیده شده بود، خطرناک بود... پس قبایلی که دام‌پرور بودند، همیشه دقت می‌کردند که گوشت و شیر باهم در زمان یکسان نخورند... قوانینی کمی آسان‌تر از این قوانین در مورد جدایی گوشت و شیر، میان مردمان یهود تا به امروز وجود دارد. (فرهنگ مردم در دوره عهد عتیق، ص ۳۷۰-۷۱)

با وجود اینکه شکارچی‌ها و جنگجوی‌های وحش‌خو زن را به‌عنوان جنس آلوده‌کننده^{۴۷۵} نمی‌دیدند، اما صحیح است اگر بگوییم که به عقیده آنان، در صورتی که زن تابوها و قوانین پرهیز از آنان توسط مردان اجرا نشود، جنسی خطرناک^{۴۷۶} بوده است. این ترس از زنان در وجود مردان، در پرهیز از خوردن گوشت حیوانات ماده هم نمایان است. در دانشنامه دین و اخلاق شناسی^{۴۷۷}، مک کولاک^{۴۷۸} در مورد آدم‌خواری این طوری می‌نویسد:

توسعه‌ای همانند در تابوی جنسی که به‌صورت ذاتی زنان را برای مردان خطرناک می‌داند، در مورد این حقیقت توضیح می‌دهد که گوشت مردان را آزادانه می‌خورند و از گوشت زنان متنفرند و یا سمی می‌پندارند. (جلد سوم، ص ۲۰۶)

پس تابوی نخستین جنسی که بیشتر جداکردن خوراک هر دو جنس بود، نشان می‌دهد که آدم‌خواری خطری جدی در عصر شکارگری بود. یکی از خصوصیات عجیب این جداسازی، طول مدت آن است. در مناطقی که آدم‌خواری تا سال‌های اخیر ادامه داشته، حتی به‌صورت آیینی، جداسازی

تکامل زنان | فصل چهارم: خاندان مادری و جدایی ...

زنان و مردان بعد از جنگ یا شکار طولانی است و گاهی تا یک سال به طول می‌انجامد.

وبستر می‌نویسد:

در بریتیش کلمبیا^{۴۷۹}، مردمان بومی کواکیوتل^{۴۸۰} که آدم‌خواری آیینی تشریفاتی در بینشان بود، کسانی که گوشت انسان می‌خوردند را در چهارچوب قوانین بسیاری قرار می‌دادند. آنان اجازه نداشتند کار یا قمار کنند و تا یک سال حق نزدیکی با همسرانشان نداشتند و مجبور بودند چهار ماه از یک سال را در خوابگاه‌های خود، به صورت انفرادی زندگی کنند. (تابو، ص ۲۱۳)

وقتی که رسم آدم‌خواری افول کرد، مدت‌زمان جداسازی بعد از جنگ یا شکار کمتر شد، ابتدا چند هفته و سپس چند روز و بعد به کلی از تاریخ حذف شد. یکی از بازماندگان این رسم (عادت) جداکردن زن‌ها و مردها در زمان غذاخوردن روزانه است. رسمی که هنوز در بسیاری از سرزمین‌ها وجود دارد.

جداسازی همسرها در هنگام غذاخوردن

رسم (عادت) غذاخوردن جداگانه زنان و شوهرانشان هم در سیمین‌هایی که رسوم مادرسالاری دارند یافت می‌شود و هم در سرزمین‌هایی که رسوم پدرسالارانه دارند. از آنجا که منشأ به وجود آمدن این رسم برای مردم‌شناسان ناشناخته بود، اکثراً متوجه نشدند که پدرسالاری بدون شک از مادرسالاری قبلی دگرگون شده است.

این رسم معمولاً اینطور توصیف شده که ابتدا مردان خوراک خود را انفرادی یا با دوستانشان که مرد بودند، می‌خوردند و بعد از آن زن‌ها و کودکان با یکدیگر غذا می‌خوردند. درحالی‌که زن غذای همسرش را برایش سرو می‌کند؛ اما با او غذا نمی‌خورد. چنین برداشت می‌شود که این پدیده، گواهی بر فرودست بودن جنس زن در جامعه پدرسالار است. با این حال، درست نیست که این پدیده، معنی یکسانی با عصر وحش‌خویی^{۴۸۱} دارد. در واقع، این رسم قسمتی از تفکیک غذاخوردن زنان و مردان در عصر آدم‌خواری است.

به دلیل تفاوت در درک منشأ تفکیک خوراک، گزارش‌ها ناهمگون و متناقضی در مورد این رسم (عادت) به دست آمده است. در بعضی از گزارش‌ها گفته شده که زن‌ها از غذاخوردن با مردها منع شده‌اند و در بعضی مردان از غذاخوردن با زنان منع شده‌اند. در هر صورت، در مورد فراگیری جهانی این

تکامل زنان | فصل چهارم: خاندان مادری و جدایی ...

رسم هیچ شکی نیست. در ادامه به بخشی از گزارش کرای^{۴۸۲} در این مورد می‌پردازیم:

در میان مردمان بومی براکنا^{۴۸۳} در آفریقای غربی و فولا^{۴۸۴} زن و شوهر نباید با هم غذا بخورند. در اشانتی^{۴۸۵} و سینگامبیا^{۴۸۶} در بین مردمان بومی نیام-نیام^{۴۸۷} و بارا^{۴۸۸}، هیچ‌وقت زن‌ها در حضور شوهرانشان چیزی نمی‌خورند... در آفریقای مرکزی غربی هر دهکده غذاخوری مردانه و زنانه جداگانه دارد. این پرهیز در کل آفریقا بسیار عمومیت دارد. در بین کردها^{۴۸۹}، زن و شوهرها هرگز باهم خوراک نمی‌خورند... زنان هندو هرگز با همسرانشان چیزی نمی‌خورند... به گفته مانو^{۴۹۰} در هند باستان نیز «درست نیست مرد با زن غذا بخورد». زنان و مردان کومايون^{۴۹۱} به‌طور جداگانه خوراک می‌خورند. در قبایل نزدیک راج محل^{۴۹۲} در بنگال، زن‌ها اجازه ندارند با مردها غذا بخورند. در تودا^{۴۹۳} مردان و زنان نباید باهم غذا بخورند... در کوشین^{۴۹۴} هیچ زنی با شوهرش خوراک نمی‌خورد. زن تایلندی طعام شوهرش را آماده می‌کند؛ اما بعد از او می‌خورد... همین رویه در خاکینا^{۴۹۵} هم موجود است. در جزایر مالدیو^{۴۹۶} شوهر و زن نباید با هم غذا بخورند... در چین زن با همسرش و پسرانش خوراک نمی‌خورد؛ ولی برایشان غذا می‌کشد... در کره زنان و مردان جدا از هم خوراک می‌خورند و زنان از مردان پذیرایی می‌کنند.

در میان مردمان بومی گیانا^{۴۹۷} شوهرها و زن‌ها به‌صورت انفرادی طعام خود را می‌خورند. زنان مکوسی^{۴۹۸} بعد از مردان غذایشان را می‌خورند... در مکزیک باستان هرکس ظرف غذای جداگانه‌ای داشت، ابتدا مرد و سپس زنان و کودکان غذایشان را می‌خوردند.

در یوکاتان^{۴۹۹} مردان و زنان جداگانه غذا می‌خورند. کاتلین^{۵۰۰} می‌گوید «من تا حالا از هر جای هند که بازدید کردم، زن هندی را ندیدم که با شوهرش خوراک بخورد». در مراسم‌ها هم ابتدا مردان می‌خورند و سپس زنان و کودکان و سگ‌ها باهم دیگر بعد از مردان می‌آیند. در قبایل ایروکوا^{۵۰۱} اول مردها انفرادی غذا می‌خورند و بعد نوبت زنان و کودکان است.

در میان قبایل زیادی از سرخ‌پوستان شمالی نیز همین‌طور است... بین

تکامل زنان | فصل چهارم: خاندان مادری و جدایی ...

مردمان بومی ناشز^{۵۰۲} که مردها نگرشی محترمانه با زنانشان دارند و طوری با آنها حرف می‌زنند که گویی خود برده‌آنان هستند هم مردان با زنان یک جا خوراک نمی‌خورند. زنان اسکیمو هم جرأت این را که با همسرانشان خوراک بخورند، ندارند. بین سرخ‌پوستان کالیفرنیا زنان و مردان نه‌تنها جدا غذا می‌خورند، بلکه آن را در آتش‌های جداگانه طبخ می‌کنند.

این قانون در تمام استرالیا حاکم است که زن و مرد باید جداگانه غذا بخورند... به همین دلیل در ویکتوریا^{۵۰۳} زنان و مردان اجاق‌های جداگانه برای پختن غذایشان دارند... در ملانزی^{۵۰۴} مردان و زنان کلاً نباید باهم خوراک بخورند... در بنکرایلندز^{۵۰۵} مردها همگی عضو باشگاهی به اسم سوژ^{۵۰۶} هستند که در آن غذا می‌خورند و زن‌ها و کودکان در منزل خوراک می‌خورند...

در میل کولا^{۵۰۷} مردان و زنان جداگانه خوراکشان را می‌پزند و حتی بر روی اجاق‌های جداگانه و تمام حیوانات ماده، حتی مرغ و تخم‌مرغ در رژیم غذایی آنان جایی ندارد. یکی از بومیان به ناوبان سامرویل^{۵۰۸} گفت که دوستش به دلیل خوردن گوشت خوک ماده فوت کرده است.

زنان و شوهران، خواهران و برادران و کلاً دو جنس نر و ماده در فیجی نباید با هم غذا بخورند و پسران جوان نباید از بازمانده‌خوراک زنان بخورند. در جزایر پسرها نباید غذایی را که با ساندویج دختر بچه‌ها برخورد کرده را بخورن. این موضوع باید از بدو تولد تا پایان زندگیشان رعایت شود. «از دوران کودکی به بعد هیچ محبت طبیعی یافت نشد و هیچ نوع گروه اجتماعی وجود نداشت.» (رز مرموز ج یک، ص ۲۰۲-۱۱)

در بعضی از مناطق بدوی تفکیک دیرینه بین گوشت به‌عنوان غذای مردان و سبزی‌ها به‌عنوان غذای زنان به همراه جدایی زمان وعده‌های غذایی میان هر دو جنس نر و ماده استوار مانده است. کاترین روتلج^{۵۰۹} درباره‌ی اکیکویوها^{۵۱۰} می‌نویسد:

مردان و زنان با هم غذایشان را نمی‌خورند. زن اجازه ندارد مردی که مشغول خوردن گوشت است و بدون شک آن را برایش نپخته است، ببیند... زن‌ها فقط در موقعیت‌های مخصوصی گوشت می‌خورند. ترکیب‌های خورشتی مانند گوشت و سبزیجات پخته‌شده... همه پخت‌وپزها به‌جز پختن گوشت

برعهده زنان است. (همراه با مردم قبل از تاریخ اکی کیویو در آفریقای شرقی، ص ۶۱)

کسانی که جدایی غذایی زن و مرد را طبق اصول پدرسالارانه پذیرفته‌اند، معتقداند که این روش را مردان بر گردن زنان نهاده‌اند و این نه تنها نمودی از جایگاه فرودست زنان است، بلکه نشانی از ترس مردان به خاطر آلوده شدن توسط زنان می‌باشد.

وبستر می‌نویسد:

ممکن است گاهی تفکیک هر دو جنس نر و ماده هنگام غذا خوردن به معنی جایگاه پایینتر زنان باشد. مردها قبل از زنها گرسنگی خود را با خوردن بهترین مواد غذایی سیر می‌کردند. در مواردی دیگر ترس از ناپاکی زنها الزام به وجود آمدن این رسم بود. منشأ آن هرچیزی که باشد، این رسم عمومی و فراگیر بوده است. (تابو، ص ۱۱۱)

پس از اینکه وبستر مشاهده کرد که گوشت غذای مردان است و آن را با استفاده از کلمات مردسالارانه توصیف کرد، درمورد بعضی از قبایل گینه نو می‌گوید که منو به ترتیبی طراحی شده که «غذاهای خوب همه برای مردان است». او به دلیل اینکه مردان، زنان را فرودست می‌دانستند، آنها را «خودخواه» و شایسته سرزنش خواند و نقص‌ها و کاستی‌هایی را اضافه بر آنچه زنان به دلیل فرودستی فیزیکی خود بر مردان تحمیل کرده‌اند، بر دوش آنان گذاشت. کورادوبوا^{۵۱۱} معتقد است زنها به این دلیل گوشت نمی‌خورند که آن را برای مردان ذخیره می‌کنند. درمورد ایلی در هند اینگونه می‌نویسد: در جشن‌ها و مراسم خاص همیشه گوشت را بین زنها قسمت می‌کنند، اما فقط به عنوان مردهای خانواده آنان. درواقع، زنان گوشت را برای شوهران و پسرانشان می‌گیرند، نه برای خودشان. این با تئوری که ادعا می‌کند گوشت جز اموال نر است، همسو می‌باشد... تقسیم کردن گوشت باعث می‌شود که از همان ابتدای زندگی آبروی مردها براساس فرهنگ بیشتر شود. حقیقت این است که مردها غذاها را فراهم نمی‌کنند و درست برعکس این موضوع صادق است. مردها کسانی‌اند که غذاها برایشان مهیا می‌شود؛ اما در خوش طعم شدن آن نقش دارند. (مردم اهل‌الور، ص ۵۸ و ۵۷)

اگر زنها وظیفه تهیه غذاها را داشته باشند و مردان کسانی باشند که

غذاها برایشان تهیه می‌شود، به نظر نمی‌آید که مردها زن‌ها را از گوشت خوردن بازدارند. درواقع، زن‌ها از طعم گوشت خوششان نمی‌آمد. گوشت در جامعه پدرسالار جز اموال و امتیاز ویژه مردان محسوب می‌شد، اما در دوره مادرسالاری، زن‌ها خودشان تصمیم می‌گرفتند که آیا گوشت بخورند یا نه و اکثراً تصمیم به نخوردنش می‌گرفتند.

طبق مشاهدات برخی از مردم‌شناسان، از میان همه رسوم ناآشنا و عجیب غریب توسط شهرنشین‌های اروپایی به مردم نخستین رسیده، هراس‌آورترین آنها غذاخوردن با یکدیگر بود. مورگان در این مورد می‌نویسد:

مردمان بومی ایروکوا بعد از آمیزش با سفیدپوستان، به تدریج و بسیار آهسته، شروع به پذیرش رسم^{۵۱۲} و رسومات زندگی ما کردند. یکی از سختی‌ها تغییر الگوی کهن و عادت کردن به خوردن غذاها در کنار هم بود. این تغییر به آهستگی رخ داد... در بین مردمان بومی ایراکوا این رسم همچنان پابرجاست. ابتدا وقتی تصمیم بر آن شد که برخلاف گذشته، زن و مرد جدا از هم خوراک می‌خوردند، آنها به‌طوری رسمی پذیرفتند که زن و مرد باهم غذا بخورند و از یک بشقاب و قاشق استفاده کنند؛ اول مرد بخورد و سپس زن و تا آخر غذا همین روند ادامه داشته باشد. (خانه‌ها و زندگی خانگی مردمان بومی آمریکا، ص ۹۹ و ۱۰۰)

بعضی از قبایل تا به امروز رسم غذا خوردن همزمان و با همدیگر زن و مرد را هنوز قبول نکرده‌اند. میر فورتس^{۵۱۳} در تحقیقش درمورد مردمان بومی آشانتی^{۵۱۴} که مثالی بارز از زنده نگه داشتن تفکیک غذایی زن و مرد است، هرچند معنای این رسم برای فورتس چندان روشن نیست، این‌طور می‌نویسد:

بارزترین خصوصیت زندگی خانگی آشانتی در تمام دهکده‌ها و یا شهرها نمایان است. وقتی شب از راه می‌رسد، می‌شود دخترها و پسرها را دید که با عجله دیگ‌های طعام را از یک طرف به طرفی دیگر می‌برند. همه می‌توانند ببینند که خوراک‌ها را به بیرون از خانه می‌برند و پس از اندک زمانی تقریباً خوراک‌هایی در همان اندازه به داخل منزل می‌برند. غذاها توسط بچه‌ها از خانه‌هایی که مادرشان ساکن است، به سمت خانه‌های پدرشان برده می‌شود؛ بنابراین هرکسی درمی‌یابد که زن و شوهر متعلق به دو گروه خانگی‌اند.

احتمالاً بچه‌ها شب‌ها با مادرانشان می‌خوابند و با پدرشان غذا می‌خورند. (مورد تحقیقی یک آشنائی در ساختار اجتماعی، ص ۶۳ و ۶۴)

بعضی از زنان نخستین در زمان غذاخوردن به «ساختمان کوچک فرعی خانه» می‌رفتند تا غذایشان را جدا از مردان بخورند. این رسم بعد از اینکه زن و شوهرها شروع به زندگی در یک خانه کردند^{۵۱۵}، آغاز شد. بعد از آن با گذر زمان که جدایی دو جنس در دستور کار قرار گرفت، برای حفظ جدایی، زنان مجبور شدند تا به خانه‌ای جداگانه بروند.

در هر صورت، هنوز شواهدی از اینکه زنان را مجبور کرده بودند یا اینکه به میل خود به «ساختمان کوچک» هنگام سرو غذا بروند، موجود نیست.

رفتن به خارج از خانه (خانه‌ای کوچک بیرون از خانه اصلی)^{۵۱۶} بیشتر در زمان عادت ماهانه و زایمان زنان رخ می‌داد. این عادت در نظام تابو هم وجود داشت تا شکارچیان از مادران جدا شوند.

تابوی عادت ماهانه و زایمان

جداکردن زنان و مردان از یکدیگر در زمان تولد فرزند پیشینه‌ای طولانی دارد. همان‌طور که پیشتر دیده‌ایم، قبل‌تر از زندگی بشری بوده است. پستاندار ماده، مکانی دنج و مناسب را می‌یابد و در زمان زایمان و پرستاری از نوزادش آنجا می‌ماند. اگر اتفاقی نری از گونه خودش به آنجا برود، با او طوری رفتار می‌کند که با هر حیوان دیگری که احتمال دارد به فرزندش آسیب بزند، برخورد می‌کند. این الگوی رفتاری ماده‌ها به دنیای نخستین بشری نیز وارد شد و آنجا دستور پی‌ریزی شده پرهیز جایگزین واکنش غریزی شد.

بریفولت می‌نویسد:

رد کردن و پس‌زدن نرها از طرف ماده‌ها نشانه یک پرهیز یکسان بین جانوران است... فقط در رده انسانی است که یک پرهیز به صورت زبانی، می‌تواند جایگاه شناخته شده‌ای داشته باشد و اگر من درست متوجه شده باشم که در گروه‌های نخستین انسانی اثرگذاری و قدرت زنان بیشتر بوده، باید این دستورات پرهیزی، اولین یا یکی از اولین‌های دستوری باشد که اجرایی شده است. (مادران، ج دوم، ص ۳۶۵)

استواری این کهن‌ترین پرهیز را می‌توان در بازماندنش تا به امروز در برخی

از مناطق دید که در آن هیچ مردی و شوهری اجازه ندارد تا به زنی که درحال زایمان است، نزدیک شود. فورچون^{۵۱۷} مثالی از این سختگیری‌ها در مورد بومیان دوبوآن^{۵۱۸} آورده است:

در هنگام تولد خود اولین و آخرین موقعی است که یک مرد در زمان تولد حاضر است. او ناچار در آنجا حضور دارد. پس از آن، حضورش در خانه‌ای که زنی درحال زایمان است، ناگزیر نیست و او را بیرون می‌کنند. (جادوگران دوبو، ص ۲۷۳)

ویژگی نادر این دستور پرهیز به‌گونه‌ای است که آن را در زمان عادت ماهانه زنان نیز به‌کار می‌برند. بریفولت به‌اختصار آن را اینطور شرح می‌دهد:

نه‌تنها در میان مردمان وحش‌خو، بلکه حتی در میان مردمانی که از نظر فرهنگی والاتر بودند هم تابوهای عادت ماهانه زنان همانند یکدیگرند و تابوهایی که مربوط به زایمان زنان است، تقریباً همان‌ها در مورد عادت ماهانه هم استفاده می‌شود. (مادران، جلد دو، ص ۳۶۶)

این روند چطور پدید آمده است؟ از نظر ما، خون عادت ماهانه کاملاً از خون زایمان متمایز است؛ اما از نظر مردمان نخستین که نسبت به خون حساس بودند، هر دو این موقعیت‌ها همانند هم بودند؛ زیرا در هر دو زنان در شرایطی خون‌آلود بودند. آنجایی که جداکردن زنان و مردان بیشتر در مدت عادت ماهانه اتفاق می‌افتاد، مردم‌شناسان به این نتیجه رسیدند که بیشتر تابوی مربوط به عادت ماهانه^{۵۱۹} بوده است. حقیقتاً این تابو در مورد زنان در هر شرایطی که خونریزی داشتند بود.

ترس بسیار زیادی از مردمان نخستین نسبت به نزدیک‌شدن و یا حتی نگاه‌کردن به زنان هنگام خونریزی، هم از محققان دیرین و هم محققان امروزی گزارش شده است. درحالی‌که مردمان وحش‌خو پاسخ‌های نامفهوم و گنگی نسبت به این سؤال داده‌اند؛ اما پاسخ‌هایشان با دلایلی که برای پرهیز از زنان که در گذشته شکار و جنگ و کشتار داده‌اند، یکی بود:

طبق گفته مردمان بومی باکا^{۵۲۰} و دیگر قبایل آفریقای جنوبی «اگر مردی زنی را در زمان عادت ماهانه‌اش لمس کند، استخوان‌هایش نرم می‌شوند و در آینده نمی‌تواند در جنگ یا ورزش‌های مردانه شرکت کند». بوشمن‌ها^{۵۲۱}

معتقداند که اگر زنی که عادت ماهانه است به مردی نگاه کند، آن مرد در همان حالت که هست، ثابت شده و به درخت تبدیل می‌شود. در گینه نو، اگر مردی زنی را در حال زایمان فرزندش ببیند، تنش باد می‌کند و بدون شک می‌میرد. مردمان بومی موات^{۵۲۲} و دادای^{۵۲۳} معتقداند که هر رابطه‌ای با زنی که عادت ماهانه است، باعث مرگ تدریجی می‌شود. مردمان ساکن جزیره مالای^{۵۲۴}، باور دارند که در صورتی که مردی پایش را روی یک قطره از خون عادت ماهانه بگذارد، در جنگ و در هر کار دیگری بدشانسی می‌آورد و راه فراری از عاقبتش ندارد.

بومیان آرنج بلادا^{۵۲۵} معتقداند که رابطه داشتن با زنی که عادت ماهانه است، مرد بودن مرد را مختل می‌کند. در استرالیا، مردمان بومی کویینزلند^{۵۲۶} معتقداند که اگر به خلوتگاه زنی که عادت ماهانه است، نزدیک شوند بدون شک می‌میرند... (همان‌جا، ص ۸۷-۳۸۶)

این توضیحات مبهم مردمان بومی بار دیگر محققان مردگرا را گمراه کرد. آنان فرض کردند که مردمان وحش‌خو با دیدن هر خونی، خصوصاً خون عادت ماهانه احساس تنفر و انزجار می‌کردند؛ اما چطور شکارچسانی که آدمخوار هم بودند، آنقدر نسبت به این مسئله حساس بودند؟ بریفلت می‌نویسد:

وقتی که یک فرد وحش‌خو انزجارش را آشکار کند، غالباً به دلیل زیر پا گذاشتن تابوست، مثل خوردن بعضی از خوراکی‌ها که درعین حال بسیار خوشمزه‌اند، اما آیین و قوانین خوردنشان را منع کرده است. این آشکارا نشان‌دهنده نفرت است. تابو علت بیزاری است نه در اثر آن... ترس از زن در حال زایمان یا دوره عادت ماهانه، درواقع «حاصل از ترس از خون در وجود مردمان بدوی است». تئوری‌ام دورکهمیم^{۵۲۷} که با پذیرش بسیاری روبه‌رو شد درمورد پیامدهای ژرف گسترده‌ای آن پرداخته است؛ اما شواهدی از آن ترس میان مردمان بدوی دیده نمی‌شود. برخلاف آن مردمان بدوی بدون آنکه مستقیماً ترس خود را از خون نشان دهند، تمایلی احساسی در مقابلش دارند. همواره خون را به‌عنوان نوشیدنی‌ای خوشمزه می‌دانند. خون انسان به‌عنوان یک نوشیدنی در مراسم آیینی و پیمان‌های^{۵۲۸} خونی وحش‌خویان همیشه نوشیده و مانند دارو مصرفش می‌کنند. به‌طورکلی شواهدی مبنی بر ترس مردمان بی‌فرهنگ از خون، یافت نشده است. (همان جا ص ۳۸۷/۳۹۹)

منشأ ترس انسان‌های وحش‌خو از خون عادت ماهانه زنان، از ترسشان از زن‌ها و زیر پا گذاشتن تابوهای آنان آغاز شده که در ابتدا مردان را از ریختن خون زنان منع کرده بودند. بریفلت طبق سخنان کینگزلی^{۵۲۹} می‌نویسد:

«خون زن باعث وحشت زیادی می‌شود». او از مردی می‌گوید که بنا به دلایلی بسیار ضعیف شده که فقط می‌توانست به‌سختی سینه‌خیز برود، فکر می‌کرد که بیماری‌اش به دلیل دیدن خون زنی است که روزی دیده بود از درخت افتاده و مرده است. فقط خون عادت ماهانه نبود که باعث ترسشان می‌شد، بلکه هر نوع خونی که از هر زنی خارج می‌شد، این حس را در وجودشان پدید می‌آورد. با یادآوری ناآگاهی مردمان وحش‌خو از روند بیولوژیکی می‌توانیم سرآغاز این واکنش را پیدا کنیم.

مردمان نخستین درمورد مرگ و زندگی اطلاعاتی نداشتند. آنها حتی

نمی‌دانستند که بچه حاصل آمیزش زن و مرد و بارداری زن است. در بین دیگر بومیان، تصور می‌شد که ماهیت بچه از نیروی جادویی زنان یا از آنچه آنان می‌خورند، به وجود می‌آید. به همین ترتیب، آنها نمی‌دانستند که مرگ به صورت طبیعی یا اتفاقی می‌تواند، رخ دهد. آنان فکر می‌کردند که مرگ نتیجه کارهای خصومت‌آمیز یک دشمن است. آنها از علت و ویژگی‌های عادت ماهانه اطلاعی نداشتند. آنطور که کِراالی مشاهده کرد «عدم آگاهی مردمان وحش‌خو از عادت ماهانه باعث شد تا آنها، آن را مانند خونریزی یک زخم بیندارند». (رز مرموز، ج اول، ص ۲۳۰-۲۳۱)

معمولاً زخم را به بعضی از حیوانات، مانند پرندگان یا مارها نسبت می‌دادند. این تغییر چهره توهمیک^{۵۲۰}، این واقعیت را پنهان می‌کرد که مردی که کنار زنی در حال خونریزی بود، مشکوک به علت آن خونریزی یا حمله به آن زن شناخته و عواقب بدی را متحمل می‌شد.

امن‌ترین راه مردان این بود که طبق آیین پرهیز، از زنی که در عادت ماهانه‌اش به سر می‌برد یا از آن سخت‌گیرانه‌تر، از زنی که در حال زایمان بود، دوری کنند تا اگر نوزاد بعد از تولد می‌مرد، آنان مسئول نباشند. بااینکه آیین پرهیز توسط زنان وضع شد تا بیشتر آسوده باشند، اما برای مردانی هم که از این آیین پیروی و در زمانه‌ای خاص عادت ماهانه و زایمان از زنان دوری می‌کردند و حافظ امنیت بودند. به دلیل اینکه خون زنها تابو بود، آلوده شدن به آن خون هم نشانه‌ای از وضعیت تابو بود. بریفولت می‌گوید:

«خون تنها مورد تابوهای مختلف نبود اما "علامت خون"^{۵۲۱} سمبلی فراگیر و نشانی از تابو بود.» (مادران، ج دوم، ص ۴۱۲)

در گذر زمان، خاک قرمز را مانند جایگزینی برای خون استفاده می‌کردند. طبق سخنان اسپنسر^{۵۲۲} و گیلن^{۵۲۳}، خاک قرمز که در قسمت‌های مختلف استرالیا یافت شده، به گفته بومیان به دلیل خونی است که در زمانهای گذشته از واژن زنان ریخته، پدیدار شده است که آن را به اسم Alcheringa می‌خوانند.

بریفولت در این مورد می‌گوید: مردمان بومی سیاه‌پوست استرالیا، روی سنگ‌ها و دیرک‌های^{۵۲۴} مقدسشان خون خودشان را می‌ریختند و سپس خود

و churingas خود را با گل قرمز (خاک قرمز) رنگ می‌کردند. آنها بعد از اجرای آیین اینتی شیوما^{۵۳۵} خود را به رنگ قرمز در می‌آوردند. به علاوه، داوطلبانه اطلاعات مهمی را به شما می‌دهند که این رنگ قرمز، واقعاً از خون عادت ماهانه زنان است. مردمان بومی بوش منها و هانتاتها^{۵۳۶} مانند مردمان بومی استرالیا رنگ قرمز مراسم‌ها خود را به خون عادت ماهانه زنان نسبت می‌دهند. (همان‌جا، ص ۴۱۶-۱۷)

خاک قرمز مانند جایگزینی برای خون تقریباً در تمام مناطق بدوی دنیا استفاده می‌شود. چاپل و کن می‌نویسند:

نلیست مردمی که خاک قرمز را استفاده می‌کنند، در حقیقت شامل تمام قبایل دنیا می‌باشد.» (اصول مردم‌شناسی، ص ۵۹۷)

باستانشناسان در تحقیقات خود فسیل‌هایی را یافتند که بر روی آنان این گل مالیده شده بود. هوکارت^{۵۳۷} می‌گوید: «در دوران اوریناکی‌ها^{۵۳۸} این خاک را بر اجساد مردگان می‌پاشیدند و گاهی آنقدر زیاد که جسد پاریلند^{۵۳۹} به نام «بانوی سرخ پاویلند»^{۵۴۰} شناخته شده است.» (پیشرفت انسان، ص ۱۴۳) حتی در مرگ هم علامت خون زنان را مانند تابو دست‌نزدنی^{۵۴۱} علامت‌گذاری می‌کرد.

وقتی زن وحش‌خو خودش یا نوزادش را قرمز می‌کرد، این به معنای عمومی پرهیز بود. مثال‌های زیر از اطلاعات بریفولت است:

شرایط زنان در حالت تابو، با رنگ‌آمیزی آنان به رنگ سرخ هویدا بود. به همین خاطر در طایفه دییری^{۵۴۲} و دیگر طوایف استرالیا، زنها در دوران عادت ماهانه، دور دهانشان را با رنگ قرمز علامت‌گذاری می‌کردند. در قبیله ویکتوریا زنها در این دوران از کمر به بالا خودشان را به رنگ قرمز درمی‌آوردند. در ایل تاپویا^{۵۴۳} برزیل رنگ سرخ به خود می‌مالیدند. در بعضی از مناطق گلدکوست^{۵۴۴} هنگام عادت ماهانه خود را سرخ می‌کردند. زنان کافر در دوران بارداری، خود را با گل قرمز رنگ می‌کردند. در هندوستان وضعیت زنان با بستن دستمال‌گردنی که لکه خون عادت ماهانه داشت، مشخص می‌شد... مادران سرخ‌پوست تلینکیت^{۵۴۵} برای اینکه بچه‌هایشان را از نفوذ شیطان به آنها دور کنند، به بینیشان رنگ سرخ می‌مالیدند. (مادران، جلد دوم، ص ۴۱۴ و ۴۱۵)

بعدها رنگ قرمز که به عنوان نشانی از تابو بود، کاربردش گسترش یافته و فراتر از زنان و کودکان رفت و معنایی هرچیزی را که ممنوع یا خطرناک است، به خود گرفت. از بین مردم و اشیایی که تابو بودند و با رنگ قرمز یا خون آغشته می‌شدند، می‌توان به اجساد مرده‌ها، قاتلان انسان، فرمانده‌های جنگ، عروس‌ها، درختان مقدس و سنگ‌ها اشاره کرد. امروزه رنگ قرمز هم نماد خطر است.

جداکردن مردان از زنان در زمان وضع حمل، بسیار طولانی‌تر از زمان عادت ماهانه آنها بود و بیشتر به جدایی آنان بعد از شکار یا جنگ شبیه بود. کralی مختصراً این دو دوره سخت‌گیرانه تابو را به این شکل توصیف می‌کند: این دو تابو مرتبط با «مردان در جنگ و زنان در زایمان» بود. (گل رز مرموز، ج اول، ص ۸۵)

حتی بعد از اینکه زندگی زناشویی کاملاً جا افتاد، زنان برای زایمانشان خانه‌ای که با همسرشان در آن زندگی می‌کردند را ترک می‌کردند و به خانه‌ای کوچک یا کلبه‌ای بیرون از منطقه خانه همیشگی‌شان می‌رفتند و تا به دنیا آمدن بچه، آنجا می‌ماندند و با کمک دیگر زنان از کودک نگهداری می‌کردند. وبستر مثالی در این زمینه آورده است:

زن قهرمانی که فرزندی را متولد کرده است در خانه کوچک و مخصوصی که دیگر زنان همراهش برایش ساخته‌اند، زندگی می‌کند. در این حالت زن و خانه مخصوصش، هر دو مقدس هستند. مردها اجازه ندارند زن را در حال زایمان ببینند تا زمانی که بند ناف از فرزندش جدا شود؛ در غیر این صورت آنان ضعیف می‌شوند و اگر به جنگ بروند، کشته خواهند شد... هیچ‌وقت مادرها در هورن^{۵۴۶} یا ایروکوا، در خانه خود زایمان نمی‌کنند. آنها همیشه برای زایمان به خانه‌ای کوچک، بیرون دهکده می‌روند و مدتی را انفرادی می‌گذرانند که این زمان برای فرزند اول چهل روز است. (تابو، ص ۷۳-۷۵)

جداکردن زنان، هنگام زایمان و عادت ماهانه خیلی بیشتر از جدا کردنشان برای جنگ و شکار، باعث سوءبرداشت شده است. در هر دو مورد مردم‌شناسان متصور شده‌اند که مردها این اصول را پایه‌ریزی کرده‌اند تا زنان را از خود دور نگهدارند تا زن‌ها آلوده نشوند. آنان باور داشتند که بزرگ‌ترین بدبختی‌ها مرتبط با زن‌ها در ایام عادت ماهانه‌شان بود؛ زیرا

خونشان مردها را آلوده می‌کرد.

این تز «زن آلوده کننده»^{۵۴۷} در علم مردم‌شناسی قرن بیستم بسیار رایج بود. حتی مردم‌شناسان زن هم از همین کلمات در همایش‌هایشان استفاده می‌کردند و پیشنهاد داده‌اند که این خون ناپاک منشأ فرودستی اجتماعی زنان است.

این تز، برگرفته‌شده از واژهٔ تابو، به معنی ناپاک، آلوده و آلوده‌کننده است. با این وجود، کلمهٔ تابو، معنی خلاف این کلمات را نیز دارد، مانند پاک و مقدس و گرامی. با وجود این معانی مختلف و متضاد، اگر بگوییم خونریزی زنان در ایام عادت ماهانه یا زایمان آلوده‌کننده است، مانند این است که بگوییم خونی که از شکارکردن حیوانات سرازیر می‌شود و یا خون‌نوشی آدم‌خواران پاک است.

به علاوه، اساساً کلمهٔ تابو مفهوم «ممنوع»^{۵۴۸} و «غیرقابل دست زدن»^{۵۴۹} را داشت و در صورتی که زیر پا گذاشتن قوانین تابو، خطرات زیادی رخ می‌داد. بچه‌ها در زمان‌هایی خاص، مثل تابو شناخته می‌شدند و بیشتر دست‌نیافتنی بودند و زنان، اگر قوانین پرهیز از آنها را زیر پا می‌گذاشتند، از آن هم خطرناک‌تر

بودند. همان‌طور که بریفولت می‌گوید:

مردان نخستین از داشتن هرچیزی که با تابو سروکار دارد، می‌هراسند. درست همان‌قدر که کسی از راندن ماشین پربار پدردسر می‌ترسد. انگیزهٔ بازدارنده ترس از عواقبش است. تنها چیز نامفهومی که مرد نخستین در مورد تابو احساس می‌کند، عدم آگاهی او در مورد منشأ حقیقی خطر و چگونگی شکلی است که ممکن است عواقب ترسناک به خود بگیرد و همان ناآگاهی علت اصلی و نیرومندی در افزایش دامنهٔ ترس اوست. (مادران، ص ۳۶۲)

در دوران وحش‌خویی، شکارچیان و گوشت‌خواران نماد جنس آلوده‌کننده بودند نه مادران؛ چنانچه آیین پاک‌سازی که مجبور به انجامشان بودند، این را اثبات می‌کند. بعد از جایگزینی پدرسالاری به جای مادرسالاری، این رویه برعکس شد. برای توجیه فرودستی زنان که در تاریخ بشر، تمام سرزنش‌ها، خصوصاً به خون آلوده‌کنندهٔ آنان، به ویژگی‌های زیست‌شناسانه‌شان روانه شد. مثال‌های زیر این تصویر واژگون فرهنگ پدرسالار را از مردان پاک و

زنان ناپاک نشان می‌دهد.

کِراالی در مورد قوانین کهن پدرسالارانه هندو به نام مانو^{۵۵۰}، را شرح می‌دهد: «خرد، انرژی، قدرت، حق و نشاط مردی که به زنی که عادت ماهانه است، نزدیک می‌شود، ناگهان از بین می‌رود.» کِراالی می‌گوید این دیدگاه را در ترانه هولاک الیس^{۵۵۱} به وضوح می‌توانیم ببینیم:

آهای! زنی که در ایام عادت ماهانه خود هستی، تو شیطانی هستی که همه دنیا باید از تو دوری کنند. (گل رز مرموز، ج ۱، ص ۷۷)

بریفولت دستور یکی از خدایان هندو، به اسم ویشنو^{۵۵۲} را اینطور بازگو می‌کند:

«اگر زنی در ایام عادت ماهانه خود یک آریایی را لمس کند، باید شلاق بخورد» و همینطور در پارس باستان، در کتب مذهبی زرتشتی آمده که «فقط نگاه یک زن در ایام عادت ماهانه‌اش آلوده‌کننده شناخته می‌شود، به هرچیزی که افتاده باشد، مانند اهریمنی خطرناک، اهریمن خونریزی ماهیانه است که اگر دیگر اهریمن‌ها نتوانند با یک نگاه چیزی را از بین ببرند، اهریمن خونریزی ماهانه می‌تواند با یک نگاه این کار را انجام دهد.» و همینطور در نوشته‌های عهد عتیق آمده است:

اگر از زنی چیزی خارج شود و آن چیز خون باشد، باید به مدت هفت روز از بقیه جدا شود و هرکس او را لمس کند، تا شب ناپاک خواهد بود و اگر تا زمان جدایی در جایی دراز بکشد یا روی چیزی بنشیند، آن چیز ناپاک خواهد شد. اگر مردی به محل خواب او دست بزند، باید لباسش و خود را هم نیز بشوید و تا شب ناپاک خواهد ماند... کشیش برای ناپاکی او، از خدا طلب بخشش خواهد کرد. در عربستان هم همینطور بود و زنی را که عادت ماهانه بود، در خانه‌ای کوچک و مخصوص، به تنهایی جای می‌دادند. (مادران، جلد دو، ص ۳۷۵ و ۳۷۶)

بنابراین، زنی که قبلاً ممنوعه بود، ناپاک تلقی شد و از اربابان و سروران مرد جامعه، شلاق می‌خورد؛ زیرا مردان را آلوده کرده بود. طبق قانون پدرسالارانه؛ زن‌ها از مجازات سختی که در دوران مادرسالارانه ناشناخته بود، رنج می‌بردند. درحالی‌که از زنی که قبل‌ترها ممنوعه بود، هم‌جنسانش دور او جمع شده و از او محافظت و وسایل راحتی‌اش را فراهم می‌کردند.

از زن ناپاک، حتی هم‌جنس‌انش هم حمایت نمی‌کردند و از او فاصله می‌گرفتند. گزارش‌هایی موجود است که می‌گوید زنان در هوای طوفانی و برفی می‌گریختند تا فرزندشان را به‌تنهایی به دنیا بیاوردند و حتی قبل‌تر هم دیده شده بود که آنها به‌تنهایی در هوای آزاد و بدون مأمن یا کلبه، وضع حمل می‌کردند. مثال‌هایی در این زمینه از بریفولت آمده است:

در بخارا بعد از زایمان، زنان به‌مدت چهل روز ناپاک محسوب می‌شوند «تا زمانی‌که ناپاک باشند جرأت دعا به درگاه خدا را نیز ندارند.» در قفقاز، بین مردم چوسورس^{۵۵۳}، در اطراف دهکده، کلبه‌ای از جنس سنگ و گاه ساخته شده که زن‌ها و دخترها در دورهٔ عادت ماهانهٔ خود، دو روز را آنجا می‌گذرانند. او قدیمی‌ترین لباس‌هایش را می‌پوشد و غذایش را در جایی دور از کلبه برایش می‌آورند و رها می‌کنند.

دیگر زنان برای زایمانشان، مأمنی با فاصلهٔ دو یا سه ورست^{۵۵۴} (هر ورست حدود یک کیلومتر) می‌سازند و زن زائو، بدون کمک و تنها روی گاه فرزندش را به دنیا می‌آورد. زنان دیگر برایش خوراکی می‌آورند و بیرون کلبهٔ مخصوص او می‌گذارند و حتی کلامی با او صحبت نمی‌کنند. بعد از زایمان تمام وسایل داخل کلبه و خود کلبه را می‌سوزانند. این رسوم در تمام قفقاز فراگیر است.

زنان قرقیزی نیز همواره روی تختی از گاه زایمان می‌کردند. در روسیه بعد از زایمان، ناپاک تلقی می‌شوند و هیچ‌کس اجازهٔ مراوده با آنان را ندارد تا زمانی‌که کشیشی او را از ناپاکی رهایی بخشد. در اسمولنسک^{۵۵۵} او در یک کلبه یا انباری دور از خانه‌اش زایمان می‌کند. در سربیا^{۵۵۶}، بدون توجه به آب‌وهوا، زایمان در بیرون از خانه انجام می‌شود. وقتی که زن نشانه‌های زایمان را احساس می‌کند، در سکوت و به‌آرامی آنجا را ترک می‌کند تا خانه را ناپاک نکند، بعد از پیمودن دورهٔ جدایی پس از زایمان، به همراه نوزادش برمی‌گردد. (همان‌جا، ص ۳۷۴ و ۳۷۵)

در این شرایط، زنی خوشبخت بود که می‌توانست به حیوانات اهلی خانگی که از دارایی‌های ارزشمند مرد بود، پناه ببرد؛ زیرا آنان در اصطبل‌های گرم برای محفوظ‌ماندن از شرایط آب‌وهوایی نگهداری می‌شدند. در آن محل، زن می‌توانست روی گاه دراز بکشد و زایمان کند. گوسفندان و اسبان و

گاوها به او راحتی را که هموعانش دریغ کرده بودند، می‌دادند. گفته شده که حضرت مریم^{۵۵۷} هم که معروف‌ترین مادر است، به همین روش زایمان کرده است.

یکی از برجسته‌ترین خصوصیات جامعهٔ برابری و مساوات مدارسالار، دفاع مردان از جنس زن بود. حقیقتاً آنها آنقدر از تابوها و قوانین پرهیز که زنان وضع کرده بودند، اطاعت می‌کردند و مدت‌زمان جدایی‌شان آنقدر طولانی بود که اطلاعات مرد نخستین از کار و فعالیت‌های روزانهٔ زنان بسیار اندک بود.

بعضی از مردم‌شناسان از این که بیشتر محققان مرد بوده‌اند و اطلاعات به‌دست‌آمده از زبان مردان وحش‌خو است که چیز زیادی از کار و فعالیت‌های روزانل زنان نمی‌دانستند، افسوس خورده‌اند. بسیاری از مدارک باارزش به‌دلیل اینکه تعداد مردم‌شناسان زن کم بوده و دیر به این رشته وارد شده‌اند، از بین رفته است. همین کمبود اطلاعات راجع‌به زنان وحش‌خو، اشتباه‌های مردم‌شناسانی که باورهای پدرسالارانه نوین داشتند را بیشتر کرده است. چشم‌گیرترین اشتباه، اصرار سر هنری مین^{۵۵۸} و وسترمارک^{۵۵۹} و دیگران بود که می‌گفتند زنان و فرزندان برای زندگی محتاج پدر خانواده‌اند. آنان قادر به درک این موضوع نبودند که در دورهٔ خاندان مادری^{۵۶۰} که مردها به شکار و جنگ می‌رفتند، همان‌طور که گذشتهٔ کاری آنان نشان می‌دهد، این زن‌ها بودند که نیازهای زندگی همه را برآورده می‌کردند^{۵۶۱}

فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخستین

تولید^{۵۶۲} و باروری^{۵۶۳} مانند دو ستون هستند که تمامی جوامع بشری بر آنها استوار شده است. انسان‌ها با انجام کارهای سخت، نیازهای زندگی‌شان را برآورده کرده‌اند و از راه تولیدمثل زندگی جدیدی ساختند. باین حال، فقط یکی از این دو، منحصراً از فعالیت‌های انسانی است. تولیدمثل فرایندی طبیعی مشترک بین انسان و حیوان است؛ اما تولید تنها دستاوردی است که منحصراً از آن انسان می‌باشد؛ بنابراین ساخت و کاربرد وسایل، جامعه انسانی را از حیوانی تفکیک می‌کند.

بعضی اوقات ایراد گرفته‌اند که نخستی‌ها هم مانند انسان‌ها توانایی تولید ابزار و استفاده از آنها را داشته‌اند. ممکن است یک نخستی شاخه درختی را بردارد و برگهایش را بکند و از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای گرفتن حشرهای که زیر سنگ است، استفاده کند. این حیوانات اگر در اسارت و تحت نظر انسان باشند، می‌توانند بسیار باهوش باشند، آنها گاهی چوب‌ها را با هم جمع می‌کنند تا دسترسی به آنها راحت‌تر باشد و یا جعبه‌ها را روی هم می‌گذرانند تا برای رسیدن به غذا، از آنها بالا روند؛ اما اینها فقط کارهایی اتفاقی و گه‌گاهی است. وجود آنها وابسته به یادگیریشان نیست. برعکس، انسان‌ها به‌جز کار نظام‌یافته، راهی برای زنده‌ماندن ندارند.

به‌علاوه، انسان‌ها در طی روند کار تولیدی‌شان، نیازهای جدیدی را به وجود می‌آورند که فراتر از نیازهای بیولوژیکی حیوانات است؛ از سنگی خردشده^{۵۶۴} و چوب‌دستی مخصوص کندن زمین^{۵۶۵} تا هواپیما جت و سفینه فضایی. تاریخچه تولیدات انسان براساس نیازهای جدیدش و فناوری برای برآوردنشان پیوسته ادامه داشته است. گوردن چایلد^{۵۶۶} به این صورت جامعه را توصیف می‌کند

«نظامی بنا شده براساس همکاری، برای تولید وسایل، برای برآورده کردن نیازهای خود و خلق نیازهای جدید است.» (چه اتفاقی در تاریخ افتاد، ص ۱۷)

در باور عموم اینطور به نظر می‌آید که چون مردان تولیدکننده‌های اصلی جامعه جدیداند، پس همیشه همینطور بوده است. درحقیقت در زمانهای دور و قبل‌تر از تمدن^{۵۶۷}، درست خلاف این موضوع وجود داشت. قسمت

بیشتر کارها بر عهده زنان بود. طبق سخنان، یکی از مردمان بومی کرنا^{۵۶۸} در استرالیا، کار مردها شمار ماهی‌گیری و جنگ و نشستن بود و کار زنها «انجام همه کارهای دیگر»^{۵۶۹} بیاید مفهوم «همه کارهای دیگر» را بررسی کنیم.

مدیریت آذوقه غذایی

بزرگ‌ترین دغدغه هر جامعه، پیدا کردن غذاست. هیچ پیشرفتی در هیچ جامعه‌ای اتفاق نمی‌افتد تا زمانی که مردمانش خوراک داشته باشند. به علاوه، درحالی که حیوانات می‌توانند زندگی خود را روزانه بگذرانند، اگر انسان‌ها می‌خواهند پیشرفت کنند، باید بر غذایشان مدیریت^{۵۷۰} داشته باشند. مدیریت خوراک به این معنی است که اگر فرد برای امروزش خوراک کافی داشت، ته‌مانده‌های هم برای فردایش بگذارد و بتواند خوراک‌هایش را از خراب شدن حفظ کند تا در آینده از آنها استفاده کند.

طبق این دیدگاه، تاریخ بشر را به دو مرحله می‌توانیم تقسیم کنیم: دوره گردآوری خوراک^{۵۷۱} که بیشتر از صدها هزار سال طول کشید و دوره تولید خوراک^{۵۷۲} که حدود هشت هزار سال قبل با کشاورزی دام‌پروری شروع شد و بستر شهرنشینی را فراهم کرد. در بین این دو مرحله، مرحله انتقالی^{۵۷۳} کشت باغهای کوچک^{۵۷۴} یا پالیزکاری^{۵۷۵} بود. از ابتدا، تاریخچه پیوسته‌های از کار زنان در تولید و تهیه آذوقه می‌یابیم که منشأ پیدایش غذاهای تازه و دانشی مناسب درمورد چگونگی نگهداری از آن به دست آورده‌اند. وسیله نخستین برای انجام این کار، چوب زمین‌کنی بود، چوبی بلند با نوک‌تیز که زن‌ها با استفاده از آن ریشه‌ها و سبزیجات را از خاک بیرون می‌آوردند. اینچوب هنوز هم در برخی از جاهای دنیا به‌جای مانده است و مانند بچهای از زنان جدانشدنی است. آبادینشینان سفیدپوست و سرخ‌پوستان شوشون^{۵۷۶} در نوادا^{۵۷۷} و ویومینگ^{۵۷۸} به نام «زمین‌کن‌ها»^{۵۷۹} معروف‌اند؛ زیرا آنها تا به امروز هم از همان روش قدیمی برای کندن زمین استفاده می‌کنند.

به جز مناطق اندکی در جهان، اکثر منابع غذایی معتبر از گیاهان تشکیل می‌شدند تا جانواران. الکساندر گلدن وایرز^{۵۸۰} می‌نویسد:

در همه‌جا، معاش این قسمت از خانه حاصل تلاش‌های مستمرتر و دائمیتر

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنان خانداندار است تا با تلاش‌های شوهر شکارچی پرتله زن او یا پسرش. درحقیقت، تمام مردمان نخستین با این دیدگاه آشنایی دارند که مرد خانواده بعد تلاش کم یا زیاد برای یافتن شکار، گاه با دست خالی، درحالی‌که گرسنه و در انتظار خوراک است، به خانه برگردد. در چنین شرایطی، ذخیره سبزی‌های خانواده باید علاوه بر عضوهای دیگر خانواده، نیازهای او را نیز برآورده سازد. (مردم‌شناسی، ص ۱۰۱)

درنهایت، زنان با انجام کارهای زمین‌کنی، توانستند هنر شخم‌زدن را بیاموزند. فریزر این پروسه را در بین بومیان استرالیا اینطور توصیف می‌کند: و باز هم در بین مردمان بومی استرالیای غربی، زنان را مسئول درآوردن ریشه گیاهان از زمین می‌دانند. به همین منظور، زن‌ها چوب بلند و نوک‌تیزی را در دست راست خود می‌گیرند و با فشار و محکم به زمین فرومی‌برند، آن را تکان می‌دهند تا خاک زمین نرم شود، سپس با انگشتان دست چپ خاک را چنگ می‌زنند و آن را بیرون میریزند و با همین روش، آنها خیلی سریع زمین را شخم می‌زنند؛ اما کار انجام‌شده در مقایسه با نتیجه خوراک به‌دست‌آمده، سخت و طاقت‌فرسا است؛ مثلاً برای به‌دست‌آوردن یک سیب‌زمینی هندی^{۵۸۱}، باید نیم اینچ عرض و به طول یک فوت، چاله‌ای به بزرگی یک فوت مربع و به عمق دو فوت بکنند^{۵۸۲}، پس بخش چشم‌گیری از وقت زنان و کودکان بابت همین کار می‌گذرد...

در زمین‌های حاصل‌خیز که سیب‌زمینی‌ها به فراوانی می‌رویند، گاهی زمین را پر از سوراخ می‌بینیم که حاصل جست‌وجوی زنان برای یافتن ریشه‌های خوراکی است. در بین مردم بومی ویکتوریای مرکزی^{۵۸۳}، مردم از وسیله‌ای به نام دیرکی برای بیرون‌آوردن ریشه‌ها استفاده می‌کنند که به طول هفت تا هشت فوت است و در آتش سفت شده و نوک‌تیزی دارد. از آن هم به‌عنوان سلاح دفاع یا حمله در جنگ و هم برای کندن زمین^{۵۸۴} استفاده می‌کنند. در بین این رسوم، شاید بتوانیم بعضی از مراحل را که انسان به سمت کشت نظام یافته گیاهان طی کرده، بیابیم. در بیشتر مناطق، حاصل‌خیزکردن خاک و بیشترشدن برداشت ریشه‌ها یا گیاهان، حاصل‌کندن زمین برای پیدا کردن ریشه‌ها بوده است. به‌علاوه، بآوردن دانه‌ها بر روی زمین که زنان آنها را با ابزار زمین‌کنی خود بیرون آورده بودند، به همان نتیجه کمک خواهد کرد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بدون شک، طی مرحله باد دادن دانه‌ها، درست مانند آماده‌کردنشان برای خوردن، تعداد زیادی از دانه‌ها پراکنده می‌شوند، با باد به حرکت درآمده و روی خاک زیرو رو شده می‌افتند و به‌ثمر می‌نشینند؛ بنابراین زن وحش‌خو برای همه افراد گروه آینده بهتر و ذخیره غذایی بیشتری را مهیا می‌کند... (شاخه زرین، بخش یکم، ص ۱۲۶-۱۲۹)

در طی کار آنها، نه‌تنها تعداد گیاهان افزوده شد، بلکه کیفیت گیاهان نیز بالاتر رفت و گونه‌های جدید و بهتر به وجود آمدند. چاپل و کن اشاره به شلغم می‌کنند که «گیاهان گوناگونی مانند کلم، کلم بروکلی، کلم بروکسل و کاهو را به وجود آورد.» و «مردم در ملانزی توانستند تا سیب‌زمینی هندی را به اندازه شش فوت طول و قطر یک فوت یا بیشتر پرورش دهند؛ اما آن ریشه کوچکی که مردمان بومی استرالیا از زمین بیرون می‌آوردند، به اندازه یک سیگار بود.» (اصول مردم‌شناسی، ص ۷۵ و ۱۷۴)

طبق گفته اوتیس تافتن میسن^{۵۸۵}، خیلی قبلتر از آنکه کاشفان و جست‌وجوگران^{۵۸۶} درمورد زنان چیزی بنویسند، زنان در آمریکا، آفریقا و هند-اقیانوس آرام به کشاورزی مشغول بودند و طرز کار چوب‌زمینکی، کج بیل^{۵۸۷} و حتی گاواهن^{۵۸۸} را یاد گرفته بودند. (سهم زن در فرهنگ نخستین، ص ۲۴ و ۲۵)

گوردن چاپل می‌گوید: «تک‌تک غذاهای گیاهی با هر ارزشی، توسط مردمان بربر کشف شده‌اند.» برای مثال گندم، جو، برنج، ارزن، ذرت، سیب‌زمینی هندی، مانیوک^{۵۸۹}، کدو^{۵۹۰} و دیگر گیاهانی را که جز غلات نیستند، می‌توان نام برد. او می‌گوید:

برای ثمردهی این تغییر اساسی نوسنگی «مردان یا بهتر است بگوییم زنان، نه‌تنها موظف بودند تا گیاهان مناسب و روش‌های مناسب پرورششان را پیدا کنند، بلکه باید ابزارهای مخصوص کشاورزی و برداشت محصول و ذخیره‌سازی آن و تبدیل کردن به خوراک را نیز خلق کنند.» (در تاریخ چه اتفاقی افتاد، ص ۵۶-۵۸)

تعجب‌آور نیست که مردان زنان را مانند کسانی که نیروی جادویی در پرورش گیاهان و تهیه خوراک و پرورش کودک دارند، می‌پنداشتند. کرای چگونگی توضیح این مسئله را توسط سرخ‌پوستان اورینوکو^{۵۹۱} به یک گروه

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

دینی اروپایی شرح می‌دهد:

وقتی که زن‌ها ذرت می‌کارند، از هر ساقه، دو تا سه خوشه می‌روید؛ وقتی مانیوک می‌کارند، گیاه دو یا سه سبده ریشه خوراکی می‌دهد؛ پس همه چیز چندین برابر می‌شود، اما چرا؟ زیرا این زن‌ها هستند که می‌دانند چطور فرزندان را به دنیا بیاورند و پرورش دهند، چطور ذرت بکارند تا آن گیاه بروید و پرورش یابد. پس بگذارید این کار را آنان انجام دهند. ما به اندازه آنان علم این کار را نداریم. (گل رز مرموز، ج اول، ص ۶۲)

افزون بر پرورش گیاهان، زن‌ها به جمع‌آوری نوزاد حشرات^{۵۹۲}، مارمولک، نرمتنان و حیوانات کوچک‌تر، مثل خرگوش صحرائی، حیوانات کیسه‌دار، پرنده‌ها و بچه‌های گونه‌های مختلف حیوانات می‌پرداختند. زن‌ها از آنان محافظت و نگهداری کرده، به آنها غذا می‌دادند و همان‌طور که از حیواناتی که مردان از شکار زنده آورده بودند، نگهداری می‌کردند.

همین مراقبت و نگهداری زنان از حیوانات پایه‌های اولیه تجربه اهلی کردن حیوانات و خانگی‌کردنشان را فراهم کرد. محققان بارها زنی را دیده‌اند که با یک سینه خود، نوزاد خود و با دیگری توله‌سگ یا بچه حیوان دیگری را شیر می‌دهد. خصوصیات منحصر به فرد هر حیوان بررسی می‌شد و آن دسته از حیوانات که بزرگ‌کردنشان برای انسان خطرناک بود، در قفس نگهداری می‌شدند. میسون^{۵۹۳} در این مورد اینطور می‌نویسد:

حالا، اهلی کردن و خانگی کردن حیوانات فقط برای بچه حیوانات بی‌پناه شروع می‌شود. شکارچیان بچه گری، بزغاله، بره یا گوساله را به خانه می‌آورند. مادر و کودک به او خوراک می‌دهند و نوازشش می‌کنند و حتی مادر از سینه خود به او شیر می‌دهد. درمورد اهلی کردن و اسیر کردن حیوانات وحشی گزارش‌هایی به دست آمده است. اسکیموها و سرخ‌پوستان در جنوب، بچه روباه نقره‌ای را می‌گیرند و زن‌ها به او غذا می‌دهند تا زمانی مناسب برای کندن پوستش برسد.

مردم پوئبلو^{۵۹۴} عقاب‌ها و بازها را می‌گرفتند و زن‌ها به آنها خوراک می‌دادند تا از بال‌ها و پرهایشان استفاده کنند. در گینه، انواع پرندگان به خاطر پره‌های درخشانشان نگهداری می‌شوند. حیوانات خانگی بزرگ، از زمانهای بسیار دور زادگاه و زیست بوم خود را ترک کرده‌اند که هیچ کس

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

خانه بومی آنها را نمیداند، زنان با آن دسته از حیوانات که شیرده و پشم و پوست داشتند، بیشتر وابسته بودند. (سهم زن، ص ۱۵۱)

کنترل و مدیریت منابع غذایی، کلنچار با بچه‌های حیوانات را در پی‌داشت تا رشد و تولیدمثل کنند و بیشتر شوند. بعضی از حیوانات و پرندگان هرگز برای خوراک استفاده نمی‌شدند و بعضی از آنها فقط در زمان و موقعیت‌های خاصی به کار می‌رفتند.

این نوع نگهداری از حیوانات که مستلزم مهارکردن و بازداشت^{۵۹۵} بود، باعث خانگی‌کردنشان شد. در صورتی که یک جنبه از کارهای زنان، کندن زمین (کشت زمین) با ابزار زمینکنی به راه کشاورزی می‌انجامید. جنبه دیگر فعالیتشان مربوط به خانگی‌کردن دامها بود. تلفیق این فنون^{۵۹۶} باعث شد که انسان از دوره وحش‌خویی^{۵۹۷} به بربریت^{۵۹۸} و از آن به تمدن و شهرنشینی^{۵۹۹} برسد.

بعدتر، مردان آنچه زنان پرورش داده بودند را به دست گرفته و کشاورزان و دامپروران اصلی شدند. زنان برای حفظ و نگهداری مجبور به اختراع یک سری از فنون و وسایل شدند تا از ازبین‌رفتن خوراکشان جلوگیری کنند. میسون در مورد چگونگی به وجود آمدن صنعت چندکاره زنان براساس این نیاز، اینطور شرح می‌دهد:

هر کجا که قبایلی از انسان قدم گذاشته باشد، آنها به تدریج آن دسته از فرآورده‌های اساسی را که می‌توانست مایه اصلی پشتگرمی آنان باشد، مییافتند. در پلینیزیا این فرآورده گیاه گوشفیل^{۶۰۰} و میوه درخت نان^{۶۰۱}، در آفریقا درخت نخل^{۶۰۲} و تاپیوکا^{۶۰۳} ارزن و سیب‌زمینی هندی، در آسیا برنج، در اروپا غلات و در آمریکا ذرت و سیب‌زمینی و در بعضی جاها میوه بلوط یا بال برندگان^{۶۰۴} است. همه زندگی صنعتی متنوع زن‌ها براساس این فرآورده‌های اساسی ساخته شده است. از اولین سفر با پای پیاده، برای تهیه مواد خام تا وقتی که طعام حاضر شده و آماده خوردن است، تعداد زیادی از فنون و دادوستدها است که به هم متصل می‌شوند و از محیط اطراف^{۶۰۵} متولد می‌شوند. (همان‌جا، ص ۱۵)

در بین این نیازها، نیاز به ظروفی برای حمل خوراک، آشپزی، سرو و ذخیره خوراک و نوشیدنی‌ها دیده می‌شود. متناسب با محیط اطرافشان این ظروف

از چوب پوست درخت ریشه‌های گیاهان و دیگر چیزها ساخته می‌شد. تا روزی که زن‌ها یاد گرفتند از خاک رس ظرف بسازند و در آتش آنها را سفت و سخت کنند. حتی کشف کاربرد آتش نیز به تلاش زنان وابسته بود. از وقتی که اولین ابزار زمینکنی توسط زنان ساخته شد و نوکتیزش در آتش سفت و سخت شد، در استفاده از آتش پیشرفت پیوسته‌ای داشته‌اند.

استفاده از آتش در آشپزی و صنعت

تمام حیوانات از آتش می‌هراسند و از آن فرار می‌کنند؛ حتی بوی دود هم باعث گریختنشان می‌شود. انسان قادر است از آتش بهره بگیرد و آن را مهار کند. طبق آنچه چایلد گفته این دستاورد نماد چشم‌گیری در جدایی بین حیوان و انسان است و اینطور این موفقیت را شرح می‌دهد:

در رامکردن آتش، انسان تمایل داشت تا نیروی فیزیکی زورمند و تغییر شیمیایی بزرگی را کنترل کند. این اولین بار بود که یکی از مخلوقات طبیعت سعی داشت تا یکی از نیروهای بزرگ طبیعت را راهبری کند. باید این توانورزی بر مهارکننده واکنشی برانگیزد. وقتی شاخ‌های خشک را به ذغال نیم‌سوزی اضافه می‌کرد، تغییر شاخه به خاکستر و دود باید مغز ناپورده او را برانگیزاند... انسان در روشن کردن و کم کردن آتش، در جابه‌جایی، حمل، استفاده از آن، رفتاری متمایز از رفتار جانوران از خود نشان داد. او نشان می‌داد که انسان است و خودش را می‌ساخت. (انسان خودش را می‌سازد، ص ۴۶)

طبق نوشته ای ام هورکارت^{۶۰۶}، دستاویز شدن به برخی از اتفاقات شگوندار^{۶۰۷} مثل دو شاخه که به وسیله باد به هم ساییده می‌شوند و آتش میگیرند، نمی‌تواند توجیهی برای رام کردن آتش باشد.

«اگر فرض کنیم که ماده اساسی یک استادکار چوب باشد، نه سنگ و او با به هم ساییدن چوب‌ها کارش را شکل دهد، باید به آتش بیانجامد.» (پیشرفت بشر، ص ۱۱۵)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

همان‌طور که می‌دانیم، زنان اولین استادان^{۶۰۸} بودند، آنها بودند که آموختند که چطور آتش را دوباره روشن و از آن استفاده کنند.

آماده‌کردن و نگهداری خوراک هر دو به آتش مهارشده و گرمای مدیریت‌شده نیاز داشتند. فن‌های اولیه آشپزی مانند کباب‌کردن، جوشاندن، تنوری‌کردن، بریان‌کردن، بخارپزکردن و روش‌های دیگر را زنان خلق کردند و گسترش دادند. با آتش و گرمای مستقیمش، سبزی‌ها، ماهی، غذاهای حیوانی را برای استفاده در آینده نگهداری کردند.

از آتش برای ساختن وسایل جانبی آشپزی که زنان برای پختن غذا، نگهداری و ذخیره‌سازی آن استفاده می‌کردند. یکی از دستاوردهای زنان ظروف چوبی بود که از آن در پختن غذا استفاده می‌کردند که هم نسوز و هم ضدآب بود. آنها گودال دیگ چوبی^{۶۰۹} آینده را با آتش شعله‌ور کردند. با دقت به پیشرفت آتش نگاه می‌کردند و هر وقت احساس می‌ترسیدند که آتش تا کناره‌ها گسترش یابد، با نوارهایی از گیاهان، گل یا آب از آن جلوگیری می‌کردند. همین‌که چوب‌ها می‌سوختند و سیاه می‌شدند، مانع پیشروی آتش می‌شدند. این زنان همه‌کاره بی‌نظیر، آتش را خاموش می‌کردند و آنچه از آتش باقی میماند را با جارودستی که خودشان ساخته بودند، جمع می‌کردند و بیرون می‌ریختند. بعد زنی با سنگ چخماق تراشیده دست‌سازی ذغال‌ها را تراش داد و کناری زد. سطح صاف چوب نمایان شد. روشن‌کردن آتش و تراش‌دادن ذغال‌ها بارها و بارها انجام شد تا دیگ، شکل مطلوبش را به دست آورد. کار دیگ به اتمام رسید. به محض اینکه گوشت آماده و سنگها گرم می‌شدند، دیگ چوبی برای جوشاندن خوراک خانواده آماده بود. (سهم زن، ص ۳۲ و ۳۳)

با استفاده از آتش و چوب، تغییری بسیار شگرف از مواد طبیعی رخ داد و چوب که در حالت عادی با آتش می‌سوخت، تبدیل به دیگی نسوز برای تهیه خوراک درآمد. از همین روش می‌شود دیگ‌های قایقی شکل را بزرگ‌تر و قایق‌های ضدنشت برای حرکت روی آب ساخت. زنان با استفاد از آتش می‌توانستند مواد طبیعی سمی را تبدیل به خوراکی‌هایی اساسی کنند.

مانیوک معروف‌ترین مواد از این دسته بود که با دستگاه فشار حصیری، سم‌زدایی می‌شد و آنچه می‌ماند را با گرما بیرون می‌کردند و از این راه،

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

قابل خوردن می‌شد. میسون می‌گوید که در اکثر مناطق گیاهانی سمی با طعم‌های تند و تلخ و زننده و گزنده وجود دارد. در تمام این مناطق زن‌ها میدانند که با جوشاندن یا گرم کردن آنها، می‌شود زهرشان را از بین برد. (همان‌جا، ص ۲۴)

زنان معالجه‌کننده

حقیقتاً در تاریخ اولین معالجه‌کنندگان زنان بودند نه مردان. بریفولت در این مورد می‌نویسد:

«مشغولیت زنان به کشت زمین و جست‌وجوی ریشه‌های خوراکی، آنان را تبدیل به متخصصان گیاه‌شناس کرد که همچنان در بین مردمان بدوی عمومیت دارد. زن‌ها با خواص و فواید گیاهان آشنا شدند؛ بنابراین از اولین پزشکان بودند»

او می‌گوید: واژه پزشکی از بن کلمه «علم» یا «خردمندی» یا «خردمندی یک زن خردمند»^{۶۱۰} گرفته شده است. اسم مدیا که پزشک گیاه‌شناس می‌باشد، از همین ریشه آمده است. یکی از بومیان اگوی^{۶۱۱} می‌گوید «راز جادوگر این است که خواص و اثرات گیاهان را می‌داند و ترکیب آنان را با هم برای رسیدن به نتیجه دلخواه بلد است و این ماهیت و خلاصه جادوگری است». در کنگو، زنان پزشک در استفاده از داروها و داروسازی گیاهی، کاربلدتراند. در اشانتی به‌طورکلی درمانگران زن بیشتر برای کمک‌های پزشکی ترجیح داده می‌شوند؛ زیرا درمورد پوست درختان و گیاهان اطلاعات بیشتری دارند. در آفریقای غربی فراوانی پزشکان زن هم اندازه پزشکان مرد است. (مادران، جلد اول، ص ۴۸۶)

دن مکنزی^{۶۱۲} در مقاله‌های به‌نام اولین قدم‌های پزشکی^{۶۱۳} (۱۹۲۷) از صدها روش درمان باستانی اسم می‌برد که هنوز هم بعضی از آنها بدون هیچ تغییری استفاده می‌شوند و درمان‌های دیگر هم با ذره‌های دگرگونی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در بین آنها دارویی با خاصیت خواب‌آوری، نشئه‌کنندگی و آرام‌بخش وجود دارد.

نگاهی گذرا دامنه فوق‌العاده این فرآورده‌های دارویی را نشان می‌دهد. خصوصیات دارویی مفید درخت اقاچیا، الکل، بادام، درخت بلسان، برگ تنبول^{۶۱۴}، کافئین، کافور، زیره سیاه، روغن شال مورگا^{۶۱۵} (درمان جزام)، برگ

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

گل انگشتانه^{۶۱۶}، صمغ آب جو، اسطوخودوس، تخم کتان، جعفری، فلفل، قطران کاج^{۶۱۷}، انار، خشخاش، ریواس، سنگا، شکر، تربانتین، افسنتین و صدها نوع داروی دیگر کمکم به وجود آمدند.

این داروها از سراسر جهان (آمریکای جنوبی، آمریکای شمالی، آفریقا، چین، اروپا، مصر و دیگر سرزمینها) می‌آمد. نه تنها گیاهان، بلکه مایه‌های حیوانات هم به دارو تبدیل می‌شدند؛ مثلاً زهر مار تبدیل به سرم شد، چیزی شبیه به پادزهر، تا مارگزیدگی را درمان کند.

طبق گفته مارستون بیتز^{۶۱۸}، قبل از کشف سولفانیدها^{۶۱۹} و آنتی‌بیوتیک‌ها به فهرست داروهای باستانی تعداد کمی اضافه شده بود. او می‌نویسد: «اینکه انسان چطور توانسته اولین روش‌های عصاره‌گیری^{۶۲۰}، آماده‌کردن و استفاده از داروها و سموم و خوراکی‌ها را برای نخستین بار بیاید، جزء اسرار انسان قبل از تاریخ است.» (جنگل و دریا، ص ۱۲۶)

اما با در نظر گرفتن راهی که زنان پیموده‌اند، آزمایش‌ها سخت و خرد و هوش بالایشان که با تمام جنبه‌های بقای گروه درگیر بودند، آشنا می‌شویم این پدیده آنقدر هم رازآمیز به نظر نمی‌آید.

نه تنها دانش پزشکی، بلکه اساس علوم دیگر نیز همراه با هنر و علم زن‌ها شکل گرفت. چایلد می‌نویسد که تبدیل آرد به نان، نیازمند علم بیوشیمی و استفاده از ریزجاننداری به نام خمیرمایه است. این مایه به ساخت لیکورهای تخمیرشده و جو هم انجامید. چایلد زنان را برای علم «شیمی، سفالگری، فیزیک ریسندگی، مکانیک دستگاه پارچه‌بافی، علم گیاه‌شناسی کتان و پنبه» ستایش می‌کند. (در تاریخ چه پیش آمد، ص ۵۹)

به محض اینکه نیازی ارضا می‌شد، نیازی دیگر پدید می‌آمد و آنها نیز در پیچاپیچ نیازهای جدید و مهارت‌های تازه یافت شده، برآورده می‌شدند. از آن جایی که کارهای زنان در صنعت نخستین را غالباً به انسان^{۶۲۱} یا گونه انسان^{۶۲۲} نسبت می‌دهند، بسیار ارزشمند است که هنرهای دستی مختلفی را که قبل از آنکه به مردان محول شوند، در فکر و دست زنان پرورش یافته بود، بررسی کنیم.

از طناب‌بافی^{۶۲۳} تا پارچه‌بافی

شاید در نگاه اول، طناب‌بافی کار ساده‌ای به نظر بیاید، اما شروع

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنجیرهای از صنعت است و در نهایت با صنعت پارچه‌بافی^{۶۲۴} اوج می‌یابد. تکنیک طناب بافی نه تنها نیازمند چیره‌دستی است، بلکه به علم انتخاب ماده اولیه مناسب و دستکاری ماده مورد استفاده نیز نیاز دارد. چاپل و کن می‌نویسند: همه گونه‌های شناخته‌شده دنیا به نوعی از فایده طناب‌ها بهره‌مند شده‌اند، گاهی برای بستن دسته چاقو و خنجر و ابزارهایی مثل آنها، گاهی برای ساختن دام و تور شکار خرگوش و گاهی برای آویزان کردن کیسه‌ها یا زیورالات به گردنشان از آن استفاده کرده‌اند.

در جاهایی که بیشتر از پوست استفاده می‌شود، مثلاً در بین اسکیموها، این طناب‌ها غالباً از پوست و زردپی^{۶۲۵} حیوانات بریده می‌شود، گونه‌هایی از انسان که در جنگل زندگی می‌کنند و دسترسی به پوست حیوانات ندارند، از گیاهان و رشته‌های^{۶۲۶} گیاهی استفاده می‌کنند؛ مثل راتان^{۶۲۷}، گیاه بامیه و ریشه‌های صنوبر. این نوع گیاهان بدون نیاز به تغییری آماده استفاده‌اند. رشته‌های دیگر کوتاه‌اند و باید تأییده شوند تا به صورت طناب درآیند. (اصول مردم‌شناسی، ص ۱۱۲)

تکنیک طناب‌بافی به صنعت سبده‌بافی انجامید. با توجه به موادی که در دسترس داشتند، سبدها را از پوست درختان، علف‌ها، فیبر درختان^{۶۲۸} و ریشه‌ها می‌ساختند. بعضی از انواع طناب‌ها بافته می‌شدند و بعضی دیگر نیاز به دوختن داشت. رابرت اچ لویی^{۶۲۹} تعدادی از آنها را نام برده است: سبد دستی، بطری آب، کاسه و پیاله، سینی خشک‌کردن، سایه‌بان در کنگو، کلاه و گهواره (کالیفرنیا)، بادبزن، کوله‌پشتی، زیرانداز، کیف دستی، جعبه، سبد ماهی‌گیری و غیره. بعضی از این سبدها بافتشان به گونه‌ای است که آب از آنها رد نمی‌شود و برای آشپزی و ذخیره غذاها استفاده می‌شود. (مقدم‌های بر مردم‌شناسی، ص ۱۲۴)

بریفولت می‌گوید: فیبر پوست درختان و علف‌ها که زنان بدوی می‌بافتند، بعضی از اوقات به حدی باورنکردنی شگفت‌انگیز بود که مردان با استفاده از ابزار ماشینی هم نمی‌توانند شبیه به آن را بسازند؛ برای مثال کلاه‌های بانامایی نوعی کلاه‌اند که می‌توان آن را آنقدر فشرده کرد که از بین یک انگشت رد شود. (مادران، جلد یک، ص ۴۶۵)

زنان در این هنر، از هرچیزی که محیط اطرافشان^{۶۳۰} در اختیارشان

میگذاشت، استفاده می‌کردند. در جاهایی که نارگیل پیدا می‌شد، از رشته‌های نارگیل طناب‌هایی عالی بافته می‌شد، در فیلیپین نوعی موز غیرخوراکی، کنف معروف مانیلی را برای بافت فراهم می‌کرد. در پلینزی، درخت توت کاغذی را برای پوستش می‌کاشتند، بعد از آنکه زنان پوست درخت را می‌کوبیدند، به صورت پارچه درمی‌آمد و از این پارچه‌ها برای مردان و زنان پیراهن، کیف، کمربند و غیره می‌ساختند.

همه اینها به صنعت پارچه‌بافی منتهی شد که در عصر نوسنگی^{۶۳۱} ظهور کرد. طبق گفته چایلد: در میان دهکده‌های به‌جامانده از دوره نوسنگی در مصر و این سوی آسیا، اولین نشانه‌های صنعت پارچه‌بافی را می‌یابیم. لباس دست‌ساز از جنس کتان و بعدتر از جنس پشم، شروع به رقابت با لباس‌ها^{۶۳۲} و دامن‌هایی که از جنس برگ درختان بودند و برای جلوگیری از سرما و خورشید استفاده می‌شدند، کرد. برای اینکه این کار انجام‌شدنی باشد ترکیبی از مکاشفات و خلاقیت‌ها لازم بود. رشته‌های بیشتری از علم باید عملاً استفاده می‌شدند؛ در نتیجه علم پارچه‌بافی نه تنها به علم ماده‌ها مثل کتان، پشم و پنبه نیاز دارد، بلکه به دامپروری و کشاورزی گیاهان مخصوصی هم نیازمند است. (انسان خود را می‌سازد، ص ۷۹ و ۸۰)

دستگاه پارچه‌بافی پدیده‌های جدید در راستای نیازهای صنعت پارچه‌بافی بود. چایلد از ارزش و اهمیتش اینطور می‌نویسد: دستگاه پارچه‌بافی^{۶۳۳} اکنون ماشینی پیچیده و حرفه‌ای است؛ آنقدر پیچیده که نمی‌شود در اینجا آن را توصیف کرد. کاربردش هم پیچیدگی کمتری ندارد. خلق این دستگاه کامیابی بزرگی برای خلاقیت بشر است. سازندگانش بی‌نام و نشان‌اند؛ اما در هر صورت به گنجینه دانش انسان کمک بسیار اساسی کرده‌اند. (انسان خود را می‌سازد، ص ۸۰)

هرگاه که به پیراستن و پرداخت پوست (دباغی) روی می‌آوریم، به کارکرد شگفت‌آور هم‌سانی از سوی زنان نخستین برمی‌خوریم.

چرم سازها و دباغ‌ها^{۶۳۴}

کارلتون کوون^{۶۳۵}، در مورد موضوع شکار که شغل مردان بوده، می‌نویسد: شکار، ورزش خوبی برای بدن و مغز است. خصوصیات مثل خویشتن‌داری، همکاری، پرخاشگری به موقع، نبوغ، خلاقیت و زبردستی بالایی را

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

برمی‌انگیزد و شاید برای این خصوصیات «انتخاب^{۶۴۶}» شده باشد. نوع بشر، به‌طورکلی، نمی‌توانست مدرسه‌ای بهتر از این در دوره فرم‌گیریش داشته باشد. (موردی از مردم‌شناسی عمومی، ص ۵۹۰)

به هر حال، شکار و کشتن حیوانات به اندازه تبدیل پوست و فرآورده‌های فرعی شکار به محصولات سودمند، نیازمند تلاش فکری و زبردستی فیزیکی نیست. این زنان بودند که پوست را آراستند و با دباغی آن را به چرم تبدیل و با استفاده از آن محصولات جدید و متنوعی تولید کردند.

چرم‌سازی پروسه‌ای طولانی، سخت و پیچیده‌ای است. لویی اینطور اولین شکل این کار را که همچنان زنان انا^{۶۴۷} در تیپرا دل فوئگو^{۶۴۸} اخیراً از آن استفاده می‌کردند، توصیف می‌کند:

وقتی مردی از بومیان انا پوست نوعی شتر بی‌کوهان را که گواناکو^{۶۴۹} نامیده می‌شود، می‌کند و زنش آن را از طول و عرض می‌کشد تا خشک شود، سپس بعد از گذشت چند روز پوست را از طرفی که پشمی است، روی زمین پهن می‌کنند. زن، درحالی‌که روی پوست خام زانو زده، با تیغه کوارتری^{۶۴۰} و به‌سختی بافت چربی و لایه شفاف زیرش را تراشیده و بعد با مشت پوست را ورز می‌دهد. چندبار از روی پوست راه می‌رود و حتی از دندان‌هایش استفاده می‌کند تا پوست نرم شود. اگر بخواهد موهای رو پوست را جدا کند، از همان وسیله تراش استفاده می‌کند. (پیش‌درآمدی بر مردم‌شناسی فرهنگی، ص ۱۱۸)

دو عدد از قدیمی‌ترین وسایل کندن زمین، ابزار تراش سنگی^{۶۴۱} و چوب زمین‌کنی است. این واقعیت، زنان را به‌عنوان نوآوران و استفاده‌کنندگان اولین وسایل و در نتیجه، پیشگامان در کار یدی نشان می‌دهد. بریفولت، مدارک و شواهد این فرضیه را به‌طور مختصر اینگونه، شرح می‌دهد:

زنان نخستین برای پیشبرد این پروسه صنعتی، وسایل مختلفی را خلق کردند. «ابزارهای تراش^{۶۴۲}» را ساختند و به کار بردند که قسمت بزرگی از دوران ماقبل‌تاریخ را در برمی‌گیرد. در روزگاری که درباره اکتشافات پارینه‌سنگی بوشه دو پرتس^{۶۴۳}، بحث و گفت‌وگو می‌کردند، اکثر بحث‌ها حول محور کاربرد احتمالی این «ابزارهای تراش» می‌چرخید. حقیقتی که باعث آرام‌کردن جو شد، این بود که زنان اسکیمو از همان وسیله‌ای استفاده

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

می‌کنند که خواهران اروپاییشان در انبوه سنگ‌ریزهای بادآورده از دوران یخبندان به جا گذاشته‌اند. غالباً ابزارهای تراش و چاقوهای زنان اسکیمو خیلی حرفه‌ای و هنرمندانه بر دسته‌هایی از جنس استخوان پیاده‌سازی شده است. در آفریقای جنوبی، سراسر کشور پر از ابزارهای تراش است که شبیه دوران پارینه‌سنگی در اروپا می‌باشد. آقای ای اس هارتلتد^{۶۴۴} توسط گواهی کسانی که از نزدیک بوشمن‌ها^{۶۴۵} را می‌شناختند، متوجه شد که این وسایل حاصل ساخت دست زن‌هاست. (مادران، ج ۴، ص ۴۶۱)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

میسون^{۶۴۶} هم همین نظر را دارد:

این ابزارهای تراش که در بین مردمان وحشی به وفور یافت می‌شود، در قدیم وسیله موردعلاقه مادر بزرگ‌هایمان بودند. آریایی‌ها در آسیا و اروپا در گذشته به شکل بومیان امروز آمریکا خود را می‌پوشاندند. اگر به اردوگاه‌ها یا مکان‌هایی که چادرهایشان را نصب می‌کردند، بروید، در کنار سنگ‌های آتش‌زنه، ابزارهای تراش بسیار زیادی پیدا خواهید کرد. در خانه‌های ساخته‌شده بر روی تیرهای چوبی در ایتالیا و سوئیس، تکه‌هایی از چرم پیدا شده و بریتون‌ها^{۶۴۷} در زمان ژولیوس سزار به وسیله پوست حیوانات خود را می‌پوشاندند... ابزار تراش قدیمی‌ترین وسیله در دنیاست. زنان سرخ‌پوست مونتانا^{۶۴۸} از مادرانشان و مادرانشان نیز این حرفه را به صورت زنجیره‌ای دائمی از پیدایش انسان تا به امروز از مادرانشان یاد گرفته‌اند. (سهم زن، ص ۷۸ و ۷۷)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

چرم‌سازی به مهارتی فراتر از چیره‌دستی نیاز دارد. زنان مجبور به یادگیری رازهای واکنش‌های شیمیایی بودند؛ زیرا چرم‌سازی حقیقتاً تغییر شیمیایی پوست خام است. آنان آموختند که چطور ماده‌ای را استفاده کنند تا ماده دیگری را تغییر دهند. در این میان، طبق نظر لویی، اسکیموها این تغییرات شیمیایی را با خیس کردن پوست‌ها در تشتی از ادرار به دست می‌آوردند. در آمریکای شمالی، زنان سرخ‌پوست، پوست‌های خام را در ماده‌ای ترکیبی از مغز حیوانات می‌خیساندند. (مقدمه مردم‌شناسی فرهنگی، ص ۱۱۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

گرمای مستقیم^{۶۴۹} نیز یکی از عوامل چرم‌سازی بود. برای سفت‌تر شدن چرم، زن‌ها آن را روی آتشی که شعله نداشت، دود می‌دادند. سپرهای سرخ‌پوستان آمریکای شمالی به‌حدی سفت بود که ضدتیر و گاهی ضدگلوله بود. محصولات چرمی هم به اندازه سبدهای وسیع است. لویی بعضی از موارد استفاده چرم را می‌گوید: چادرنشین‌های آسیایی از آن قمقمه آب می‌ساختند و مردم آفریقای غربی سپر و پوشاک. سرخ‌پوستان آمریکای شمالی با استفاده از چرم لباس‌های بلند، پیراهن مردانه، پیراهن زنانه، ساق‌بند، کفش چرم، چادر، گهواره و سپر می‌ساختند. آنها وسایل دودودم خود را در کیف‌هایی از جنس پوست گوزن و گوشت را در کیسه‌هایی از پوست خام می‌گذاشتند. منتخب محصولات زنان سرخ‌پوست که در موزه جمع‌آوری شده تحسین همگان را برانگیخته است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بریفولت می‌گوید زنان باید از ویژگی‌های پوست خامی که آماده می‌کردند، آگاهی داشته باشند و از قبل، تصمیم بگیرند که این پوست خام برای چه کاربردی مناسب است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

متناسب با کاربرد چرم، کاربردهای بسیار متنوعی داشت. پوست‌های قابل انعطاف صاف می‌شوند تا به ضخامت یکسانی برسند و لایه‌ای را که مو به آن چسبیده، نگه دارند. پوست‌های سفت برای چادر، سپر، قایق، چکمه و پوست‌های نرم و با ضخامت کم برای پوشاک استفاده می‌شوند. این‌ها تماماً به فرآیندهای فن خاصی نیاز دارد که زنان جامعه نخستین آن را گسترش داده‌اند. (مادران، ج یک، ص ۴۶۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

میسون، با توجه به تنوع بی‌شمار انواع پوست‌هایی که زن‌ها در این صنعت استفاده می‌کردند، در این باره اینطور می‌نویسد:

فقط در قاره آمریکا زنانی که پوست را می‌آراستند، می‌دانستند که چطور پوست خام جانوران مختلف را بپرورند و چرم بسازند. آنها از پوست حیواناتی مثل گربه، گرگ، روباه، گونه‌های مختلف راسوها، خرس، راکون، فک، فیل دریایی، بوفالو، گاو، آهو، بز، گوسفند، گودن، موس (نوعی گوزن بومی آمریکای شمالی)، الک (نوعی گوزن بزرگ)، انواع وال‌ها، سی مدل سنجاب، بیدستر (سگ آبی)، سنجاب، موش آبی، جوجه تیغی، خرگوش صحرائی، اپوسوم، سوسمار، لاک‌پشت، انواع پرنده، ماهیان، انواع خزندگان استفاده می‌کردند. به‌طورکلی، هر جنبنده‌ای در آسمان و زمین که دیده می‌شد، اگر پوستی داشت، زنان نخستین را می‌دیدند که آن را می‌آزمودند و اسمی برایش می‌یافتند و به چیزی مرتبط با نیازهایشان تبدیلش می‌کردند، مثل لباس انسانی و یا موارد استفاده دیگری برایش می‌یافتند که قبل‌تر به ذهن کسی نرسیده بود. (سهم زنان، ص ۷۱)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنان هنر تزئین کردن^{۶۵۰} را در ارتباط حرفه‌شان به وجود آوردند. این را در سبدهای رنگارنگی که بافته‌اند و در محصولات چرمی‌شان می‌توان به‌وضوح دید. تا اینکه این استعداد هنریشان به هنر سفالگری نیز کشیده شد که در آن مهارت تولیدی زنان به جایگاه بالاتری رسید.

سازندگان سفال و هنرمندان

طبق گفته چایلد، با مهار هوشمندانه آتش و علم به‌دست‌آوردن تغییرات شیمیایی، سفالگری به‌وجود آمد. او می‌نویسد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

ساخت سفال (سفالگری) شاید قدیمی‌ترین استفاده آگاهانه انسان از تغییرات یا معادلات شیمیایی باشد... به‌طور خلاصه، می‌توان تاریخچه سفالگری را اینطور توصیف کرد که او می‌تواند مشتی خاک را به هر شکلی بخواهد، درآورد و سپس آن شکل را با حرارت دادن^{۶۵۱} (بالای ۶۰۰ درجه سانتی‌گراد) سفت کند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

از دیدگاه انسان‌های نخستین، این تغییر و تحول در ماهیت ماده و تبدیل شدنش از خاک به سنگ نوعی معجزه^{۶۵۲} بود... در این پروسه، نه تنها بعد از مرحله پخت، سفال جنس منسجم‌تری^{۶۵۳} پیدا می‌کند، بلکه در رنگش هم تغییراتی رخ می‌دهد؛ بنابراین تاریخچه سفالگری حتی در ابتدایی‌ترین و فراگیرترین حالتش باز هم پیچیده بود. سفالگری نیازمند به‌کارگیری تعدادی از روندهای جداگانه بود و به‌کارگیری پیکربندی درست و یک‌پارچه اکتشافات که تا حالا تعدادی از آنها را برشمردیم... ویژگی سازنده تاریخچه سفالگری بر روی اندیشه انسانی تأثیرگذار بود. ساخت یک سفال نمونه‌ای برتر از آفرینش توسط انسان بود. (انسان خودش را می‌سازد، ص ۷۶-۷۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

درحالی‌که چایلد مفصلاً درمورد پیچیدگی سفال‌سازی، بارها به سفالگر «زن» اشاره می‌کند، درنهایت «انسان^{۶۵۴}» را سازنده سفال برمی‌شمارد. از طرفی، جورج تامسون^{۶۵۵} گزارشی واضح درمورد اینکه زنان بدوی یا سفالگران، در رابطه با تلاششان چه نظری داشتند، می‌دهد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

از نظر زنان این عملی خلق‌کننده بود؛ راز هر زنی بود که هیچ مردی نمی‌توانست به آن راه پیدا کند. وقتی یکی از آنها، مدلی را تمام می‌کرد، آن را بالای سرش نگه می‌داشت تا همه ببینند و بستایند و نامش را «خلق‌شده^{۶۵۶}» می‌نهاد. بعد از آنکه با استفاده از نور خورشید، آن را خشک می‌کرد، با ابزار تراش آهسته به آن ضربه می‌زد و صدایی زنگ‌دار شنیده می‌شد. این سخن گفتن مخلوق بود. وقتی در کوره قرارش می‌داد، کنار کوره برایش غذا هم می‌گذاشت. اگر زمانی که در کوره قرار داشت، ترک می‌خورد و شن و سنگ‌ریزه کافی در آن نبود، صدای دنگ‌دنگ می‌داد که همان فریاد آن شیء خلق‌شده بود که داشت فرار می‌کرد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این حقیقت که کوزه ترک خورده دیگر صدای زنگ نمی دهد، نشانه همین بود. پس برخلاف رسم معمولشان، زنان برای کوزه ترک خورده، هرگز آواز نمی خواندند؛ زیرا می ترسیدند آن چیزی که خلق کرده اند، وسوسه شود و گلدانها بشکنند. از نظر آنان، ظرف پخته شده در کوره فراتر از یک گلدان بود. گلدان جان داشت و صدای ویژه ای برای خود داشت. (بررسی جامعه یونان باستان، ج ۲، ص ۴۸)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

با خلق چرخ سفالگری که مدتی بعد در تاریخ پدیدار شد، سفالگری به مردان واگذار شد؛ اما بریفولت از سراسر دنیا اطلاعاتی به دست آورده که نشان می‌دهد اولین سفالگر و اولین تزئین‌گر^{۶۵۷} زن بوده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اولین ارائه سرامیکی^{۶۵۸} را به وضوح در طرح‌های رنگارنگ سبدهای میدو^{۶۵۹} می‌شود دید که زیباییش بیشتر از محصولات تزئین‌شده^{۶۶۰} سرامیکی یونان^{۶۶۱} است. پنجاه طرح مختلف و متنوع تا امروز شناسایی شده است. امروزه «تنها زنان پیرتر، از علوم آن طرح‌ها آگاهی دارند». به‌طور مشابه، طرح‌های بسیار پیچیده سفالگری تونسی در هر خانواده با خانواده دیگر تفاوت دارد و از مادر به دختر می‌رسد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در گیانا^{۶۶۲}، زنان نه تنها ظرفی را که می‌سازند، تزئین می‌کنند؛ بلکه تیرهای کلبه را نیز می‌آرایند. به همین منظور، به نظر می‌رسد که هنرهای تزئینی^{۶۶۳} را زنان شروع کردند؛ زیرا آنان بودند که شروع به تزئین لباس‌ها، سبدهای بافته‌شده و سفال‌ها کردند. (مادران، جلد اول، ص ۴۷۷) برای ما آسان‌تر است که زنان را به قسمت کارهای هنری ساختن سفال مرتبط کنیم تا کارهای مهندسی و ساختمانی، اما این کارها نیز در مراحل آغازین، جزوی از وظایف زنان بوده است.

معماران و مهندسان

روزگاری ساخت انبار^{۶۶۴} برای مواد خوراکی و خانه برای مردم به یکدیگر مرتبط بوده‌اند؛ برخی می‌پندارند که انبارها پیش‌تر از خانه‌ها ساخته شده‌اند. زنان، مدل‌های مختلفی از انبارهای کوچک و حتی سازه‌های پیچیده‌ای، برای ذخیره‌کردن مواد غذایی ساخته‌اند. بعضی از انبارهای غلات و انبارهای مخفی خوراکی، در زمین به صورت گودالی کنده می‌شدند و روی آن را با گاه می‌پوشاندند... در زمین‌هایی که باتلاقی و مرطوب بودند، زنان انبار آذوقه را بالای دیرک‌ها بنا می‌کردند، میسون نمونه‌های را ارائه می‌دهد، مثل سبد بوریای کوچک در کلبه‌ای در کالیفرنیا برای محافظت از میوه‌های بلوط تا انبار غلات بزرگ در مواجوه^{۶۶۵} می‌شود، فرض کنیم که گنبدهای اسلامی در آفریقا را زنان برای انبارکردن ذرت ساخته‌اند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

میسون اهلی کردن گربه‌ها را برای دورکردن حیوانات موذی، به زنان نسبت داده است. «زنها گربه وحشی را برای حفاظت از انبار غلات اهلی کردند... پیش از آن، در ابتدای تاریخ نوشتاری در مصر، گربه از دید ^{۶۶۶}سخت یا ^{۶۶۷}پشت، ^{۶۶۸}دختر را و ^{۶۶۹}همسر پتا، مقدس بوده است.» (سهم زن، ص ۱۷ و ۱۸)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

مهارت زنان بسیار بیشتر از ساخت انبارها رفت. آنها، خانه‌های پیچیده و حتی دهکده‌های سرخ‌پوستی^{۶۷۰} و شهرها را ساختند. بریفولت در این مورد اطلاعات زیادی در رابطه با معماری و مهندسی زنان، گردهم آورد که در ادامه، بخشی از آن را می‌بینیم:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کلبه مردم بومی استرالیا، ساکنین جزیره اندامن^{۶۷۱}، مردمان بومی پاتاگونی^{۶۷۲} و بوتوکودو^{۶۷۳}، پناهگاه‌های زمخت مردمان سری^{۶۷۴}، کلبه‌های پوستین و چادرهای سرخ‌پوستان آمریکایی، چادرهای ساخته‌شده از موی سیاه شتر عرب‌های صحرانشین، یورت^{۶۷۵} مهاجران آسیای مرکزی، همگی حاصل تلاش زنان و مراقبت ویژه آنان بوده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بعضی از خانه‌هایی که کمابیش قابل جابه‌جایی‌اند، بسیار پیچیده‌اند؛ برای مثال «یورت» گاهی خانه‌ای بزرگ می‌باشد که روی تیرک‌هایی به شکل دایره ساخته شده و با کمک داربستی از تخته‌هایی نازک ایستاده است. تمام آنها با نمد کلفت پوشیده شده و ظاهری گنبدی شکل را به وجود می‌آورد که شامل چند اتاق است. «تمام قسمت‌های یورت به جز قسمت چوبی، حاصل تلاش و هنر زنان ترکمن است که مشغول به هم وصل کردن قسمت‌های مختلف آن می‌شوند... وقتی آقای بوگوراس^{۶۷۶} زبان چوکچی^{۶۷۷} را مطالعه کرد، از چند مرد نام قسمت‌های مختلف داربست خانه را سؤال کرد؛ اما آنها نتوانستند پاسخ دهند و فقط می‌گفتند: ما نمی‌دانیم، این کار زنان است.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

تمامی کلبه‌های منطقه اُماها^{۶۷۸} توسط زنان ساخته شده بودند. شهرهای سرخ‌پوستی در نیومکزیکو و آریزونا از لحاظ نقشه هوایی یک شهر شرقی را یادآور می‌شوند، زنجیره‌ای از خانه‌های چندطبقه با سقف‌های صاف که هر سقف، تراس خانه بعدی را تشکیل می‌داد. طبقات بالاتر به وسیله نردبان و یا پله‌های بیرون ساختمان قابل دسترسی بودند. دیوارها با برجک‌های زیبایی، مرزبندی شده بودند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

حیاط‌ها، میدان‌ها، خیابان‌ها و ساختمان‌های شگفت‌انگیزی که به‌عنوان کلاب و معبد از آنها استفاده می‌شد، بخشی از آن شهرها را تشکیل می‌دادند... همه آن شهر زیبا فقط و فقط به‌وسیله زنان ساخته شده بود. در بین مردمان بومی زونی^{۶۷۹}، اکنون مردان برای آماده‌کردن چوب‌ها به زنان کمک می‌کنند. در بین مردمان بومی هاپی^{۶۸۰} حتی تا امروز، همچنان فقط زنان این کار را انجام می‌دهند. (مادران، جلد اول، ص ۴۷۸ و ۴۷۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کشیش‌های اسپانیایی که با سرخ‌پوستان پوئبلو^{۶۸۱} می‌زیستند، نه‌تنها از زیبایی کلیسا شگفت‌زده شده بودند، بلکه از اینکه زنان این قبیله آن کلیساها را ساخته‌اند نیز شگفت‌زده شده بودند. یک کشیش در گزارشی که برای همشهریان اروپایی‌اش فرستاده بود، مشاهده کرده که «تاکنون هیچ مردی در ساخت هیچ‌یک از خانه‌ها دست نداشته است.» او اضافه کرد: «خانه‌ها فقط به‌وسیله زنان، دختران و پسران انجمن‌های مذهبی ساخته شده‌اند؛ میان این مردم مرسوم است که زنان خانه‌ها را بسازند. وقتی اولین مرد توسط کشیش مأمور ساختن یک دیوار شد، تعداد زیادی از زنان و بچه‌ها او را احاطه کرده، فریاد می‌زدند و مسخره‌اش می‌کردند و به او می‌خندیدند. به‌نظر آنها اینکه یک مرد خانه بسازد مسخره‌ترین چیزی بود که تا به حال دیده بودند.» (همانجا، ص ۴۷۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

حمل و نقل^{۶۸۲} هم مانند ساخت و ساز از زنان آغاز شد. این پدیده، با نگرش به افسانه‌ای که ادعا می‌کند زنان از نظر فیزیکی همیشه از مردان ضعیف‌تر بوده‌اند، آموزنده است.

روی سر و پشت زنان

قبل از به کارگیری حیوانات خانگی برای باربری، زنان وظیفه حمل و نقل کالاها و تجهیزات را برعهده داشتند. آنها نه تنها مواد خامی صنایع، بلکه تمامی وسایل زندگی را از مکانی به مکان دیگری انتقال می‌دادند. در هر کوچ، زنان سرخ‌پوست چادرها و کلبه‌ها و آلاچیق‌ها را جمع کرده و باز می‌گستراندند. در زندگی روزمره، آنها بودند که وظیفه جمع‌آوری هیزم، آب، خوراک و دیگر ملزومات را عهده‌دار بودند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

میسون تأکید کرده که «حامل و باربر^{۶۸۲}» بخش بسیار مهمی از زندگی صنعتی نخستین بوده است. «گل رس و سوخت برای ساختن ظروف سفالی استفاده می‌شد و ظروف سفالی، باید طوری شکل داده می‌شدند که بتوان با آنها آب و غذا را حمل کرد؛ بنابراین سفالگر و حمل‌کننده، مانند دو خواهر برای یکدیگر بودند. (سهم زن، ص ۱۱۶) در بسیاری از نمونه‌ها، بچه نیز قسمتی از بار است. او می‌نویسد:

در گینه‌نوی بریتانیا... دیدن مادری که سبد خوراکی و یک کوله بزرگ هیزم را حمل می‌کند و آنها را با طنابی که از روی پیشانی‌اش رد می‌شود، محکم کرده و بالای همه آنها کودکی دوساله‌ش قرار گرفته باشد، بسیار عادی است. زنان از سال‌های ابتدایی زندگیشان حمل‌کردن بارهای سنگین را آموخته و عادت می‌کنند. (همانجا، ص ۱۲۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

روت‌لج‌ها^{۶۸۴} فهمیدند که مردمان بومی کیکویو در آفریقای شرقی بریتانیا، برای مردان باری به وزن ۴۰ پوند را می‌پذیرفتند؛ درحالی‌که «زنان که مسافتی حدود ۵ تا ۱۰ مایل، هیزم به خانه می‌آوردند، وزن بارشان، به صلاح‌دید خودشان، به ۱۰۰ پوند هم می‌رسید. مرد کیکویویی از حمل باری که زنش به‌راحتی آن را حمل می‌کند، ناتوان است.» (با یک قوم قبل از تاریخ، ص ۱۰۵)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

قابل ذکر است که توانایی جسمانی بیشتر مردان امروزی نسبت به زنان، بیشتر به دلیل زندگی نوین و دیدگاه امروزی به «مردانگی»^{۶۸۵} و «زنانگی»^{۶۸۶} است. در جامعه نخستین، نابرابری فیزیکی زن و مرد چندان زیاد نبود. در برخی از موارد، زنانی پیدا می‌شدند که از نظر نیروی بدنی از مردان قوی‌تر بودند. به شواهدی که بریفولت در این مورد به دست آورده، می‌پردازیم: در بین مردمان بومی ادومبی^{۶۸۷} در کنگو «اکثرأً زنان از مردان قوی‌تر و دارای اندامی پرورش‌یافته‌تراند.» در بین مردمان اشیر^{۶۸۸} «مردان اصلاً به خوش‌هیکلی زنان نیستند.» در باشیلانکا^{۶۸۹} «به شکل قابل‌توجهی زنان از مردان، مردانه‌تراند» و مردها در مقایسه با زنان ضعیف‌تراند. در داهونی^{۶۹۰} «زنان اکثراً قوی‌ترند، مردانه و چهارشانه هستند... زنان اشانتی^{۶۹۱} دارای ساختار بدنی قوی‌تری نسبت به مردانند.» زنان واتیتا^{۶۹۲} را غالباً بیشتر از مردان، دارای صفات مردانه شناخته‌اند. «درمورد قدرت مردانه و پایداری زنان سومالی^{۶۹۳}، بسیار برتر از ارباب‌هایشان هستند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنان کرو^{۶۹۴} «قوی و نیرومندانند و می‌توانند بارهای بسیار سنگین را روی سر خود بگذارند و به راحتی حمل کنند.» عصرها، زنان را می‌توان دید، درحالی‌که کوزه‌های بزرگ آب را روی سر خود گذاشته‌اند و با همراه داشتن دسته‌ای بزرگ از هیزم به وزن صد پوند، بچه‌ای را نیز با خود حمل و با قدم‌های استوار به طرف خانه حرکت می‌کنند. آنها می‌توانند کیلومترها بدون اندک تغییری درباره‌شان حرکت کنند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

چمپلن^{۶۹۵} زنان سرخپوست کانادایی را «زنانی نیرومند و دارای قدرتی شگفت‌انگیز» وصف می‌کند. یکی از رهبران سرخپوستان گفته «توان باربری زنان دو برابر مردان است» در میان سرخپوستان فوجی^{۶۹۶} «به‌طورکلی زنان قوی‌تر از مردانند.» زن‌های عرب و دروز^{۶۹۷} به اندازهٔ مردان قدرتمند و قدبلندانند و همین‌طور زنان افغان. زنان تبتی نیز بلندتر و نیرومندتر از مردان هستند... در بین مردمان بومی خاصی^{۶۹۸} در آسام هند «زنان توانایی حمل بارهایی را دارند که هندوان ندارند.» (مادران، جلد اول، ص ۴۴۳-۴۴۵)

سابقه کاری چشم‌گیر و اثرگذار زنان، با برجسب «کار خانگی»^{۶۹۹} از دید عموم پنهان مانده است. این موضوع به این برداشت می‌رسد که زنان نخستین مثل زنان خانه‌دار امروزی، مشغول انجام کارهای پیش‌پاافتاده خانگی در خانه‌های جداگانه از هم دور بودند و در تولیدات اجتماعی هیچ فعالیتی نداشتند؛ اما درحقیقت، برعکس این موضوع وجود داشته است.

تولیدات اجتماعی^{۷۰۰} زنان

از آنجایی که زنان فعالیت‌های خود را با روش‌هایی ساده آغاز کردند، کار آنان تنها به‌عنوان «کاردستی»^{۷۰۱} مرسوم شده بود؛ اما قبل از اختراع ماشین همه چیز با دست درست می‌شد و قبل از به‌وجود آمدن اصناف^{۷۰۲}، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، خانه جایی بود که همه محصولات در آن ساخته می‌شد؛ البته خانه‌های گروهی، نه خانه‌های تکی. اگر این مراحل مقدماتی نبود، اصناف و کارگاه‌ها در قرون میانه و بعدتر، مجموعه صنعت نوین مکانیزه به وجود نمی‌آمد. گوردون چایلد در این مورد می‌نویسد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

شغل‌های دوران نوسنگی را به اسم صنعت خانگی^{۷۰۲} برشمرده‌اند؛ اما سنت‌های حرفه‌ای^{۷۰۴} سنت‌هایی گروهی‌اند، نه انفرادی. تجربیات و خرد یکایک اعضای گروه روهم گذاشته می‌شود. در دهکده‌ای امروزی در آفریقا، زن خانه‌دار برای انجام کارهای سفالگری (ساخت و پخت سفال) به‌تنهایی به گوشه‌ای نمی‌رود، بلکه همهٔ زنان روستا کنار هم کار می‌کنند، صحبت می‌کنند و ایده‌هایشان را باهم تقسیم می‌کنند و حتی در کارها به یاری هم می‌روند. کار آنها یک امر جمعی است، دستورات و قوانین آن حاصل تجربیات گروه است... به‌طورکلی، اقتصاد نوسنگی، بدون تلاش‌های همیارانه نمی‌تواند باقی بماند (انسان خود را می‌سازد، ص ۸۱)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

تلاش‌های همیارانه یا تولید اجتماعی بسیار فراتر از تلاش‌های انفرادی مردمان تکی است. تجربیات و علوم همگان روی هم گذاشته می‌شود و به تولیدکنندگان نسل‌های آتی منتقل می‌شود. همانطور که چایلد می‌نویسد: حتی ابتدایی‌ترین ابزاری که از شاخه شکسته یا سنگ تراشیده شده درست شده است، نتیجه تجربه‌ای طولانی است از آزمون و خطاها و ایده‌ها که همگی دریافت و به حافظه سپرده شده و با یکدیگر مقایسه شده‌اند. توانایی ساخت وسایل با دیدن، به‌خاطر سپردن و آزمودن^{۷۰۵} به‌دست آمده است. ممکن است اغراق‌آمیز به نظر بیاید، ولی هر وسیله‌ای تسجیم یک علم است؛ چون بهره‌گیری کاربردی از تجاربی است که به‌خاطر سپرده و با هم دیگر مقایسه و جمع‌آوری شده است؛ همانطور که فرمول‌های علمی، توصیف‌ها^{۷۰۶} و رهنمودها^{۷۰۷}، نظام‌بندی^{۷۰۸} و خلاصه^{۷۰۹} می‌شود. (در تاریخ چه پیش‌آمد، ص ۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در خلال کار گروهی بود که زبان و حرف زدن به وجود آمد. در اینجا هم کمک‌های ثمربخش زنان بود که با فعالیت‌های سازنده متنوع، زبان نخستین را به وجود آورد. میسون دربارهٔ اولین «زبان‌شناس»^{۷۱۰} زن می‌نویسد:

زنان که هر روز درمورد هنرهای صنعتی مختلف دل‌نگران بودند، حتماً به فکر اختراع زبان و نظم‌دهی به آن نیز نبوده‌اند... درواقع، مکزیکی‌ها می‌گویند: «زن بهترین فرهنگ واژگان است.» این اعتراف آنی، براساس درک بومیان آن کشور در قرون قبلی است. مردان وحش‌خو هنگام شکار و ماهی‌گیری تنها هستند و باید آرام و ساکت باشند و به همین دلیل کم‌حرف‌اند؛ اما زن‌ها کنار هم‌اند و در تمام روز باهم حرف می‌زنند. زنان بی‌آنکه در کانون‌های فرهنگی باشند، همچنان بهترین لغت‌نامه، بهترین سخنران و بهترین نامه‌نگار هستند. (سهم زن، ص ۱۸۹ و ۱۹۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

نخستین زن‌ها یا «مادینه‌ها» فعالیت‌های کاری خود را بدون داشتن هیچ معلمی آغاز کردند. آنها مجبور بودند هرچیزی را از سخت‌ترین راهش یاد بگیرند و این به‌جز با مداومت، شجاعت، باهوشی و خلاقیت گروهی به‌دست نمی‌آید. آنها با دقت و ریزبینی حیوانات در طبیعت را مشاهده می‌کردند و از آنها چیزهایی می‌آموختند. میسون در این مورد می‌گوید، احتمالاً نر و ماده هر دو از همین روش یاد گرفته‌اند، اما چون جنس متفاوت بودند، چیزهای متفاوتی هم آموخته‌اند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

او در مورد جنس مرد می‌نویسد:

«در تماس با دنیای حیوانات، مردان به ببر، خرس، روباه و باز^{۷۱۱} می‌نگرستند و زبانشان را یاد می‌گرفتند و در مراسماتشان از آنها تقلید می‌کردند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

سپس اضافه می‌کند:

اما زنان با نگاه کردن به عنکبوت‌ها، لانه‌سازان، ذخیره‌کنندگان خوراک، کارگران گل مثل زنبور خاکی و موریانه‌ها، چیزهایی می‌آموختند. به این معنی نیست که این حیوانات برای تدریس به زنان کم‌هوش و احمق کلاس آموزش برگزار کرده باشند، بلکه هوش و ذکاوت زنان آماده بود تا از هر اشاره‌ای که از این منابع به دست می‌آید، برای یادگیری استفاده کند... برای بالابردن صنعت‌گری^{۷۱۲} زنان نقش خودشان را به خوبی و مستمرانه بازی می‌کردند، از ابتدای عصر بشری، زن‌ها روش کار خود را انتخاب و آن را بی‌وقفه دنبال کردند. (همان‌جا، ص ۲ و ۳)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در خلال این فعالیت‌های سازنده متنوع، ذهن زنان با سرعت بیشتری نسبت به مردان پرورش یافت؛ همچنین با توجه به این که زنان، در اثر مراقبت‌های مادری هشیارتر بودند، قدرت فکری خود را با تولیدهای اجتماعی پربارتر و گسترده‌تر شتاب بخشیدند. بریفولت می‌نویسد:

زن‌های نخستین مانند حیوانات ماده، نسبت به مردان آینده‌نگرتر، عاقل‌تر و خلاق‌تراند. نرها در مقایسه با ماده‌ها احمق‌اند. قابلیت‌های مادری او بعد از طی کردن مسیر طولانی تکاملی، ذکاوت و آینده‌نگری، خلاقیت و قدرت سازندگی را در سازنده به وجود آورد که در مسیر تکاملی نرها، ویژگی‌های غریبی است؛ بنابراین نه‌تنها زنان در جامعه نخستین از نظر ذکاوت و خرد مساوی با مردان، حتی از نظر عملکرد از آنان برتری دارند... پس عجیب نیست که مردان وحش‌خو همواره برای مشورت از زنان خانواده کمک می‌گرفتند. (مادران، جلد یک، ص ۴۹۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

سابقه تولیدی زنان نخستین توسط بسیاری از مردم شناسان نادیده گرفته شده است؛ زیرا آنها معقد بودند که کار مردان از زنان مهم‌تر است. نتیجه این فرضیه، باعث به وجود آمدن یک تصویر نادرست از زندگی و کار انسان‌های نخستین شده است. تعداد زیادی از صفحات را با نوشتن از تلاش مردان برای جنگ و شکار و مراسم خونین و بازی‌ها و جشن‌هایشان پر شده، ولی از کوشش زنان چیزی به میان نمی‌آید. همانطور که دابلیو آی توماس^{۷۱۲} می‌نویسد: «ارزش‌نهادن اغراق‌آمیزی^{۷۱۴}» که به کارهای ویرانگر مردان^{۷۱۵} می‌دهند، به این دلیل است که قهرمانی‌های مردان خصوصیات بارزتری داشته و از نظر احساسی خوشایندتر است و حس ستودن را در مردم، نسبت به «جان‌کندن و فعالیت‌های سخت زنان بیشتر برمی‌انگیزد». (جنسیت و جامعه، ص ۱۳۱) فعالیت‌های زنان نخستین را «جان‌کندن^{۷۱۶}» و انمودکردن و به‌معنای امروزی آن را سوءاستفاده و ظلم بر زنان کارگردانستن، اشتباهی رایج است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

حقیقت این است که در جامعه خواهان زندگی گروهی^{۷۱۷} نخستین، هیچ اجباری در میان نبود و یا کارگر بیزار از کار، چه زن و چه مرد، وجود نداشت. بریفولت در این مورد می‌نویسد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

با توجه به گزارش‌ها نخستین درمورد شرایط اجتماعی بدوی^{۷۱۸}، اشتباهی همگانی دیده می‌شود؛ زیرا هروقت که زنان را در حال انجام کارهای سخت می‌دیدند، تصور می‌کردند آنها را به بردگی گرفته و به آنها ظلم می‌کنند. هیچ تصویری از این بیشتر نمی‌تواند نادرست باشد؛ در واقع عکس این قضیه صادق است. به‌طور کلی، در جامعه بدوی که زنها، اکثراً کارهای سخت را انجام می‌دادند، جایگاهی مستقل‌تر و نفوذی بیشتر داشتند. هرجایی که زنان بیکارند و برده‌ها کارها را انجام می‌دهند، زنان فقط برده جنسی محسوب می‌شوند و نه بیشتر. (مادران، جلد یک، ص ۳۲۸)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

برخلاف این جایگاه فرودست زنان در جامعه پدرسالار، بریفولت می نویسد: «در بیشتر جوامع بی فرهنگ، زنان از استقلال لذت می بردند؛ درحالی که برای اکثر جوامع شهری جدید خواهان زندگی گروهی که از حقوق زنان حمایت می کنند، شگفت آور به نظر می رسند.» (همان جا، ص ۳۱۱)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

مردان بدوی مانند مردان امروزی کارهای زنان را دست کم نمی‌گرفتند. آنها با پیشرفت فناوری که اساس آن را زنان بنا کرده بودند توانستند از شکار رها شوند و به فرم‌های بالاتری از فعالیت‌های کاری راه پیدا کنند. زمانی که از کشت‌کردن روی زمین به کشاورزی و از اهلی‌کردن حیوانات به دام‌پروری پیشرفتند، مردان کشاورز و دامدار شدند و شکار را به‌عنوان یک ورزش انجام می‌دادند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در ابتدا، مردها فعالیت‌های ساده را انجام می‌دادند و دستیار زنان بودند. آنها علف‌های هرز، شاخه‌های شکسته‌شده و درختانی که بر زمین افتاده بود را جمع می‌کردند تا زمین را برای کشاورزی زنان آماده کنند. به تدریج، با شرکت در کارهای هنرمندانه زنان، کارگرانی ماهر شدند. در نهایت، مردان در تکنیک‌های صنعتی پیشرفت‌هایی کردند؛ مثلاً مردان با استفاده از چرخ سفالگری، شروع به سفالگری کردند و آن را رشته انحصاری خود کردند. آنها، اجاق‌ها و کوره‌هایی را که زنان خلق کرده بودند، گرفته و تبدیل به کوره ذوب‌کردن فلزات معدنی، مانند مس، طلا و آهن کردند. عصر فلزات^{۷۱۹} ورود ما به دوره تمدن^{۷۲۰} بود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کوشش‌های زنان در ساخت وسایل و کارهای تولیدی در بعضی از افسانه‌های باستانی اثراتی به‌جای گذاشته است. تایلور می‌گوید، نتیجه اخلاقی داستان این است که مردی که از کار کناره‌گیری می‌کند، به شرایط حیوانی برخورد گشت. از آن‌پس، او فقط می‌تواند کارهایی مثل بیل‌زدن و کشت زمین برای رویاندن گیاهان خوراکی انجام دهد، نه شکار و کشتن حیوانات. افسانه‌ای چنین در این مورد آمده است:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زولوها^{۷۲۱} همچنان داستان قوم اماقم^{۷۲۲} را می‌گویند که بابون^{۷۲۳} شدند. آنها نژادی بودند که از شخم‌زدن زمین خوششان نمی‌آمد و ترجیح می‌دادند غذایشان را در خانه دیگران بخوردند و می‌گفتند: «باینکه زمین را شخم نمی‌زنیم، اما اگر غذای کسانی که آن را شخم می‌زنند، بخوریم، زنده می‌مانیم.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بنابراین، رهبرشان که از خانه توسی^{۷۲۴} بود، آنها را دورهم جمع کرد و غذاهایی آوردند و راهی جنگل شدند. آنها دسته‌های ابزار بیلزنی خود را که دیگر بلااستفاده بود بر پشت خود بستند و به طرف جنگل حرکت کردند. دسته‌ها بزرگ شدند و به صورت دُم درآمدند. روی بدنشان مو روید، پیشانی‌شان برآمده شد و تبدیل به بابون شدند که هنوز هم آنها را «مردان توسی» می‌نامند. (منشأ فرهنگ، ص ۳۷۶ و ۳۷۷)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

مهم‌ترین چیزی که انسان را از حیوان جدا می‌کند، کار اجتماعی است که در ابتدا بیشتر بر عهده زنان بود؛ بنابراین می‌شود گفت که زن‌ها اولین کشاورزان، صنعتگران، دانشمندان، پزشکان، پرستاران، معماران و مهندسان، معلمان، هنرمندان، زبان‌شناسان و تاریخ‌نگاران بودند. آنها در خانه‌هایشان علاوه بر مدیریت آشپزخانه و مهدکودک، اولین کارخانه، آزمایشگاه، درمانگاه، مدرسه و کانون‌های اجتماعی را نیز اداره می‌کردند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کار زنان هیچ شباهتی به «جان‌کندن» نداشت، بلکه بسیار نوآورانه بود و چیزی کمتر از نوع بشر نیافریدند. ای. سیدنی هارتلند^{۷۲۵} می‌گوید در بعضی زبان‌های نخستین کلمه‌ای که برای «مادر» انتخاب کرده‌اند، به معنی «تولیدکننده-زایشگر»^{۷۲۶} ترجمه شده است و این ماهیت دوره مادرسالاری نظام اجتماعی را نمایان می‌کند؛ بنابراین زنان فقط زایشگران زندگی جدید نبودند (مادران بیولوژیکی^{۷۲۷})، بلکه تولیدکنندگان نیازمندی‌های زندگی (مادران اجتماعی^{۷۲۸}) هم بودند.

زنان و مردان در جامعه^{۷۲۹} مادرسالارانه

مخالفت با پذیرش مادرسالاری تا حدودی به دلیل تصویر نادرست از «قوانین زنان»^{۷۳۰} بر مردان، برخلاف حاکمیت مردان بر زنان در جامعه امروز است. این دریافت نادرست، به علت در نظر گرفتن طبیعت کاملاً متفاوت در این دو نظام اجتماعی است. نابرابری جنسی یکی از نشانه‌های مختلف تفاوت‌گذاشتن و ظلم‌کردن است که به مالکیت خصوصی دارایی^{۷۳۱} و تقسیم‌کردن جامعه به چندین طبقه بستگی دارد. در دوره مادرسالاری، نابرابری جنسی و اجتماعی نمی‌توانست در میان باشد؛ چون جامعه طرفدار زندگی گروهی^{۷۳۲} و برابرخواهی^{۷۳۳} بود. بریفولت در این مورد می‌نویسد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در اکثر جوامع بدوی چیزی به معنی چیرگی و فرمانروایی^{۷۲۴} وجود ندارد؛ چیزی که در فرهنگ‌های پیشرفته‌تر توسط حکم‌فرمایان، طبقه‌های اجتماعی و یک جنس نسبت به جنسی دیگر به کار می‌رود... هیچ‌یک از مفهومی‌های چیرگی اقتصادی از راه مالکیت خصوصی و نه مفهوم حق یا اختیار ویژه^{۷۲۵}، ماهیتی بدوی ندارد و در جامعه‌ای که به‌راستی به‌گونه‌ای بدوی باشد، هیچ جایی ندارد. (مادران، جلد یک، ص ۴۳۳ و ۴۳۴)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

حدود صد سال پیش وقتی مدرسالاری به‌تازگی کشف شده بود، سابقه تاریخی‌اش نامشخص بود. جایگاه والای زنان در اوایل دوره کشاورزی که باعث پایان دوره وحشی‌خویی و شروع بربریت بود، آشکارتر از همیشه است. برتری بانوان به‌عنوان یک کشاورز، در مراسم باروری^{۷۲۶} و دیگر کارهایی که زنان انجام می‌دادند و در گرامی‌داشتن آنها مانند «رب‌النوع‌ها»^{۷۲۷} نمایان شد. بعضی‌ها معتقداند که مدرسالاری دوره کوتاهی در ابتدای دوره کشاورزی بوده است. این موضوع باعث این نتیجه‌گیری می‌شود که در بهترین حالت، تنها «مدرسالاری جزئی»^{۷۲۸} وجود داشته است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

درحقیقت، نظام خاندان مادری^{۷۳۹} قدمتی هم‌اندازهٔ قدمت انسان دارد. نخستین مادینه‌ها که چوپدستی خود را برای یافتن ریشهٔ گیاهان داخل خاک فرومی‌کردند، به‌تدریج آموختند که چطور زمین را شخم بزنند و در اواخر دورهٔ وحشی‌خویی فراتر از باغبانی رفته و در اوایل دوران بربریت به کشاورزی دست یافتند. مادرسالاری جزئی در این دوره در اوج پیشرفت خود بود. در دورهٔ دوم بربریت افول کرد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

نظام خویشاوندی مادرراستا^{۷۴۰} نشان می‌دهد که سابقهٔ مدرسالاری کمتر از سابقهٔ کار زنان است. دانشمندان دریافتند که نظام خویشاوندی مادری، بازماندهٔ دوران پیش خانواده است، همان‌طور که برخی گفته‌اند «پدرها ناشناخته بودند» چنین استدلال کردند که نمونه‌هایی که بدون شناخت پدر، پیوندهای خویشاوندی و راستهٔ تباری از مادر است، نشان‌دهندهٔ این است که خاندان مادری قبل از خانوادهٔ پدری وجود داشته‌اند. در اکثر مناطق بدوی تا امروز، سیستم خویشاوندی مادری، با اینکه پدرها شناخته شده‌اند، به‌جای مانده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

با اینکه بیشتر مردم‌شناسان امروزی، وجود خویشاوندی مادری را قبول دارند، اما زمان به‌وجود آمدنش را دورهٔ مادرسالاری نمی‌دانند. این موضوع دو پرسش آزاردهنده را بی‌جواب گذاشته است: اول اینکه چطور این نظام خویشاوندی مادری یک‌طرفه به وجود آمد و چرا فقط بین مردمان بدوی وجود داشت و نه بین مردمان بافرهنگ‌تر؟

سخت‌ترین مانع برای پذیرش قدیمی‌تر بودن جامعه مادرسالاری، رد کردن خاندان مادری، به‌عنوان واحد جامعه‌ای می‌باشد که قبل از خانواده پدری بوده است. این سخنان برتری مردانه که همواره مردان را قوی‌تر از زنان می‌داند، آنها از نظر اجتماعی بالاتر از زنان شناخته شده‌اند و چون زنان زایمان و حاملگی دارند، ناتوان‌اند و نیاز دارند تا مردها از آنها و فرزندان‌شان مراقبت کنند، بی‌ارزش می‌کند. این فرایض با تاریخچه گزارش‌های مردم‌شناسی سازگار نیست. زن‌ها همیشه تولیدمثل کرده‌اند؛ اما طبق گزارش‌های تولیدی آن‌ها، این اتفاق هرگز مانع استقلال مالیشان نشده است. تولید گروهی با مراقبت گروهی از فرزندان همراه بود. زنان همیشه مدیون شوهران و پدران نبودند، قبل از تشکیل ازدواج و خانواده، زنان با برادران و برادران مادرشان همکار بودند. به‌علاوه حتی پس از به‌وجود آمدن شوهران و پدران در نظام خاندانی، مدت‌زمان زیادی طول کشید تا ازدواج و خانواده پدری به‌طور محکم بنا شوند. شاهد این موضوع جدابودن زن از شوهر و پدر از فرزند است.

عصر پیش از خانواده

به‌دلیل اینکه زنان نخستین روش‌هایی علمی برای کنترل زایش نداشتند، این‌طور به نظر می‌رسد که در تمام سال‌های باروری مجبور بودند، یکی پس از دیگری بچه به دنیا بیاورند. خلاصه این تصور غلط را ورن ال. بولوف^{۷۴۱} به این صورت شرح داده است:

زنان از سنین نوجوانی حامله می‌شدند، تقریباً هر دو سال یک بار تا زمان یائسگی. به‌دلیل دوره طولانی حاملگی، آنها از آزادی گردش و از بین بردن یکه‌تازی مردان در شکار و ماهی‌گیری باز می‌ماندند؛ درحالی‌که در گذشته سقط جنین و مرگ‌ومیر کودکان به‌وفور دیده می‌شد، باز هم حاملگی‌های همیشگی و پرورش فرزند از زمان نوزادی تا دوران بلوغ، از جمله کارهای مادر بود که او را محدود می‌کرد. از طرفی، مردان آزاد بودند تا از خانه خارج شوند و در جنگل بچرخند تا شکار کنند، بجنگند و حتی فکر کنند... این به این معنا نیست که زن‌ها در روند پیشرفت تمدن شهری دخیل نبودند... زنان هنوز هم فرودست بودند و وابستگی‌شان با این رویداد آشکار می‌شود که وقتی کشاورزی به‌وجود آمد و انحصاری^{۷۴۲} شد، اکثر

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کارهایی که قبلاً زنان انجام می‌دادند، به دست مردان افتاد. (جنس فرودست، ص ۵)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در بخش آخر این کتاب، همکارش بونی بولاف^{۷۴۲} نظری مشابه او دارد و می‌گوید که خصوصیات بیولوژیک زنان مسئول وابستگی‌شان به مردهاست. او می‌نویسد زنان «هیچ‌وقت» به دلیل «باروری نامحدود»^{۷۴۴} جایگاهی برابر با مردان نداشتند. (همان‌جا، ص ۳۳۵)؛ اما این حرف که زنان نخستین بچه‌های زیادی به دنیا می‌آوردند، با آنچه ما از آن دوران به دست آورده‌ایم، مطابقت ندارد. جورج کاتلین^{۷۴۵} که سراسر شمال و جنوب آمریکا سفر کرده، اینطور می‌نویسد:

به ندرت برای زنی پیش‌می‌آید که در طول عمر خود از «نعمت» داشتن چهار یا پنج بچه برخوردار شود. آنها با دو یا سه بچه هم راضی‌اند، ممکن است درحالی‌که در جوامع متمدن هر زن ده یا دوازده بچه داشته و برای آنها غیرعادی نیست که گاهی دو یا سه بچه هم‌زمان به دنیا آورند، درحالی‌که من در طول سفرهای طولانی‌ام هرگز چنین چیزی در مناطق سرخ‌پوستی ندیده‌ام، اگرچه ممکن است بی‌دقت از کنارشان گذشته باشم. (سرخ‌پوستان آمریکای شمالی، ج دوم، ص ۲۵۸)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

طبق آنچه هاتن وبستر^{۷۴۶} می‌گوید، مردمان نخستین از اینکه شنیدند در جوامع شهری متمدن^{۷۴۷} زنان گاهی دو یا سه بچه همزمان به دنیا می‌آورند، تعجب کردند. او می‌نویسد:

از یک مرد سفیدپوست شنیدم که بومیان از او سؤال کرده بودند که چند خواهر و برادر دارد، او هم رک گفته است که «ده تا». بومیان با حالت تدافعی گفته بودند: «چنین چیزی امکان ندارد» «یک مادر هیچ‌وقت نمی‌تواند این تعداد بچه داشته باشد» وقتی به آنها گفته شد که این بچه‌ها به فاصله دو سال از هم به دنیا آمده‌اند و این مسئله‌ای پیش‌پاافتاده در اروپاست، آنها بسیار شگفت‌زده شدند و فکر کردند که چرا مردم سفیدپوست چیزی فراتر از «موجودات کوچک»^{۷۴۸} نیستند. (تابو، ص ۶۸-۷۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، در دورانی که جمعیت زمین کم و پراکنده بود، زنان به تعداد کمی از کودکان راضی بودند و این موضوع ارتباطی با مرگ‌ومیر کودکان و سقط جنین ندارد. درحقیقت، بعد از اینکه رسوم مدرن^{۷۴۹} وارد جامعه بدوی شد، میزان مرگ‌ومیر در بعضی از مناطق افزایش یافت. در مناطقی هم که اینطور نشد، باز هم میزان زایش و مرگ‌ومیر کودکان از کشورهای متمدن کمتر است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کاترین روتلج^{۷۵۰} و همسرش در تحقیقی که اوایل قرن حاضر در مورد بومیان اکیکویو^{۷۵۱} انجام دادند، متوجه این موضوع شدند. او پس از مشاهده میانگین تعداد به دنیا آمدن نوزادان توسط هر زن که از چهار نفر کمتر بود، بسیار تعجب کرد. وی وقتی متوجه شد که آمار مرگ و میر کودکان در هر هزار نفر، فقط ۸۴ نفر است؛ در حالی که در همان زمان در انگلستان، از هر هزار نفر کودک ۱۳۸ نفر می‌مردند، بیشتر شگفت‌زده شد. او آنچنان ناراحت شد که فکر می‌کرد در محاسبات یا داده‌ای خود دچار اشتباه شده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

با در نظر گرفتن مدت زمان جدایی هر دو جنس بعد از تولد فرزند، عجیب نیست که تعداد نوزادان متولد شده آنها اندک باشد. در دوران ماقبل تاریخ هرچه عقب‌تر برویم، میزان جدایی هر دو جنس بیشتر بوده است. در مناطق بدوی‌تر این دوری بیش از ده، دوازده سال به طول می‌انجامد و در مناطق متمدن دو تا سه سال را در برمی‌گیرد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

فراگیرترین فرمولی که این مسئله را روشن می‌کند، این است که زن بعد از تولد فرزندش «اجازه ندارد» با شوهرش یا هر مرد دیگری بیامیزد. این منع تا زمانی که مادر به فرزندش «شیر می‌دهد» یا آن را «از شیر می‌گیرید» ادامه دارد. این مدت بسیار طولانی است. با وجود اینکه در جوامع متمدن، کودکان را حدود سه تا نه‌ماهگی از شیر می‌گیرند، در جوامع بدوی این مدت حدود سه تا نه سال یا بیشتر طول می‌کشد. در ادامه به نوشته‌ای از بریفولت می‌پردازیم:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این یک قانون همه‌گیر است که وقتی زنی حامله است، در طول دوران بارداری، در ماه‌های آخر آن و حتی در تمام مدتی که به کودکش شیر می‌دهد، باید از همسرش جدا باشد. دوره دوم، در بین مردم با سطح فرهنگی پایین‌تر بیشتر از مردمان اروپایی است. عملاً بچه‌ها خودشان دست از شیرخوردن می‌کشند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کودکی که از سمتی به سمت دیگر می‌دود و با کودکان دیگر بازی می‌کند و حتی در حرفه مردان شرکت می‌کند، اگر هنوز از شیر گرفته نشده باشد، عجیب نیست. برای زنان بدوی عادی است به فرزندان چهار، پنج و حتی شش یا هفت ساله‌شان هم شیر دهند. دو تا سه‌سالگی زمان معمول پرستاری و شیردهی است. در بیشتر این مدت، بین مردم با فرهنگ پایین‌تر، روابط زناشویی به‌طور کامل متوقف می‌شود. (مادران، جلد دوم، ص

(۳۸۲-۳۹۱)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

مردم‌شناسان دیگر هم مختصراً در مورد این پدیده صحبت کرده‌اند. دبلیو. آی. توماس^{۷۵۲} می‌نویسد: «اکثراً تا چهار یا پنج‌سالگی به بچه‌ها شیر می‌دهند و بعضی اوقات تا ده یا دوازده سالگی». (جنسیت و جامعه، ص ۵۶) ویلیام گراهام سامنر^{۷۵۳} در مورد سرخ‌پوستان پلینز^{۷۵۴} می‌گویند: «قانونی وجود داشت که زنان تا وقتی که فرزندش ده‌ساله نشده بود، نباید بچه دیگری می‌داشت». (روش‌های مردمی، ص ۳۱۵) گزارش‌هایی شبیه به این از دیگر مناطق بدوی رسیده، اما دلایل اصلی این رسوم را با این گزارش‌های بی‌مبالات، نمی‌توانیم بیابیم. سی. ال. میک^{۷۵۵} واضح‌تر این موضوع را توضیح می‌دهد. او می‌گوید زنان نیجریه‌ای در طول مدت بارداری، شیردادن و از شیرگرفتن یک بچه، تنشان را با خاک قرمز رنگ می‌کنند تا همه بدانند. او اینطور شرح می‌دهد:

احتمالاً، هدف اولیه این روش برای دفع و جلوگیری از نفوذ رخنه‌های شیطانی^{۷۵۶} بوده؛ اما در واقع مانند یک اعلامیه می‌ماند که به مردم نشان می‌دهد که دارد کودکی را از شیر می‌گیرد. این اعلامیه‌ای سنجیده است؛ زیرا زنان بومیان کاتب^{۷۵۷} در دوران شیردهی به مدت سه سال نباید رابطه جنسی داشته باشند. (مطالعات قبیله‌ای شمال نیجریه، جلد دوم، ص ۴۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

می‌دانیم که زنان خودشان را تابو کرده بودند و درطول مدت اردوهای شکار و جنگ از دسترسی مردان به خودشان دور بودند؛ همینطور وقتی که در دوران عادت ماهانه و یا حاملگی‌شان بودند. عجیب است که سال‌هایی که زنان برای پرورش فرزندشان از مردان جدا بوده‌اند، توجه اندکی را به خود جلب کرده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

امروز خصوصیت اساسی ازدواج، کنترل شوهر بر زن است؛ اگر زنی سالها از آمیزش با همسرش جلوگیری کند، شوهرش می‌تواند بر حق خود اصرار کند و یا او را طلاق دهد؛ اما زمانی که زن وحش خو بدنش را رنگ قرمز می‌مالید و خودش را از مردان جدا می‌کرد، مردها به او نزدیک نمی‌شدند تا زمانی که خودش دوباره نشان دهد که آماده رابطه جنسی است. این رفتار بیشتر شبیه رفتار نخستین‌ها^{۷۵۸} است که مادینه‌ها، خودشان را در دوران حاملگی و زایمان از نرینه‌ها جدا می‌کردند، نه ازدواج امروزی.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اما این موضوع باعث به وجود آمدن سؤالاتی در مورد تکامل گرایشات جنسی زنانه^{۷۵۹} را به میان می آورد. مدت زمان جدایی زنان وحش خو، نسبت به جدایی مادینه ها در دوران حاملگی و زایمانشان، بسیار طولانی تر است. در واقع، قطع شدن کامل رابطه جنسی برای بیشتر از دوازده سال، نه در دنیای حیوانات و نه در دنیای انسان های امروزی مانند ندارد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنان امروزه از نظر زندگی جنسی توانایی داشتن رابطه مستمر را دارند، درست مانند مردان؛ البته بعضی‌ها معتقداند زنان از مردان پرشورتراند. ممکن است نداشتن رابطه جنسی برای مدتی کوتاه مثلاً چند هفته، با توجه به شرایط کمی بیشتر یا کمتر، بعد از تولد فرزند اتفاق بیوفتد؛ اما امروزه اگر زنی بعد از تولد فرزندش تا چند سال از داشتن رابطه پرهیز کند، غیرعادی است. اما برای زنان وحش‌خو این روش طبیعی است. چطور باید آن را توضیح داد؟

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بسیار مضحک است اگر بگوییم مردی سال‌ها زنش را به دلیل آلودگی و ناپاکی‌های بعد از تولد فرزندش، از آمیزش جنسی منع کند. به نظر هم نمی‌رسد که زنان وحش‌خو قدیسه‌هایی^{۷۶۰} بوده‌اند که نیازهای جنسیشان را هوشمندانه سرکوب کنند. کلماتی که مردم‌شناسان در این مورد استفاده کرده‌اند، مانند «پرهیزگاری^{۷۶۱}» یا «خویش‌داری^{۷۶۲}»، بسیار گمراه‌کننده است؛ زیرا اشاره به این سرکوبی دارد. در نتیجه می‌توان گفت که زنان وحش‌خو در تمام مدتی که از مردان فاصله می‌گرفتند، نیازهای جنسی زیادی نداشتند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این موضوع باعث نمایان شدن واگرایی^{۷۶۲} شدیدی در تکامل ابتدایی گرایشات جنسی زن و مرد شد که از واگرایی نر و ماده در دنیای حیوانی بسیار فراتر است. این فصل بدون رابطه جنسی که در بین گونه‌های پست‌تر حیوانی فراگیر است، بین نخستین‌ها از بین رفت؛ نرها در تمام طول سال می‌توانند آمیزش جنسی داشته باشند و این خصوصیت در جهان بشری هم ادامه پیدا کرد؛ در هر حال بین ماده‌ها تغییر دیگری درست برعکس این موضوع رخ داد. نیاز جنسیشان در مقایسه با دیگر گونه‌های پست‌تر کاهش یافت و در میان انسان‌ها باز هم کمتر شد. علت کاهش شدید نیاز جنسی زنانه چه بود؟

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

باید به خاطر آوریم که تمایز میان هر دو جنس در رفتارهای جنسی، در حوزه غذایی هم وجود داشت. در دنیای حیوانات نر و ماده‌ها هر دو از یک خوراک می‌خورند. در نر و ماده‌های گیاه‌خوار هر دو علف و سبزیجات دیگر می‌خورند و در گوشت‌خواران هر دو جنس شکارچی و گوشت‌خوارند؛ اما در دنیای بشری، با شروع «همه‌چیزخواری»^{۷۶۴}، جدایی ناگهانی بین هر دو جنس در کار و برنامه غذایی رخ داد. مردان شکارچی و گوشت‌خوارند و زن‌ها خوراک جمع‌آوری می‌کنند و گیاه‌خوارند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اینکه این واگرایی چطور پدید آمده، مهم نیست. در دوران آدم‌خواری، زنان تابوهای توتیک را برای کنترل روابط جنسی و خوراک وضع کردند. آیا این دلیل کاهش شدید میل جنسی زنانه است؟ آیا این حاصل مبارزه با آدم‌خواری و مسئولیت‌پذیری^{۷۶۵} زنان برای بقای نوع بشر بوده است؟ آیا این وسیله‌ای توسط زنان، برای به‌وجودآوردن واحد خواهر و برادری بدون رابطه جنسی در نظام خاندان مادری است؟ ما همچنان نمی‌دانیم که آیا فشارهای اجتماعی^{۷۶۶} باعث به‌وجودآمدن این پیامد بیولوژیکی در زنان شده یا خیر.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در هر حال، طولانی بودن زمان جدایی زن و مرد از یکدیگر نشان دهنده فقدان خانواده پدری در عصر وحشی خویی است^{۷۶۷} اکثر مردم شناسان معقداند که همیشه ازدواج وجود داشته است. آنها فقط در مورد تک همسری با چند همسری بودن زناشویی با هم اتفاق نظر ندارند. بعضی از آنها به دلیل جدایی طولانی مدت بین زن و مرد، امکان وجود چند همسری را نمی بینند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

هاتن وبستر اینطور می‌نویسد: «منع رابطه جنسی بین زن و شوهر، رسم چندهمسری را توجیه کرده است. مردی که تک‌همسر است باید برای مدت زیادی خویشنداری کند، مگر آنکه رابطه‌ای جدا از پیوند ازدواجش داشته باشد. (تابو، ص ۶۹) هابل در این مورد اینطور می‌نویسد:

مادران بدوی در طول سال‌های بارداری و شیردهی خویشندارند. با این شرایط، مردی که توانایی داشته باشد، داشتن چند همسر را انتخاب می‌کند. نیازی که زنان اینطور با آن روبه‌رو نیستند. (انسان در دنیای نخستین، ص ۲۳۳)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

درحقیقت، در دوران وحشی‌خویی نه تک‌همسری وجود داشته و نه چندهمسری. نه مردان هم می‌توانستند رویه‌های جنسی همسرشان را مشخص و نه زنان می‌توانستند آنها را محدود کنند. تعدادی از مردم‌شناسان، از جمله وبستر، نوشته‌اند که زن^{۷۶۸} از دیدگاه «شوهرش» برای داشتن چند «زن» حمایت می‌کرد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کاترین روتلج تصویری جالب از یک «خانواده چندهمسری»^{۷۶۹} در اکیکویوها را به خوبی به تصویر می‌کشد. زنان در کلبه‌هایی مجزا که دورتادور زمین برای محافظت از دام‌ها ساخته شده بود، همراه با فرزندان‌شان زندگی می‌کردند. آنها غذای روزانه‌شان را روی اجاق خود می‌پختند و نه شوهرانشان با آنها غذا می‌خوردند و نه برای آنها خوراک می‌پختند. درحالی‌که روتلج می‌گوید «هرکدام از آنها تأسیسات خود را مستقلاً»^{۷۷۰} داشتند؛ در این حالت همه آنها در یک دهکده، زیر دست یک ارباب مرد قرار می‌گرفتند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

عجیب‌ترین چیز، طبق بیان روتلج، نبود حسادت بین «زنان» بود. زنان بومی هم از اینکه زنان انگلیسی به‌خاطر توجه مردان به خودشان، به یکدیگر حسودی می‌کردند، تعجب می‌کردند. آنها به روتلج گفتند که این پیغام را به زنان انگلیسی برساند که «ما با کسی که نمی‌خواهیم، ازدواج نمی‌کنیم، دوست داریم شوهرانمان تا آنجا که می‌توانند، زن بگیرند.» روتلج افزود:

«وضع درمانده‌ی مرد سفیدپوست "پولدار"^{۷۷۱}، در رابطه با زنان، کنجکاوی بی‌پایان بومیان را برانگیخته بود و پاسخ همسرش که سفیدپوست دوست دارد همسرش فقط مال خودش باشد، تأثیری بر آنها نداشت.» (همراه با مردم پیش از تاریخ، ص ۱۲۴ و ۱۳۳ و ۱۳۴)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این به اصطلاح خانوار چندهمسری، یک خاندان مادری از زنان و بچه‌هاست و ارباب مرد مسئولیت دفاع از دهکده را برعهده دارد. این دقیقاً برخلاف چند همسری در خاندان پدرسالارانه است که مرد کنترل کامل بر زنان و هم‌خوابه‌ها دارد. زنان حرم‌سرا فرمانبردار خواسته‌ها و آرزوهای ارباب خوداند، در دهکده خاندان مادری، مرد ارباب می‌تواند همسر هر زنی باشد که خود را در دسترسش قرار می‌دهد؛ اما هیچ زنی اجباری برای این رابطه ندارد. همان‌طور که به روتلیج گفته آنها مجبور به «ازدواج» نشده‌اند و با کسی که دوست نداشتند، آمیزش نکرده‌اند و اگر با مردی رابطه جنسی داشتند، با میل خودشان بوده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این آزادی زنان نگرانی مهاجران تازه و فرستادگان دینی^{۷۷۳} اروپایی را که به مناطق بدوی آمده بودند و تلاش می‌کردند همه‌چیز را مطابق آیین و رسوم خود تغییر دهند، برانگیخت. آدری ریچاردز^{۷۷۳} در مورد مردم بانتو جنوبی^{۷۷۴} می‌نویسد که داشتن روابط جنسی دو تا سه سال پس از تولد فرزند به طرز سختگیرانه‌ای ممنوع است. او می‌گوید: «این مسئله، برای گروه‌های دینی اروپایی و دیگران که به داشتن یک همسر در این قبایل اصرار می‌کنند، پیامدهای عملی آشکاری دارد.» (گرسنگی و کار در یک قبیله وحش‌خوی، ص ۳۹) درحقیقت، مجبورکردن مردی به داشتن یک همسر، آن هم مردی که فقط گاهی شریک جنسی دارد، کاری دشوار است. زنان بومی درباره «شوهر» خود واقع‌گرایانه رفتار می‌کردند و او را به داشتن چند «زن» تشویق می‌کردند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زمانی که زنی خودش را از شوهرش جدا کند، در خانه‌ای مجزا با فرزندانش سرکند، برای همسرش غذایی آماده نکند و با او خوراک نخورد، نمی‌توان این رابطه را ازدواج نامید. تلاش برای به اجبار ازدواج، به صورت تک یا چندهمسری^{۷۷۵}، در دوران ماقبل تاریخ، درحالی‌که به وجود نیامده بود، پیوندهای حقیقی را که بین هر دو جنس حاکم بود، اشتباه نشان می‌دهد. در جامعه وحش‌خوی، مرد فقط یک شریک جنسی گاه‌به‌گاه یا موقت برای زن بود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

جدایی زن و مرد، باعث جدایی مرد از فرزندان نیز می‌شد. در گذشته، مرد با فرزندان زنی که با او رابطه جنسی داشت، ارتباط کمی داشته و یا هیچ ارتباطی نداشت، سپس زمانی که رابطه‌ای اندک را بین پدر و فرزند مجاز دانستند، همچنان مرد نباید هنگام تولد نوزاد و چند سال بعد از آن با او رابطه می‌داشت.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اگرچه این موضوع را بارها در گزارش‌های مختلف دیده‌ایم، به صورت سرسری به این موضوع اشاره شده که انگار پدر را دور نگه داشتن و مثل دشمنی خطرناک برای فرزندش با او رفتارکردن، روشی عادی است. وبستر مثالی در این زمینه آورده است: مادر باوندایی^{۷۷۶} تا زمان افتادن بند ناف فرزندش، حدود چهار ماه از بعد از زایمان، از همسرش جدا می‌ماند. همسرش از جنسیت و تولد بچه مطلع می‌شد، اما تا زمانی که مادر از گوشه‌نشینی دست نمی‌کشید، پدر اجازه نداشت به فرزندش نزدیک شود یا به او دست بزند. (تابو، ص ۷۳)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بریفولت اطلاعاتی از قاره‌ها و جزایر مختلف ارائه می‌دهد که پدر و فرزند سال‌ها و در بعضی مناطق ماه‌ها از هم جدا بودند. در بعضی دیگر از مناطق تا زمانی که کودک چهار دست‌وپا راه برود، اجازه دیدن او و مادر به پدر داده نمی‌شود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در جاهای دیگر، تا زمانی که کودک راه برود، این منع وجود دارد. در مناطقی دیگر این دوری، چهار تا پنج سال نیز ادامه خواهد داشت. این روش تا تاریخ نوشتاری باقی ماند. بریفولت می‌نویسد:

«طبق قانونی که هرودوت نام برده، مرد نمی‌تواند فرزندش را تا ۵ سالگی ببیند، شاید اشاره به بیرون‌کردن مرد از خانه همسرش، برای این مدت اشاره دارد.» (مادران، جلد دو، ص ۳۹۳-۳۹۶ و ۳۷۶) در بعضی از مناطق این جدایی که تا چهل روز کاسته شده، هنوز هم باقی مانده است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در ابتدا، این جدایی فقط بین «فرزند و مردان بالغ» بود که شکارچی و جنگجو بودند و مادر کار پرستاری از کودک را برعهده داشت. علتش را نمی‌توانیم به خوبی درک کنیم، مگر آنکه آن را به دوران آدم‌خواری مرتبط کنیم.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

رسوم عجیبی که در اطراف مادر و فرزندش هنگام زایمان انجام می‌شود، نشان‌دهنده خطراتی است که متوجه بچه‌هاست. مثل همیشه مردمان بومی این رسوم را نامفهوم توضیح می‌دهند؛ به طوری که انگار این‌ها برای دفع «نفوذ شیطان^{۷۷۷}» و «چشم‌زخم^{۷۷۸}» و نیروهای بد از کودک‌اند. به زبانی خوش‌بینانه می‌گویند این رسوم برای سلامتی و قوی کردن کودک به وجود آمده‌اند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در خود آیین، خطراتی که متوجه کودک است، نهفته بود؛ مثلاً چرا زنانی که کنار زائو بودند، در لحظه تولد، با عجله، به بیرون از خانه می‌رفتند و با سلاحی هوا را به گردش در می‌آوردند؟ آیا آن «چشمان شور» نامرئی که از آن می‌ترسیدند، چشمان حیوانات خطرناک یا مردان بود؟ معنی سد آتشی که در دوران خفتگی گرداگرد بستر زایمان مادر و فرزند می‌گذاشتند، چه بود؟ آنچه از این رسم در جوامع مدرن‌تر به‌جا مانده، شعله کوچکی است که کنار یا زیر بستر زایمان مادر و فرزند روشن می‌کنند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

فریزر در مورد این رسم آتش، می‌نویسد: در بین مردمان بوگو^{۷۷۹}، در شمال حبشه، وقتی زنی بچه‌ای را می‌زاید، دوستانش که گروهی از زنان‌اند، در درِ ورودی خانه، آتشی برمی‌افروزند و مادر و نوزادش گرداگرد آن به آرامی می‌چرخیدند، همان موقع زنگوله‌ها و شاخه‌های نخل را به صدا در می‌آوردند و معتقد بودند با این کار ارواح خبیثه^{۷۸۰} می‌ترسند و مادر و فرزندش از حمله‌های شیاطین در امان می‌مانند. به همین دلیل در افسانه‌های باستانی گفته شده که کورت‌ها^{۷۸۱} دور زئوس^{۷۸۲} نوزاد می‌رقصند و نیزه‌ایشان را به سپرشان می‌زنند تا صدای گریه بچه شنیده نشود و توجه ناپدری او کرونوس^{۷۸۳} را برنیانگیزد که عادت داشت همین‌که نوزاد زاده می‌شد، او را در کام خود فرومی‌برد. گمان می‌رود که این افسانه یونانی برای یادآوری رسمی قدیمی است که در آن محافظت از کودکان در برابر دلایل متعدد مرگ‌ومیر نوزادان است که مردان بدوی آن را در نتیجه عمل روان خطرناک و بدخواه ارواح می‌دانند، استفاده می‌شود. (فرهنگ مردم در عهد عتیق، ص ۴۳۴)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

به‌هرحال، قبل از این که مردان بیایند و علت مرگ، بچه‌ها را با «روان‌های^{۷۸۴}» بدخواه بدانند، زنان عملاً با مشکلات نگهداری از نوزادان و کودکان در برابر شکارچیان گرسنه، چه حیوان و چه انسان، روبه‌رو هستند. آنها با استفاده از نظام توت‌پرستی و تابو، قسمت انسانی این مشکل را با جداکردن خود و فرزندانشان حل کردند.

این موضوع، نوری دیگر بر فرمول ساده‌ای که برای روشن کردن علت جدایی هر دو جنس مهیا شده بود، می‌افکند که می‌گوید: زن «اجازه ندارد» در تمام طول «مدت شیردهی» خود با همسرش رابطه جنسی داشته باشد. بعید است که زنی به‌تنهایی فرزندش را ده یا دوازده شیر دهد؛ اما حقیقت این است که او یک زن در شرایط تابویی بود و تا زمانی که بچه با او بود وظیفه نگهداری از او را برعهده داشت؛ زیرا زن تابو شده و فرزندش و هرچیزی که زن آن را تابو می‌شناخت، «غیرقابل‌لمس» بودند. در جایی که پدر نمی‌تواند هروقت تمایل داشته با زنش معاشرت کند و مانند دشمنی خطرناک برای بچه با او برخورد می‌شود، نمی‌توانیم از خانواده پدری^{۷۸۵} همیشگی حرف بزنیم. شواهد موجود نشان می‌دهد خانواده پدری بعد از یک دوره تکامل طولانی و متلاطم^{۷۸۶} به وجود آمد. هرچقدر که در دوران قبل تاریخ عقب‌تر می‌رویم، کمتر شاهد پیوند بین دو جنس هستیم و بیشتر جدایی آنها را می‌بینیم. مثال‌های زیر از کرای^{۷۸۷} آمده است: خصوصیت عجیب زندگی زناشویی در نیوکالدونیا^{۷۸۸} این است که زن و مرد در یک خانه نمی‌خوابند. زن در انباری^{۷۸۹} نزدیک خانه‌اش به‌تنهایی زندگی می‌کند و می‌خوابد. «به‌ندرت، مرد و زنی را می‌بینید که با یکدیگر حرف بزنند و کنار هم بنشینند. به نظر می‌رسد زن‌ها از بودن کنار همجنسان خود کاملاً خوشحال‌اند. مردان که با نیزه‌هایشان با تن‌پروری پرسه می‌زنند، کمتر در گروه زنان دیده می‌شوند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در جزیرهٔ پلیو^{۷۹۰} «جدایی قابل‌توجهی بین زن و مرد» دیده می‌شود. زنان و مردان به‌ندرت با یکدیگر زندگی می‌کنند و زندگی خانوادگی غیرممکن است...

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در سئول، پایتخت کره «قانون ممنوعیت تردد عجیبی به اسم پم-یا^{۷۹۱} وجود دارد که در آن از ساعت ۸ شب تا ۳ صبح زنگ بلندی را می‌زنند و در این ساعات فقط زنان اجازه دارند در خیابان تردد کنند. در گذشته، مردانی که در این ساعات ممنوعیت تردد به خیابان‌ها می‌آمدند به سختی مجازات می‌شدند، اما در سال‌های اخیر، از شدت اجرای این قانون کاسته شده است.» گذشته از این قانون «زندگی خانوادگی به آن صورتی که ما داریم، کاملاً در کره ناشناخته است.» (گل رز مرموز، ج اول، ص ۴۶-۵۰)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کرالی که بسیار از پیامدهای داده‌های بسیار خود، در مورد جدایی هر دو جنس شگفت‌زده شده بود، چنین می‌گوید: «مرد و زن آنقدر با هم غریبه‌اند که به نظر می‌رسد از دو نوع مختلف باشند... هر زن و مرد، مثل تمام مردان و زنان، ذاتاً برای یکدیگر تابو هستند.» (همان‌جا، ص ۸۶) لئو فروبینوس^{۷۹۲} در این زمینه، داستانی را می‌گوید: یکی از افسانه‌های جالب که از گذشته‌های دور به ما رسیده، در مورد روابط جنسی بشر است و می‌گوید که در ابتدا مردان و زنان مجزا از هم می‌زیستند و هیچ‌چیز از هم نمی‌دانستند. در ادامه داستان می‌گوید که در اولین دیدار تصادفی زنان و مردان، زنان مثل مردان جنگجو از خودشان دفاع کردند؛ در نتیجه جنگی سرنوشت‌ساز رخ داد و تنها بعد از آن، تفاوت میان این دو جنس نمایان شد. این افسانه‌ها از شمال غربی آفریقا شروع شدند و به اشکال مختلف به طرف شرق رفته و سپس به اقیانوس آرام رسیده‌اند.» (ازدواج و مادرسالاری، در کتاب ازدواج، ص ۷۷)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اگر چنین جنگی که در بامداد شروع سیر تکاملی انسان کاملاً محتمل است، رخ داده باشد، هدف زنان پایه‌گذاری تابوهای توتمیک و رسوم پرهیز بود تا با آن امنیت و ایمنی زنان و کودکان فراهم شود. به بیانی دیگر، هدف بنیانگذاری خانواده پدری کوچک نبود، بلکه هدف ایجاد برادری میان مردان بود که از مادری و خواهری میان زنان الگوبرداری شده بود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنان نه تنها از نظر بیولوژیکی، برای فراهم آوردن آن، از نعمت‌هایی برخوردار بودند، بلکه با فعالیت‌های کاریشان، به وسیله سرنوشت‌ساز برای پیروزیشان دست یافتند. آنها آتش را کشف کردند.

زنان و آتش

آتش چطور کشف شد و برای کدام اهداف ابتدایی استفاده شد؟ برای علمایی که خواستگاه اجتماعی را جست‌وجو می‌کنند، موضوعی با خیال‌پردازی ابدی است. در حرفه‌های صنعتی، آتش را به‌عنوان «ابزار ابزارها»^{۷۹۳} می‌شناسند؛ اما کشف آتش، کشفی بسیار قدیمی است که قدمتش بیش از نیم میلیون سال پیش یا حتی بیشتر از ظهور انسان هوشمند^{۷۹۴} است. نیازی که آنها را مجبور به مهار و استفاده از آتش کرد، چه بود؟

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

جولیوس لیپرت^{۷۹۵} می‌نویسد: «در تاریخ بشری آتش از دو جهت ارزشمند است، یکی اجتماعی و دیگری صنعتی.» او پیشنهاد می‌کند که ارزش اجتماعی قدیمی‌تر از ارزش صنعتی است. «استفاده از آتش در هنرهای مکانیکی خیلی دیر اتفاق افتاد و حتی در ابتدا، استفاده از آن برای فراهم کردن خوراک نبوده است.» از نظر او «چیزی که در ابتدا آتش فراهم کرد، جلوگیری از سرما و حمله حیوانات گوشت‌خوار در شب بود. آتش مانند محافظی بود که آنها می‌توانستند جلوی خانه‌شان چه درون غار یا در زمین روباز بگذارند و از خود محافظت کنند.» انسان با آتش توانست قلمرو زیستگاهش را «تا جنگل‌ها که در قلمرو حیوانات بود و کوهستان‌های سرد و یخزده شمال گسترش دهند.» (تکامل فرهنگ، ص ۱۳۰ و ۱۴۸)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اینکه اولین نیاز انسان به آتش، برای جلوگیری از سرما بود، برای خیلی‌ها سؤال است. هنوز هم مردمان بدوی در بعضی از مناطق کوهستانی برهنه در رفت‌وآمدند، درحالی‌که می‌توانند لباس‌های گرم را خیلی راحت تهیه کنند؛ کسانی‌که بدون هیچ ناراحتی در آب‌های یخ‌زده شنا می‌کنند. به نظر می‌رسد استفاده از آتش، درست مانند لباس، دیرتر اتفاق افتاده باشد؛ اما در نیاز استفاده از آتش، برای جلوگیری از حمله حیوانات خطرناک و انسان، هیچ تردیدی وجود ندارد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بنابراین قبل از اینکه آتش برای موارد فنی ابزارها شود، در زندگی اجتماعی «سلاح سلاح‌ها^{۷۹۶}» بود. از آتش هم برای هدف‌های دفاعی و پدافندی استفاده می‌کردند. آتش‌سوزان مانعی می‌ساخت و به شکل شاخه‌های خشک سوزان سلاحی پدافندی در مقابل حملات حیوانات خطرناک یا وحشی می‌شد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

از هر دو جنبه، چه ابزار و چه سلاح، آتش سمت‌وسویی تازه در زندگی درحال شکوفایی انسان بخشید. بعد از اینکه بشر آتش را برای اهداف اجتماعی و صنعتی رام و کنترل کرد، به نوع بشر کمک کرد تا بتواند مستقل شود. بنجامین فارینگتون^{۷۹۷} درمورد کاربرد دوگانل آتش در تصویر پلینی^{۷۹۸} اینطور می‌نویسد:

«ای آتش، ای تکه رام‌نشده و بی‌انتهای طبیعت، تو را مخرب بنامم یا سازنده؟» (علم یونانی، ج اول، ص ۴۲)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

افسانه‌های قدیمی در مورد هر دو جنبه آتش توضیح می‌دهند. قدیمی‌ترین آن‌ها، آتش را تنها مرز جداکننده بین انسان و حیوان می‌داند. رادکلیف براون^{۷۹۹} چند مثال از افسانه‌های مردمان ساکن در جزیره اندامان ارائه می‌دهد. او می‌نویسد:

«با دستیابی به آتش، انسان آنی که امروز هست، شد و به‌علت ناتوانایی در دستیابی به آتش بود که حیوان‌ها، چیزی که امروز هستند، شده و از زندگی انسان جدا شدند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

طبق حرف‌های بومیان «علت زنده ماندن نیاکان استفاده از آتش بود.» (مردمان ساکن در جزیره اندامان، ص ۳۴۲ و ۳۴۳)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

فریزر دربارهٔ اولین جفت انسانی که در زمین به وجود آمده‌اند، افسانهٔ پاپوایی^{۳۰۰} را می‌گوید. مغز انسان‌های نخستین تکامل نیافته بود و از وجود آتش اطلاعی نداشتند. آنها «مثل حیوانات زندگی می‌کردند... بی‌آنکه نیاز به صحبت کردن را در خود احساس کنند.» زمانی که آن‌ها، در دشت بامبوها، اولین جرقه‌های آتش را دیدند، اولین باری بود که فریاد ترس و تعجب سر دادند؛ به این ترتیب «زبان‌شان به کار افتاد و توانستند صحبت کنند.» چاله‌ای در زمین که در آن انسان به وجود آمد تا به امروز زمینی مقدس شمرده می‌شود و «هرچیزی آنجا حرکت یا پرواز یا رشد می‌کند، مقدس است.» (فرهنگ مردمی در عهد عتیق، ج اول، ص ۳۸ و ۳۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این افسانه علاوه بر زندگی بشری، به قدیمی‌ترین رکن نهاد اجتماعی، توتمیسم و تابو اشاره دارد. هرچا اثری از توتمیسم باشد، زنان تابویی را که زنان قدرتمندان، پیدا می‌کنیم. رابطه نزدیک زن‌ها با نظام توتمیسم و آتش، در زبان‌های بدوی و همین‌طور افسانه‌ها، نهادینه^{۸۰۱} شده است. دابلیو. جی. مک‌گی^{۸۰۲}، می‌گوید کلمه Km-Kaak، در میان سرخ‌پوستان سری^{۸۰۳}، نه تنها به معنای مادرِ بزرگ^{۸۰۴} است، بلکه کلمه‌ای است که معنی «حیواناتِ نگهبانِ ایل، آتش و جمعیت مردم^{۸۰۵}» را نیز شامل می‌شود. (سرخ‌پوستان سری، ص ۱۲۳)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اهلی کردن آتش را بیشتر مرتبط با مردان دانسته‌اند؛ اما رسم مردم نخستین، نشان‌دهنده آن است که زنها، قبل از آن که روش تولید آن به مردها برسد، سازندگان آتش بوده‌اند. طبق سخن فریزر در تنگه تورس^{۸۰۶} در گینه نو، وقتی که با دو تکه چوب آتشی را روشن می‌کنند، می‌گویند «مادر آتش عطا می‌کند»^{۸۰۷} چوب افقی «مادر» و چوب عمودی را «بچه»^{۸۰۸} نام‌گذاری کرده‌اند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

آتش اجاق، همواره با زن و خانگی‌کردن مردان در ارتباط است. تجدیدکننده‌های آتش، مراقبان آتش و جابه‌جاکنندگان آتش، زنان باستانی بوده‌اند. حتی از گذشته‌های بسیار در روم باستانی، دختران معبد و ستال^{۸۰۹} مواظب آتش جاودانی بودند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زنان اولین کسانی بودند که به آتش دست یافتند که در افسانه‌هایی که فریزر در مورد منشأ به وجود آمدن آتش جمع‌آوری کرده، مشهود است. این داستان‌ها می‌گویند زنان آتش «داشتند»، زنان به تنهایی می‌توانستند آتش روشن کنند، آنها می‌توانستند آتش را در مکان‌های مختلف، معمولاً چوب یام و یا چوب زمین‌کنی، روشن نگه دارند. زنان آتش را روی ناخن‌ها یا انگشت‌ها دستشان روشن نگه می‌داشتند. یک پیرزن در دستش شش انگشت داشت؛ روی انگشت ششم‌اش آتش روشن و آن را حمل می‌کرد. پیرزنی دیگر با رعدوبرق^{۸۱۰} آتش ساخت، آن را گم کرد و سپس با دو تکه چوب، آتش را دوباره ساخت.» (اسطوره‌هایی در مورد آغاز آتش، ص ۵۴-۵۸)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

تمایل زنان و یا نیاکانش، برای حفظ آتش برای خودشان و مخفی نگه داشتنش از یک مرد یا همه مردان به وضوح دیده می‌شود. در ارتباط زن و مرد با آتش، تفاوت واضحی دیده می‌شود. بخشی از آن آشکارا گفته می‌شود و بخشی در سایه پرندگان و حیوان‌های توهمیک پنهان شده است. زنان برای رام کردن آتش و استفاده از آن، مخفی‌کردنش، محافظت از آن و بقایای جرقه‌های باارزشی که بعد از قتل عام یا سیل فاجعه‌بار به جا می‌ماند، مشغول‌اند. از طرفی دیگر، مردان به‌طور عمدی یا غیرعمد، مشغول استفاده اشتباه از آتش یا «سرقه^{۸۱۱}» آتش‌اند که در نتیجه، نابودی به بار می‌آورد.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

همچنین افسانه‌هایی درمورد آتش‌سوزی‌ای بزرگ یا «آتش غول آسا»^{۸۱۳} که ممکن بود دنیا را خاتمه دهد، وجود دارد. در بعضی از آنها، رجوع انسان از زندگی انسانی به حیوانی را در پی دارد. تایلور به نقل از اساطیر مبودی‌های^{۸۱۴} آفریقای جنوبی به چنین رجوعی اشاره دارد. «در آتش بزرگ در جنگل‌ها، مرد و زنی، برای فرار از آتش، به بالای درختی پناه بردند؛ اما شعله‌های آتش چهره‌شان را سوزاند و آنها را تبدیل به میمون بی‌دم»^{۸۱۴} کرد.» (منشأ فرهنگ، ص ۳۷۷)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در افسانه‌های جدید، چهرهٔ مرد تازه‌ای، پسر یا نوهٔ یک مادر نمایان شد؛ قهرمانی فرهنگی که فواید زیادی برای نوع بشر دارد. مثل نعمت آتش که از یک منشأ مشاهده‌نشده برای تمام نژادهای انسان مهیا شده است. افسانهٔ مائویی^{۸۱۵}، قهرمان فرهنگی مائوری‌های^{۸۱۶} نیوزلند، نمونهٔ معروفی است.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

طبق گزارشی که سر جورج گری^{۸۱۷} در سال ۱۸۵۵ ارائه داده است: جوانی «تصمیم گرفت تا آتش ماهوایکای^{۸۱۸} زنان اجدادش را خاموش و نابود کند.» پیرزن از ناخن دستش آتش درآورد و به او داد. جوان سعی کرد که او را فریب داده و مستمراً آتش درخواست کند. پیرزن از همه ناخن‌های دست و حتی ناخن‌های پایش، آتش درآورد و دیگر چیزی باقی نماند.»

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

سپس آتشی بزرگ برافروخته شد. دیگر جای برای پناه‌گرفتن در زمین باقی نماند و حتی آب دریاها هم جوشیدند. مائویی و پیرزن در شرف نابودی در آتش بودند. خوشبختانه زن‌های دیگر نیاکان، سیلاب‌ها را آزاد کردند و آتش را مهار کردند. پیرزن و جوانک نجات یافتند. پیرزن را که نامش ماهوایکا بود، «الهه آتش»^{۸۱۹} نامیدند. او توانست چند جرعه را تا قبل از خاموش شدن همه شعله‌ها نگه دارد و این اتفاق شروعی جدید در زندگی آنها شد. بعد از آن اتفاق ترسناک مائویی تصمیم گرفت تا کارهای خوب زیادی برای انسان‌ها انجام دهد. این اسطوره «آفرینش» مائوری است. (آفرینش به روایت مائوری در کتاب مرجع مردم‌شناسی، ص ۴۵۴-۵۶)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

رادکیلیف-براون در رابطه با بلیکو^{۸۲۰}، جد زن ساکن در جزیره اندامان، افسانه‌ای روایت می‌کند؛ او ارتباط نزدیکی با گیاه یام و خوراکی‌های گیاهی دیگر دارد و «اولین مالک آتش^{۸۲۱}» است. رادکیلیف-براون می‌نویسد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بیلیکو که منشأ آتش است، منبع حیات^{۸۲۲} هم می‌باشد. این دیدگاه نسبت به بیلیکو تقریباً در تمام جزایر اندامان موجود است، هرچند در جنوب فراتر از شمال است. بیلیکو آغازگر و بنیان‌گذار جامعه نیز است و چون همه مردمان دنیا در جامعه دور هم جمع می‌شوند، او شخصی است که آغازگر همه دنیا است. او نظامی^{۸۲۲} را به وجود آورده که مردان در آن زندگی می‌کنند. (ساکنان جزیره اندامان، ص ۳۷۲)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در این منطقه، داستان‌هایی پیدا می‌شود مبنی بر اینکه آتش‌سوزی بزرگ و مصیبت‌باری برای اجداد اتفاق افتاده و آنها را به حیوان تبدیل کرده است. در بیشتر داستان‌ها آتش در معرض نابودی قرار داشت. گاهی آتش را در یک دیگ غذاپزی می‌گذاشتند و به داخل غار می‌بردند تا آن را نجات بدهند. درنهایت، قهرمان فرهنگی می‌آید و استفاده‌های خلاقانه از آتش از دوباره ادامه داده می‌شود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

این داستان‌ها نشان می‌دهد که جایگاه زن در دوران نخستین فراتر از نگهبان مهربان آتش خانگی که معمولاً با «خانگی‌کردن»^{۸۲۴} مردان و حیوانات مرتبط است، بوده است، می‌باشد. رادکلیف-براون از خصوصیات دوگانه زنان که در این داستان‌ها گفته شده بود، بسیار شگفت‌زده شد؛ زیرا در این روایات هم زن را «بانی خیر»^{۸۲۵} می‌نامند و هم «دشمن نوع بشر»^{۸۲۶}. او کسی است که از صاعقه استفاده می‌کند و فرستنده توفان‌ها و گردبادهاست. با توجه به این دوگانگی‌ها در دوران کهن و خطراتی که مقابل انسان در حال رشد آن دوره بوده، جنگ بقا فقط با روش‌های دوستانه محال بود. زنان که عامل مهمی در ساخت دنیای بشری بودند، برای حفاظت از ساخته خود، همیشه در برابر هر تلاشی برای نابودی آن آماده بودند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

رسوم آتش که تاکنون هنگام تولد نوزاد به شکل‌های مختلف برگزار می‌شود، از آن دوران باستان که آتش را مثل یک سلاح دفاعی استفاده می‌کردند، باقی مانده است. فریز به «رسمی عجیب از لائو^{۸۲۷} و سیام^{۸۲۸}» اشاره می‌کند و می‌گوید: «بعد از تولد فرزند دورتا دور مادر را پر از دیواره‌ای آتشین می‌کردند و او باید هفته‌ها بعد از زایمان در آن دایره یا کنارش بماند.» طبق گفته فریزر این «کمر بند غیرقابل نفوذ» برای محافظت از «روح بی‌قرار^{۸۲۹}» بچه در بحرانی‌ترین موقعیت دوره زندگی طراحی شده بود؛ با این حال از دیدگاه مادرانی که در دوران نخستین^{۸۳۰} می‌زیستند و با حیوانات یا انسان‌های گوشت‌خوار روبه‌رو بودند، خطرات رازآلود^{۸۳۱} نبود، بلکه واقعی بود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

مدت زیادی بعد از اینکه دلایل اصلی برای برافروختن سدهای آتشین از بین رفت، رسوم همچنان باقی ماندند. فریزر از «چرخه متوالی و ممتد آتش^{۸۳۲}» صحبت می‌کند و می‌نویسد:

باقی‌مانده این رسوم در رویه‌های اسکاتلند یافت می‌شود که شمعی را روشن می‌کنند و سه بار، آن را دورتادور بستر مادر و نوزادش که در آن دراز کشیده‌اند، می‌چرخانند... در سونبرگ^{۸۳۳} بعد از تولد نوزاد باید آتشی را همیشه روشن نگه می‌داشتند؛ در غیر این صورت جادوگران نوزاد را می‌دزدیدند... آلبانی‌ها در اتاقی به مدت ۴۰ روز بعد از زایمان، آتش را یکسره روشن نگه می‌دارند و مادر در طول این زمان باید در خانه بماند و حتی در طول شب هم از اتاق خارج نشود و اگر کسی شب وارد خانه شود، باید از روی آتش سوزان بپرد. (دسته‌های انبارشده، ص ۲۶ و ۲۷)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در گزارش مالینوفسکی در مورد مراسم آیین آتش در جزایر تروبیاند^{۸۲۴}، بومیان پیدایی این رسم را مسبب اثرات «مفیدی»^{۸۲۵} که بر سلامتی بچه می‌گذارد، دانسته‌اند:

مادر همراه با کودکش، در ماه اول بعد از تولد بچه، اکثر وقت خود را بر روی تختی که زیرش آتش کوچکی روشن است، می‌گذرانند. این به دلیل بهداشت است؛ چون مردمان بومی این دود و گرما را برای سلامتی خود مفید می‌دانند و آن را مانند دارویی برای جلوگیری از جادوی سیاه می‌دانند. هیچ مردی نباید وارد خانه شود... (زندگی جنسی وحش‌خویان شمال غربی ملانزی، ص ۲۳۲)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

رسومات آتش که باعث رشد کودک می‌شد تا با سلامتی و قدرتمندی بزرگ شود، گسترش یافت و در دوران کشاورزی مورد استفاده جدیدی قرار گرفت. با استفاده از آن گیاهان بهتر رویدند و غذاهای بیشتری فراهم شد. بریفولت در مورد آتش معبد وستال^{۸۲۶} و مراسم آتش می‌نویسد: آیین روشن کردن آتش یا حمل کردن مشعل در زمین‌های کشاورزی‌ای که به‌تازگی بذرافشانی شده بود، نوعی رسم است که آتش و موفقیت در کشاورزی به یکدیگر وابسته‌اند. این مراسم چنان معناها و وابستگی‌هایی به خود گرفت که معمولاً تمایلات اولیه آنها فراموش یا غیرقابل‌کشف شده است. (مادران، ج سوم، ص ۴ و ۵)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

همراه با «هنرهای جادویی»^{۸۲۷} زن که خاک را پربار و حاصلخیز می‌کرد، وقتی هم که زمان برداشت محصول بود، زنان بودند که به موقع آگهی می‌دادند. به گفته بریفولت، در جشن ذرت سرخ‌پوستان آمریکایی، زنان «قلمرو بی‌نهایتی داشتند. پیرترین و مورد احترام‌ترین مادر، مسئولیت آماده‌کردن مراسم و برگزاری آن را برعهده داشتند. او این مزیت را دارد که فرزندان را مانند تمام اعضای ایل، فراخواند و آنها را برای خوردن ذرت تازه خبر کند. زنان جوان‌تر هرگز از او پیشی نمی‌گیرند.» او به نقل از کشیش هنیپین^{۸۲۸} می‌افزاید: «آنها به آن ساحران پیر ارزش زیادی می‌دهند.» (ج دوم، ص ۵۱۹)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در ابتدا کلمه «ساحر»^{۸۳۹} نام خفت‌آوری برای زنان نبود. ساحران و جادوگران^{۸۴۰} اجداد خدایان زن^{۸۴۱} بودند. در جامعه نخستین زن‌ها به علت قدرت‌های اسرارآمیز تولید و باروریشان، جادوگر خوانده می‌شدند. آنها می‌توانستند بچه به دنیا بیاورند، گیاهان را برویانند، آتش را رام کنند، خانه بسازند و قوانین رفتاری اجتماعی مردان را وضع کنند. بریفولت در این مورد می‌گوید:

«قدرت جادوگری»^{۸۴۲} در تمام دنیا مخصوص زنان است. جادوگر یک زن است و جادوگر مرد^{۸۴۳} از مالک این قدرت جادوی الگوبرداری می‌کند... هرجایی که قدرت سحر را باور دارند، هر زنی را از آن نیرو برخوردار می‌دانند؛ چون او یک زن است.» (ج دوم، ص ۵۵۶)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

با ظهور اثرات پدرسالاری، برخی از زنان ساحره تبدیل به الهه‌ها، زن‌های زبردست یا همراهان خدایان^{۸۴۴} شدند. در روند تبدیل شدن از مادرسالاری به پدرسالاری جامعه، مردان حتی جای الهه‌های زنان را گرفتند و این سرگذشتی بود که بر الهه بابلی یا آشوری به اسم ایشتار^{۸۴۵}، که گفته می‌شود از خدایان سامیان نخستین است، گذشت. با وجود این «زمانی که جامعه از مادرسالاری به پدرسالاری تبدیل شد» ایشتار هم از زن به مرد تبدیل شد و نام مردانه ایشتار^{۸۴۶} را برگزید. (دانشنامه دین و اخلاق، ص ۴۲۸-۴۳۳)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در بعضی از مناطق که این جابه‌جایی به‌طور کامل صورت نگرفت، محققان در مورد چهره برجسته اساطیری دچار سردرگمی می‌شوند؛ مثلاً رادکلیف-براون از نظرات متضاد ساکنان جزیره اندامان در مورد بلیکو^{۸۴۷}، خالق زن دنیا گیج می‌شوند. او با پولوگا^{۸۴۸} (چهره‌ای مردانه) مرتبط است؛ اما پولوگا هنوز جای او را نگرفته است. در مناطقی که جابه‌جایی به‌طور کامل صورت گرفته، قهرمان فرهنگ دوران مادرسالاری به‌صورت خدای پدرسالار^{۸۴۹} در می‌آید. مثال بارزش دیونیسوس^{۸۵۰}، خدای باغ انگور^{۸۵۱} و شراب است که با ظهور جامعه پدرسالار در منطقه‌ای که «گهواره تمدن^{۸۵۲}» نامیده می‌شد، پدیدار شد. بعد از این جابه‌جایی، دنیای اسطوره‌ای دیگر پر از مادران و پسران و نوادگان قهرمانان فرهنگ نبود، بلکه پر از خدایان و پسرانشان (خدایان خورشید)^{۸۵۲} شده بود. به‌طور کلی، خدایان زن تبدیل به زنانی برای به دنیا آوردن پسران خدایان شدند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

هم‌زمان با این رویداد تاریخ افسانه‌ای و رسوم در قالب و شکل مردانه درآمد. مدح و ستایشی که متوجه زنان آفرینشگر بود، حالا همگی به سمت مردان آفرینشگر روانه شده بود؛ برای مثال ریگ‌ودای^{۸۵۴} هندی، آغاز زندگی آریایی را بعد از به‌دست‌آوردن آتش توسط قوم آنگیرا^{۸۵۵} می‌داند. اس. ای. دنج^{۸۵۶} می‌گوید: «این دگرگونی آنقدر بزرگ بود که تمام زندگی آریایی بعد از آن به آتش مرتبط بود، حول محورش می‌چرخید و در مرکز آن قرار داشت. «آفرینش، موجودیت، رشد، ثروت، شادی همگی از آتش (اگنیل) شروع شدند.» همراه با رام‌کردن و مهارکردن آتش «هنر اهلی‌کردن حیوانات»^{۸۵۷} نیز به وجود آمد که باعث بیشترشدن گله‌ها و دارایی مردم شد. «رهبر»^{۸۵۸} بزرگ این آفرینش مردی به نام اگنی^{۸۵۹} بود که مسئول^{۸۶۰} ذوب‌کردن سنگ‌های معدنی برای به‌دست‌آوردن فلز هم بود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

دنج می‌نویسد:

به این ترتیب، ریگ‌ودا آتش را رهبر و حامی در سکنی گزیدن^{۸۶۱} انسان می‌خوانند. این مرد رهبر ویشپاتی^{۸۶۲} نام دارد. ویش به معنی آرام‌گرفتن و مستقرشدن است. او خود به تنهایی داشتن خانه و زندگی خانوادگی را شدنی کرد. او قدیمی‌ترین دوست انسان است که خدایان برای انسان فرستاده‌اند. (هند، از کمونیسم نخستین تا بردگی، ص ۴۴ و ۴۵)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

اما کشف و استفاده آتش توسط زنان، ساخت و ساز خانه‌ها و نظم‌بخشیدن به امور زندگی اجتماعیشان، اثراتی به جا گذاشته که قابل انکار نیست. در چاپ ششم فرهنگ لغات نوین وبستر^{۸۶۲}، خدای رومی، وستا^{۸۶۴} را به این شکل توصیف کرده است. «الهه آتشکده خانگی و آتش آن و در نتیجه هنر آشپزی.» می‌افزاید: «معبدش نماد آتشکده شهر است که آتشی درونش دارد که در روز اول سال (اول مارچ) مجدداً آتش جدید می‌افروزند...» پس آتشکده در ابتدا مرکز یک سرزمین جدید بود و قبل از آنکه کاربردش به اجاق گاز خانواده‌ها کاهش یابد، در معبد الهه به اوج خود رسید. بریفولت می‌گوید که در پرو کاهن، بانوان معبد وستایی را هنوز ماما-کونا^{۸۶۵} یا «مادران» می‌نامند. (مادران، ج دوم، ص ۱۶)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

محصولات سفالی که زنان در کوره‌های خود ساخته‌اند و بعضی از آنها به شکل دیگ و گلدان و بعضی دیگر به شکل چهره و مجسمه زنان درست شده، هردو نماد بیشتربودن مادرسالاری است. چند صد مجسمه کوچک زنان از دوران نوسنگی و سنگ برنز^{۸۶۶} در اروپای مرکزی، مدیترانه و خاور نزدیک پیدا شده است؛ در همان مناطقی که گهواره شهرنشینی را بنا کردند. همراه با مجسمه‌هایی که از گل پخته شده ساخته شده‌اند، بعضی از آنها در سنگ کنده شده بودند. قدیمی‌ترین مجسمه به اسم ونوس ویلندروف^{۸۶۷} شناخته می‌شود. نه فقط تندیس‌ها، بلکه حتی دیگ‌هایی را که زنان ساخته بودند، مانند «خدایان زن» می‌دانستند. کلمه «پات»^{۸۶۸} در گذشته نه‌چندان دور به زنی گفته می‌شد که کودن و خانه‌دار است، اما درحقیقت آنطور که بریفولت می‌نویسد:

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

طبق سخنان دکتر الیوت اسمیت^{۸۶۹}، «دیگِ مادر^{۸۷۰} در تمام مذاهبها یک مفهوم اساسی است و تقریباً در تمام دنیا پخش شده است. هویت دیگ با مادرِ بزرگ^{۸۷۱}، در اکثر مناطق دنیا ریشه‌ای عمیق در اعتقادات کهن دارد.» در پرو خدایی به اسم سانا کمانا را در تمام کشور به شکل یک دیگ می‌پرستیدند. در قبایل بومی جنوب هند، مانند یونان خدایان زن را اکثراً به صورت دیگ می‌پرستند... در کانارا^{۸۷۲} خدای دیگ^{۸۷۲} خاصی پیدا می‌شود که کل ماری^{۸۷۴} نام دارد. بین مردم بومی دی‌اکس^{۸۷۵} در شمال برنئو و در جزایر فیلیپین نیز، خدایان زن را به شکل دیگ پرستش می‌کنند. (همان‌جا، جلد اول، ص ۷۵ و ۴۷۴)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

در بعضی از مناطق بدوی به‌جامانده از گذشته، همان ارزش و احترامی را که به دیگ مادر می‌گذاشتند، به مادران آتش^{۸۷۶} هم می‌دهند. جی. بچلر^{۸۷۷} در مورد قومی در ژاپن به نام انیوس^{۸۷۸} این طور می‌نویسد:

خصوصیت ذاتی ماهیت آتش یا به بیانی دیگر، روح فرضی آن را اینطور می‌توان گفت که وقتی در آتشکده خانگی می‌سوزد، می‌گویند جنسیتی زنانه دارد و گذشته از آن متناسب با شرایط آن را *unji, fugi* و *huchi* می‌نامند و همچنین آن را *iresu huchi* به معنی «خدای حامی ما» می‌خوانند. *fugi* و *huchi* هر دو به معنای «مادربزرگ» یا «اجداد زنانه» است و *iresu* «محافظت»^{۸۷۹} و یا «پرورش‌دادن»^{۸۸۰} است. این بت در قلمروی خود بر همه برتری دارد و بعضی مواقع او را درمانگر بیماری و تصفیه‌کننده بدن می‌نامند. از آنجا که این بت بسیار گرامی است و جایگاه والایی دارد، عجیب نیست که بت آتش را بیشتر از باقی بت‌ها می‌پرستند. درواقع، آنچنان مقام والایی دارد که گاهی او را «فرمانروای جهان»^{۸۸۱} می‌خوانند.

(دانشنامه دین و اخلاق، ج یک، ص ۲۴۲)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

با توجه به سابقه فعالیت‌های زنان در تمام عصرها، عجیب نیست که جنس زن این همه نام‌های متعدد داشته باشد؛ مثل مادر زمین^{۸۸۲} یا خدای زایش^{۸۸۳} زنان با زمین خوراکی‌های زیادی فراهم می‌کنند و بچه‌های انسان را نیز می‌زایند و پرورششان می‌دهند. زنان در گروه‌های مشارکتی خود، آنها را مثل «خدایان سرنوشت»^{۸۸۴} می‌دانند؛ ریسنده و بافنده عاقبت انسان و «خدایان عفو»^{۸۸۵} و «خدایان محبت و نیکوکاری»^{۸۸۶}. درهرحال، هر اسمی که بر زنان گذاشته باشند، چه دیگ یا ونوس و چه ساحره یا الهه، اول از همه آنها مادران فرمانروای بنیادِ مدرسالاری بودند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

سابقه احترام مردهای بدوی به خالق بودن زنان آنقدر زیاد است که حتی کسانی که زن را جنس دوم می‌دانستند، متعجب شده‌اند. الکساندر گلدن وایزر^{۸۸۷}، با استفاده از گزارش رادین^{۸۸۸} از بومیان کاگابا^{۸۸۹} در کلمبیا، نقل می‌کند «آنها یک خدای زن است و ایمانی دارند که سخت‌گیرترین خداپرستان را نیز خشنود می‌سازد.» او اینطور می‌نویسد:

مادر همه ترانه‌های ما، مادر همه بذرهای ما، در ابتدای به وجود آمدن همه چیز ما را متولد می‌کند و او مادر همه انواع انسان‌ها و همه ملیت‌هاست. مادر رعدوبرق، مادر رودخانه‌ها، مادر درختان و همه چیز است. مادر جهان، برادران کوچکترمان، فرانسوی‌ها و غریبه‌هاست. مادر رقص و پایکوبی ما، و تمام معابدمان است و او یگانه مادر ماست. او تنها مادر آتش و آفتاب و راه شیری است. او مادر باران و تنها مادر ماست. او در تمام معابد برای ما یادبودهایی به جا گذاشته که نشانه‌هایی به شکل سرودها و رقص‌هاست. (مردم‌شناسی، ص ۲۲۸)

برادری در نهاد مدرسالاری

آن‌هایی که توانایی درک جایگاه زنان را در جامعه نخستین ندارند، درباره جایگاه، دیدگاه و رفتار مردان هم درک صحیحی ندارند. نادیده‌گرفتن و رد کردن خصوصیات مشترک و عدالت‌خواهی جامعه وحش‌خو و آن را مانند یک کپی از جامعه طبقه‌بندی‌شده امروزی دانستن، از والادانستن جایگاه مردان و فرودست بودن زنان برخاسته است؛ بنابراین آنها وقتی جایگاه برادران در جامعه‌ای وحش‌خو می‌بینند، مردان را مثل عضو «برادری» گروهی نمی‌بینند، بلکه آنان را مردان فرمانروا^{۸۹۰} می‌دانند که مانند شوهران و پدران در جامعه پدرسالار بر خواهران غالب بودند. از آنجا که اطلاعات مردم‌شناسی این ادعا را قبول نمی‌کند، علت را قدرت بدنی برتر مردان و توانایی جنگی آنان می‌دانند.

برای نمونه، دابلیو ای توماس^{۸۹۱} می‌نویسد: «از نظر قدرت فیزیکی مرد والاتر بود و بیشتر هم ظالم». او می‌افزاید:

«از نظر قدرت فیزیکی مردان در پیش‌روی و زورگویی، آنان محبور بودند تا رهبری زندگی گروهی را مدیریت کنند. اینکه گروه چطور آغاز شده، مد نظر نیست. درک این مسئله زیاد هم سخت نیست که قدرت زنان در پریدن، بلندکردن، دویدن، بالارفتن و مشت‌زدن با اندک تفاوتی نسبت به قدرت مردان کمتر باشد. توانایی جنگی زنان هم از مردان کمتر است؛ زیرا جنگ استفاده از زور است و در گذشته جامعه لحظه‌ای نبوده که پیوند زور و نیرو^{۸۹۲} که با پیوند جنسی هماهنگ شده، موفق نشده باشد.» (جنسیت و جامعه، ص ۶۷)

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

زمینه^{۸۹۳} این «برادر ظالم»^{۸۹۴} را گلدان وایزر به خوبی آشکار کرد:

این حقیقت که مردان همیشه جنگجو و در استفاده از سلاح‌های جنگی ماهر هستند، به آنان جایگاه خاص و والایی در جامعه عطا کرده است. درحقیقت این‌گونه به نظر می‌رسد که با وجود اثبات این مسئله از اولین انگیزها برای برکناری سیاسی اجتماعی زنان حاصل ناتوانی آنان در مقابله با مردان، برادر جنگنده است. در این شرایط، برتری فیزیکی طبیعی مردان پر قدرت و خطرناک افزایش می‌یافت. (مردم شناسی ص ۱۴۰)

سابقه کاری زنان نخستین^{۸۹۵} موافق این ادعا که آنها از نظر فیزیکی ناتوان‌اند، نیست. آنچه در شواهد و مدارک نشان می‌دهد این است که با اینکه برای هر دو جنس نر و ماده دگرگونی یکسانی داشته، برتری همواره برای مردان نبوده است. مهم‌تر از همه اینکه هر دو جنس توان خود را کاربردهای مختلفی استفاده می‌کردند.

در اولین تقسیم‌بندی کار، زنان مسئولیت جمع‌آوری خوراک، کارهای دستی، خانه‌سازی، حمل وسایل، باغبانی و تعداد زیادی از کارهای تولیدی بودند. آنان بدین دلیل قدرت بالاتری نسبت به مردان کسب کردند تا بارهای سنگین‌تری را حمل کنند. از طرفی دیگر، مردها که شکارچی و جنگجو بودند تا نوعی قدرت مردانه را در خود پرورش دادند که از دویدن، پریدن، پرتاب کردن و نظیر این‌ها برمی‌آمد؛ اما گلدان وایزر می‌گوید برتری مردان بدوی نسبت به زنان بدوی به دلیل قدرت و زور مردانه نبود.

درحقیقت در فرضیه گلدن وایزر کمی ناهم‌سازی وجود دارد. او از طرفی مدعی است که زنان به این علت آواره و بیچاره‌اند که مردان نیروی بدنی برتری دارند و از طرفی می‌گوید تفاوتی اقتصادی که به ضرر زنان باشد و آنان را از حرفه‌های زیادی بیرون انداخته باشد و متکی به مردان کند، میان مردم بدوی دیده نمی‌شود. (همان‌جا، ص ۱۴۰)

این موضوع به این معنی است که ظلمی که در جامعه امروز متوجه زنان است، در جامعه گروهی وحش‌خویان وجود نداشته است؛ بنابراین توماس هم نمی‌تواند به حمایت از فرضیه خود پردازد که چون همیشه مردان توانستند زورگو باشند، پس رهبر زندگی اجتماعی‌اند. با اینکه دویدن، پریدن و حرکات مشت‌زنی مردان هم اهمیت دارد، اما در کار تولیدی زنان، آنها در

درجه دوم قرار داشتند. توماس در متن خلاصه شده زیر به خوبی و به صورت فشرده کلمه مادرسالاری را شرح می‌دهد:

«مرد شکار می‌کرد و می‌جنگید. او با زن ارتباط داشت، اما متعهد نبود. او در خانه نمی‌ماند. زنان و کودکان گروه مرکزی جامعه بودند. جایی ثابت و دائم که مرد همیشه به آنجا برمی‌گشت؛ در نهایت نوعی جامعه دوگانه به وجود آمد که مرد را مسئول کارهای سخت‌تر و خشن‌تر بود و گاهی نیز همکاری حرفه‌ای و سازماندهی شکار و جنگ را در برداشت. در حالی که زنان زندگی پایدار و بدون دردسری داشتند. آنها توجهشان را معطوف به کارهای صنعتی کردند؛ زیرا با رفتارهای آرام و پایدار و ثابت بهتر کنار می‌آمدند. زن کشاورزی، سفالگری، بافندگی، دباغی و تمام محصولات صنعتی که به کار وسایل جانبی شکار مرتبط هستند را به وجود آورد. او مرد را اهلی کرد و به او کمک کرد تا حیوانات را اهلی کند. او خانه خود را ساخت و خانه مال خودش بود. او بعد از زناشویی به گروه شوهر نپیوست. در حقیقت، منشأ نظم‌دهی اجتماعی زن و بچه‌های او و نوادگانش بودند. زنان پیرتر رهبران جامعه مدنی بودند. اگرچه مردان نظام جنگ و تکنیک را به وجود آوردند که در نهایت آنها را بلعید.» (سکس و جامعه، ص ۲۹-۲۲۷)

این نظر که همیشه زنان زیردستان مردان بودند، ریشه در تلاش برای کشاندن اوضاع زندگی امروزی به جامعه وحش‌خو دارد، در حالی که در آن جامعه این شرایط وجود نداشته است. دقیقاً چون زنان شکارچی و جنگجو نبودند، می‌توانستند خانه بسازند، زمین کشت کنند، چیزهای مفید تولید کنند و حیوانات و مردها را خانگی کنند. از طرف دیگر مردان برای شکار و دفاع از جامعه مقابل شکارچی‌ها و دزدان غریبه مجهز به سلاح جنگی بودند؛ اما از این سلاح‌ها حتی برای سلطه به برادران خود و غلبه و حاکمیت بر آنان هم استفاده نمی‌کردند، چه برسد به خواهران و مادرانشان. در نظام توتمیک و تابویی و وحش‌خوشی، زندگی مردان خویشاوند پاک و زندگی زنان تابو شده پاک و مقدس‌تر بود.

فرهنگ‌های متفاوت، مردان متفاوتی را پرورش می‌دهد و مردان نظام مادرسالاری در جامعه اشتراکی و برابرطلب که زن‌ها آن را تأسیس کردند، پرورش یافته بودند. برادر وحش‌خو عضو «برادری»^{۸۹۶} بزرگ طایفه بود که

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

براساس این روابط پایه‌گذاری شده بود. مورگان، ایراکوها^{۸۹۷} را اینطور شرح می‌دهد:

«تک‌تک مردمان بومی ایراکوایی آزاد بودند و باید از آزادی همدیگر دفاع می‌کردند، از سودها و حقوق فردی یکسان بهره می‌بردند، سران قبیله تمایل به هیچ برتری نداشتند. آنان نظام برادرانی بودند که با پیوندهای خویشی به هم وابسته شدند. آزادی برابری و برادری که معمولاً به زبان آورده نمی‌شد، جزئی از اساس قبیله‌ها بود.» (خانه‌ها و زندگی خانگی بومیان آمریکا، ص ۸)

در تقسیم‌بندی کارهای مردانه قسمتی از کارها را به سران طایفه می‌دادند. وقتی کاری باید انجام می‌شد، چه درزمینه جنگ یا سازش، گاهی به صورت شورای رسمی و گاهی غیررسمی به مشورت با یکدیگر می‌پرداختند. قدرت ظالم^{۸۹۸} بودن مردانه با خصوصیت برابری‌طلبی جامعه ناهماهنگ بود.

رادکلیف براون^{۸۹۹} در مورد مردمان ساکن در جزیره اندامان می‌نویسد: «تمام کارهای گروه را زنان و مردان نظم می‌دهند. احترامی که به کهنسالان می‌گذارند، به دلیل سنت و اینکه آنان باتجربه‌تر از جوانان‌اند، می‌باشد. اگر کهنسالان به جوانان ظلم می‌کردند، این احترام نابود می‌شد.» او همچنین می‌گوید:

«همه سران قبیله از اختیارات محدودی برخوردارند.» (ساکنین جزیره اندامان، ص ۴۷-۴۴)

از مناطق مختلف بدوی گزارش‌هایی به همین شکل در مورد قدرت محدود مقامات قبیله به دست آمده است. توماس در مورد مردمان بومی اوروکایوا^{۹۰۰} در گینه نو می‌گوید که در آن مناطق مرز و تعریف روشنی از سروری وجود ندارد؛ بنابراین پیدا کردن لغتی که با تصور ما از سرور مطابق باشد، سخت است؛ زیرا این کلمه حتی برای مقامات بالای قبیله بسیار خودنمایانه^{۹۰۱} است. (رفتار بدوی، ص ۴۱۸) به گفته دبلیو. اچ. ار. ریورز^{۹۰۲} «این سران قبیله هیچ‌کدام از کارهایی را که مربوط به سروری باشد، انجام نمی‌دهند.» (سازمان اجتماعی، ص ۱۶۱)

نقش حقیقی سروران وحش‌خو با تعداد بی‌شماری از گزارش‌هایی که آنها را مثل حاکمان پدرسالار دارا، مقام‌دار و قدرتمند^{۹۰۳} نشان داده، هم‌خوانی

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

ندارد. مردم بدوی درکی از اطاعت خفت بار مقابل حاکمان خود ندارند. بریفولت مثال‌های زیر را می‌آورد:

«مردمان بومی ایروکوا و دلاور^{۹۰۴} راه دادگاه با مرجع قانونی و هیچ قانونی را بلد نیستند. سروران آنان فقط محترم‌ترین اشخاص برای آنانند.» وظیفه آنان وارد بحث و گفت‌وگو شدن با قبایل دیگر و اروپاییان بود و خود را آماده و مسئول‌بستن هر عهده‌ی با آنان می‌دانستند. برای کوچک‌ترین اشتباه به سختی تنبیه می‌شدند و اگر سهل‌انگاری می‌کردند از مقامشان عزل می‌شدند. وقتی با آنها از اطاعت کردن از شاه حرف می‌زدید، می‌خندیدند.

بازرگانی که در بنگاه هادسن بی^{۹۰۵} کار می‌کرد، از تعجب سرخ‌پوستان می‌گوید که وقتی متوجه شدند او بنگاه را به نام سروران^{۹۰۶} خود یاد می‌کند، سرخ‌پوستان از او پرسیدند رئیس‌های شما چه کسانی‌اند و برتری آنها نسبت به شما در چیست؟ او پاسخ داد آنها افرادی با نفوذاند؛ زیرا املاک فراوانی دارند. اما هر قدر هم آنان را ستایش می‌کردم، بیشتر مورد سرزنش سرخ‌پوستان قرار می‌گرفتم و اگر در زندگی از چیزی پشیمان شده باشم، از این همه پرحرفی است.» (مادران، جلد یک، ص ۴۹۴)

در یک جامعه اشتراکی اطاعت کردن مردان از مردان دیگر براساس دارایی و مقام و قدرت آنها نیست و اطاعت زنان هم از مردان^{۹۰۷} وجود ندارد، بلکه نفوذ زنان به مردان بیشتر از نفوذ مردان به زنان بود. اولین مهاجران تازه و نگرندگان، مقابل این دیدگاه‌ها و دیدگاه‌هایی که تا این حد متفاوت از هم بودند، بسیار متعجب شدند.

این مسئله را دبلیو دبلیو راک هیل^{۹۰۸} در کتاب سرزمین لاماها آورده و بریفولت آن را دوباره بازگو کرده است. طبق نوشته راک هیل «چگونگی برتری زنان بر مردان و چگونگی فرمانروایی این چنین فراگیر و پذیرفتنی برای نژاد بی قیدوبند بربر که به اجبار از سرورانشان اطاعت می‌کردند، مسئله‌ای است که ارزش بررسی دارد. (همان‌جا، ص ۳۲۱) از نظر این نویسنده، مردمان وحش‌خو «بدون قید و بند»^{۹۰۹} بودند و احترامشان به زنان غیرقابل عمق‌سنجی بود.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

سروری^{۹۱۰} زنان بدوی نسبت به مردان بدوی به دلیل استفاده از سلاح‌های جنگی نبود؛ زیرا مردان خودشان مجهز به سلاح‌های جنگی بودند. زنان به دلیل اینکه جامعه‌ای اشتراکی که برای عموم ساخته بودند بسیار مفید بود، از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند. حتی بعضی از مردم‌شناسانی که در مورد جایگاه پرنفوذ زنان بدوی شک داشتند و آن را نمی‌پذیرفتند، این نفوذ زنان را به‌طور رسمی قبول کردند. توماس می‌نویسد: «هرگز نظامی به این شکل وجود نداشته است. درست‌تر بگوییم، نظامی که زنان فرمانروای آن باشند وجود نداشته است؛ اما در نظام مادر راستا^{۹۱۱} و مادر نشیم^{۹۱۲} زن‌ها فرمانروای روابط خانگی^{۹۱۳} هستند.» مثالی که او آورده از نوشته‌ی جی دبلیو پاول^{۹۱۴} گرفته شده که در مورد دولت سرخ‌پوستی واین دات^{۹۱۵} است که دیدی فراتر از دید کوتاه‌نظرانه‌ی او دارد.

پائول نشان می‌دهد که کنسول قبیله‌ای از «یک‌پنجم از مردان و چهارپنجم از زنان» تشکیل شده است. رئیس شورا را زنانی که عضو شورا بودند، انتخاب می‌کردند تا با دیگر زنان و مردان گروه مشورت کند. او از طرف زنان انتخاب می‌شد و در مقابل زنان کارها و رفتار خود را توضیح می‌داد. این‌ها فعالیت‌های کوچک، خانگی^{۹۱۶} نبودند و جزء کارهای سیاسی و اجتماعی مهم محسوب می‌شدند که برعهده‌ی زنان بود.

گلدن وایزر سازمان مادری^{۹۱۷} ایروکوای را یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین گروه‌های مادرسالار معرفی می‌کند. این یکی‌شدن قبایل، کنسولی جامع همراه با پنجاه رئیس و سرور داشت. باین‌حال، نفوذ زنان نه‌تنها در میان خاندان‌ها، بلکه در ایل‌ها^{۹۱۸} و لیگ‌ها^{۹۱۹} بیشتر بود. مادران^{۹۲۰} در انتخاب سروران و رئیسان نقش بسیار مهمی داشتند و اگر در فراهم آوردن نیازهای زنان شکست می‌خوردند، برکنارشان می‌کردند.

گلدن وایزر این‌طور شرح می‌دهد: «طبق آن چیزی که شرح داده شد، واضح است که با اینکه تاکنون هیچ زنی ریاست ایروکوا را نداشته، اما آنان در عزل و نسب مردان به‌سمت رهبری نفوذ بالاتری نسبت به مردان داشتند. به گفته‌ی دیگر تفکرات عمومی در خاندان مادری معطوف به انتخاب محدود سروران و رئیسان^{۹۲۱} بود و این تفکرات عمومی بیشتر متعلق به زنان بود تا مردان گروه.» مادران تمام خانواده‌های مادری طوایف هم پیمان، با همدیگر

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

یکی بودند و همگی در راستای سازنده اجتماعی فعالیت می‌کردند و هر زمان صلاح می‌دانستند، مقابل جنگجویان جوان ایستادگی می‌کردند. با استفاده از توجهات خردمندانه مادران، به‌طور حتم از بسیاری از جنگ‌های مخرب جلوگیری شده است. آنان پیشاپیش به جوانان و جنگجویان بی‌قرار در مقابل حملات خطرات یا بی‌احترامی و بی‌ادبی تذکرات لازم را می‌دادند و دوران دوستی را اینطوری طولانی‌تر می‌کردند. (مردم‌شناسی، ص ۶۵ و ۳۶۴)

اگر مردان با ذهنیت پدرسالاری پرورش یافته بودند، از درک احترامی که شکارچیان و جنگجویان وحشی به زنان می‌گذاشتند، بی‌نصیب بودند. وحش‌خویان هم نمی‌توانستند تا برتری مردانه «متمدنان»^{۹۲۲} و فرودستی زنان را درک کنند. در ادامه دو نمونه از اطلاعات بریفولت این مسئله را بهتر بازگو می‌کند. بریفولت شرحی از گزارش گروه دینی جی اف لافیتو^{۹۲۳} درمورد سرخ‌پوستان مادرسالار آمریکایی با زبان پدرسالاری می‌پردازد.

«هیچ چیز واقعی‌تر از برتری زنان نیست، ملیت‌ها^{۹۲۴}، اصالت خانوادگی^{۹۲۵}، شجرنامه^{۹۲۶}، ترتیب نسل‌ها^{۹۲۷}، و نگاه‌داشت خانواده‌ها^{۹۲۸} همگی به زنان مرتبط است. در وجود زنان تمام توانمندی‌های واقعی وجود دارند، کشتزارها و همه محصولات برای زنان است. آنان روح^{۹۲۹} کنسول و داوران جنگ و صلح هستند». (مادران، جلد اول، ص ۳۱۶)

از طرف دیگر، در گفتگویی که فرماندار کلینتون^{۹۳۰} با نماینده مردمان بومی ایراکوا انجام داد، از حاکمان پدرسالار تا به زنان ایروکوایی بیشتر احترام بگذارند:

«ای برادران! اجداد ما مشورت با زنان را مخصوصاً زنان آموزنده^{۹۳۱} را گناه می‌دانستند. آنان به معلمان زمین^{۹۳۲} احترام می‌گذاشتند. طبق سخن پدرانمان، چه کسی ما را به دنیا آورد؟ زمین‌هایمان را کشت کرد؟ آتش‌هایمان را برافروخت؟ و دیگ‌های خوراک پزیمان را جوشاند به‌جز زنان؟

برادر! می‌گویند که ناراحت و نگران‌اند. درخواست می‌کنند تا احترام اجداد ما به زنان نادیده گرفته نشود، روح بزرگ^{۹۳۳} آنان را خلق کرده است. زنان آموزگار درخواست می‌کنند تا بتوانند آزادانه با زنان مجاز و روح اجدادمان حرف بزنند. آنان خواهش می‌کنند تا رئیس بزرگ^{۹۳۴} از قدرت خود استفاده

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

کند و آرامش را به آنان هدیه دهد؛ زیرا آنان جان^{۹۳۵} این قوم هستند.» همان‌طور که روابط بین مردان و زنان وحش‌خو در جامعه‌شان با جامعه ما متفاوت است، به همان ترتیب رابطه بین مردان با مردان هم متفاوت است. تایلور این‌طور این فراگیری را شرح می‌دهد:

«از دروسی که از زندگی قبایل بی فرهنگ می‌شود آموخت، این است که چطور زندگی بدون داشتن پلیسی برای اجرای نظم در جامعه در جریان است. حتی پست‌ترین مردم هم نمی‌توانند با آنچه آلمانی‌ها آن را «faust-recht» یا «fist-right» می‌خوانند و ما آن را قانون چماق^{۹۳۶} می‌گوییم، زندگی کنند. وحش‌خوی قوی‌تر به خانه همسایه خود برای تصرف هرگز حمله نمی‌کند و صاحب‌خانه را با نیزه‌ای سرسنگی که پشت سرش پرتاب شده به سمت جنگل فراری نمی‌دهد. بدون داشتن نوعی نظارت که والاتر از نیرمندی باشد، قبیله در یک هفته نابود می‌شود. در جزایر هند غربی^{۹۳۷} محلی که اولین بار کریستوف کلمب آنجا پای نهاد، قبایلی می‌زیستند که آنان را می‌توان مهربان‌ترین و خیرخواه‌ترین مردم نامید. شومبرگ^{۹۳۸} که شناخت خوبی از کاریب‌های^{۹۳۹} جنگجو در زندگی بومی‌شان داشت، به‌شکلی شبیه به بهشت روش‌های زندگی آنان را نشان می‌دهد که بومیان از بدی‌های سفیدپوستان گمراه نشده بودند. او می‌گوید: جهان با فرهنگ نباید به مردمان بومی اخلاق را آموزش بدهد؛ چراکه آنان با اینکه در این مورد حرفی نمی‌زنند، اما در آن زندگی می‌کنند.» (مردم‌شناسی، ص ۲۴۹-۵۰)

زمانی در جامعه با فرهنگ تفاوت و نابرابری وجود نداشت و نمی‌توانست هم وجود داشته باشد و آن هنگامی بود که بقای انسان به اتحاد میان آنها بستگی داشت. پس به‌جز چیزهای شخصی مثل اعضای بدن انسان، بقیه دارایی‌ها و تمام زمین‌ها بین آنها مشترک بود و همه از سودی همگانی و یکسان برخوردار بودند. این کار باعث می‌شد تا مردمان وحش‌خو به یکدیگر اعتماد کنند و بیشتر احساس امنیت داشته باشند، چیزی که در جامعه امروز وجود ندارد.

تفاوت چشم‌گیری میان رفتار مردم وحش‌خوی با دیگر مردم با فرهنگ از اولین برخورد که با همدیگر داشتند، به‌وضوح مشاهده می‌شد. جاکوب

باگرت^{۹۴۰} کشیشی که دویست سال پیش در میان سرخ‌پوست‌های کالیفرنیا زندگی می‌کرد، آنان را اینطور وصف کرده است: «می‌توانم به کسانی که این نوشته را می‌خوانند، بگویم که بی‌تردید آن سرخ‌پوستان نسبت به ما زندگی شادتری دارند. در تمام طول سال هیچ اتفاقی که باعث ناراحتی یک کالیفرنایی شود، اتفاق نمی‌افتد؛ چیزی که زندگیشان را مشقت‌بار و آنها را مشتاق مردن کند. حسادت و تهمت‌زدن زندگیش را تلخ نمی‌کند. او نگران از دست دادن دارایی‌اش و دلواپس زیادکردن آن هم نیست. کالیفرنایی‌ها معنی کلمه «Meume» و «uum» (مال من و مال تو) را نمی‌دانند. همین دو کلمه‌اند که طبق سخن سن گریگوری^{۹۴۱} زندگی ما را تلخ و پر از گناه‌های غیر قابل بخشش کرده است.» (آموزشیار مردم‌شناسی همگانی، ص ۷۸)

بریفولت در مورد سرخ‌پوستان آمریکایی تعداد زیادی گزارش ارائه کرده که آنچه می‌خوانیم، قسمتی از آن است:

لاهوئتان^{۹۴۲} می‌نویسد:

«این مردم وحش‌خو هیچ‌چیز در مورد مال من و مال تو نمی‌دانند. هر چیزی که برای یکی است برای دیگری هم هست. وقتی یکی از آنها در شکار بیدستر و یا سگ‌آبی^{۹۴۳} شکست بخورد، بدون اینکه در خواست کند، بقیه به او کمک می‌کنند. فقط مسیحیان و کسانی که نزدیک شهرها زندگی می‌کنند از پول استفاده می‌کنند و بقیه آنها هیچ استفاده‌ای از آن ندارند. مردمان بومی آن را مار فرانسوی^{۹۴۴} نام‌گذاری کرده و می‌گویند آنها از ما دزدی می‌کنند، دروغ می‌گویند، خیانت می‌کنند و برای پول از یکدیگر می‌گذرند؛ حتی شوهران زنانشان و مادران دخترشان را به خاطر این فلز به دیگران می‌فروشند.

برای مردمان بومی عجیب است که فردی از دیگری دارایی بیشتری داشته و به طبع آن از احترام بیشتری، نسبت به کسانی که کمتر دارایی دارند، برخوردار است. مردمان بومی هیچ‌وقت با هم بحث نمی‌کنند، دعوا نمی‌کنند، جنگ نمی‌کنند، از هم دزدی نمی‌کنند و حرف‌های بد به هم نمی‌زنند. کشیش شرل وا^{۹۴۵} می‌گوید:

«در میان مردم بومی چیزی یافت می‌شود که برخلاف چهره‌بربرانه^{۹۴۶} آنان، تعجب همه را برانگیخته و آن توجه آنها به احساسات همدیگر است که در

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

بین کشورهای بافرهنگ بین مردم عادی دیده نمی‌شود. این رویداد به دلیل وجود واژه مال من و مال توست که طبق آنچه سن کریسوستوم^{۹۴۷} گفت، همین باعث از بین رفتن آتش نیک‌خواهی^{۹۴۸} است و طمع را برمی‌افروزد که برای وحش‌خویان این حس ناشناخته است. هک ولد^{۹۴۹} می‌گوید: «آنچه من از آنان دیده‌ام این است که آنها گوشت حیوانات وحشی، نظیر پرندگان، آهو، خرس و ماهی را هر زمان که به اندازه‌ای باشد که به همه برسد و بین خودشان تقسیم می‌کنند و حتی یک مورد هم ندیده‌ام که کسی از کم یا نابرابری تقسیم‌بندی‌اش ناراضی باشد. آنها ترجیح می‌دهند گرسنه بخواهند تا اینکه این تهمت را به دوش بکشند که نیازهای گرسنگان را فراهم نکرده باشند. آنان معتقداند فقط سگ‌ها و حیوانات وحشی با هم می‌جنگند».

(مادران، جلد دوم، ص ۹۷ و ۴۹۶)

ریورز^{۹۵۰} از گزارشی که پرسش و پاسخ‌هایی که با بعضی از بومیان در جزیره پولینزیل انجام داده، آورده است:

«همراه با چهار نفر از مردمان بومی جزیره نیو^{۹۵۱} یا سوچ^{۹۵۲} در قایقی بودیم در زمان مناسب از نظام اجتماعی‌شان پرسیدم. آنان در انتهای این سؤال و جواب گفتند که می‌خواهند که از سرزمین من نیز بدانند. آنها با روش خود پرسیدند که اگر سکه‌ای طلا داشته باشم، با آن چکار می‌کنم. در مورد پاسخ‌هایم که پر از شک و تردید بود، پرسیدند که آیا من آن را با پدر و مادر و خواهر و برادرهایم تقسیم می‌کنم یا خیر. زمانی که پاسخ دادم معمولاً این کار را نمی‌کنم و مجبور به انجام آن نیستم و بین ما مرسوم نیست، آنها برای مدت طولانی به من خندیدند. واکنششان در مقابل فردگرایی^{۹۵۳} من گرایش کمونیستی^{۹۵۴} پایداری را نمایان ساخت.» (سازمان اجتماعی، ص ۱۰۸)

خاطر نشان کرده‌اند که در جامعه نخستین وجود فردگرایی به اندازه‌ای خام بود که کلمه‌ای برای توصیف فرد و وجود^{۹۵۵} چیزی خارج از گروه نبود. به همین دلیل اکثر محققان دچار اشتباه شدند؛ زیرا آنها کلمه بومی ما را، به من برگردانده و تصور کردند که مردم نخستین همانند ما هستند. لوسین لوی برول^{۹۵۶} در این مورد می‌نویسد:

«یک فرد بومی تا حدی خود را با قبیله خود یکی می‌داند که همیشه از

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

ضمیر اول شخص استفاده می‌کند. او از جنگی سخن می‌گوید که ده نسل گذشته اتفاق افتاده بود "من آن دشمن را شکست دادم" و اسم آن قبیله را می‌برد و او به همان روش دستش را نسنجیده تکان می‌دهد و می‌گوید "این زمین من است" او اصلاً فکر نمی‌کرد که کسی فکر کند او مالک همه آن زمین‌ها به تنهایی است و هیچ‌کس فکر دیگری نمی‌کند، مگر اروپاییان. وقتی اروپاییان به این سرزمین رسیدند، مائوری‌ها^{۹۵۷} از درک مالکیت انفرادی زمین و فروش زمین ناتوان بودند و همین سبب به وجود آمدن هرچ و مرج زیادی شد.» (جامعه بدوی، ص ۶۸)

هنس کلسن^{۹۵۸} اشاره به ناتوانی در زبان مردم بدوی می‌کند که خود نشان از نداشتن خودآگاهی^{۹۵۹} آنان است و برعکس زبان‌های دیگر در زبان مردم نخستین مائوری، استفاده از کلمه ضمیر اول شخص به خوبی گسترش نیافته است. اگر یک مائوری از ضمیر اول شخص استفاده کند، منظورش گروهش است؛ زیرا خود را با آنها یکی می‌داند. او می‌گوید من این را انجام دادم یا ایل من این کار را انجام داده است. زمین من^{۹۶۰} معنی وطن، سرزمین و ایل را می‌دهد. (جامعه و طبیعت)

بریفولت می‌گوید که اتحاد بین گروه در کمون^{۹۶۱} نخستین «از خارج و با وضع قانون برای مردم ناخوشحال تحمیل نشده است.» مردمان وحش‌خو از صمیم قلب دریافتند که «اگر کسی ناراحت شود، از رنج او دیگران هم رنج می‌کشند و این درک نه فقط از روی جملات، بلکه کاملاً حقیقی و راستین بود. م اینطور می‌توان گفت که هرکسی واقعاً از برادر خود محافظت می‌کرد؛ زیرا می‌دانست که با این روش همبستگی می‌تواند زندگی خود را بهتر کند. این موضوع را با سخنان مورگان بازگو می‌کنیم: «در توصیف جامعه‌ای که هیچ ظلم و ستمی در آن نباشد، استقلال^{۹۶۲} فردی و رهایی بدون محدودیت بیشتر، سخت‌تر است.» (هم‌پیمانی ابروکوآها،)

بدون شک، طبق سخنان بریفولت: «در تعداد زیادی از سرزمین‌های بدوی مردم بعد از برخورد با اروپاییان به کلی تغییر کردند» و «قوی‌ترین و اساسی‌ترین علت این تغییرات رسیدن به مالکیت فردی^{۹۶۳} بود.» در هر مکانی که این اتفاق بیفتد، مردان بدوی مثل مردان امروزی بر زنان چیره می‌شوند.

تکامل زنان | فصل پنجم: تاریخچه تولیدی زنان نخ...

به هر حال، این اتفاق ثابت نمی‌کند که همیشه این زنان بودند که فرودست و مطیع بودند و فقط این معنی را دارد که با ازبین‌رفتن جامعه مشترک^{۹۶۴} و برابرخواه، ارزش مردان نیز مانند زنان کم شد. جامعه نخستین، ساخته زنان است که این نشان می‌دهد که در خود چهره مادری نظام خاندانی را دارد. به هر حال از مادرسالاری فراتر بوده، برادری مادرسالارانه هم وجود داشت که مستلزم این است که به‌طور دقیق جامعه بدوی و چگونگی به‌وجود آمدن برادرسالاری^{۹۶۵} را بررسی کنیم.

کتاب‌شناسی

Note: Where a later edition is listed, the date of the original edition is given in parentheses.

Aberle, David F. "Navaho." In *Matrilineal Kinship*, ed. by Kathleen Gough and David M. Schneider. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, ۱۹۶۱.

Ardrey, Robert. *African Genesis: A Personal Investigation Into the Animal Origins and Nature of Man*. New York: Dell, ۱۹۶۳ (۱۹۶۱).

Ashley Montagu, [M. F.]. *Marc His First Million Years*. New York: New American Library, ۱۹۵۸.

Atkinson, J. J. "Primal Law." In *Social Origins and Primal Law*, by Andrew Lang and J. J. Atkinson. London: Longmans Green, ۱۹۰۳.

Bachofen, J. J. *Myth, Religion and Mother Right*, tr. by Ralph Manheim. Princeton, N. J.: Princeton University Press, ۱۹۶۷.

Baegert, Jacob. "An Account of the Aboriginal Inhabitants of the California Peninsula." In *A Reader in General Anthropology*, ed. by Carleton S. Coon. London: Cape, ۱۹۵۰.

Bates, Marston. *The Forest and the Sea*. New York: New American Library, ۱۹۶۱.

Benedict, Ruth. *Patterns of Culture*. New York: New American Library, ۱۹۵۹ (۱۹۳۴).

Boas, Franz. *Race, Language and Culture*. New York: Free Press, ۱۹۶۶ (۱۹۴۰).

— "Ceremony and Economics." In *Primitive Heritage*, ed. by Nicolas Calas and Margaret Mead. New York: Random House, ۱۹۵۳. Braidwood, Robert J. *Prehistoric Men*. Chicago: Chicago Natural History Museum, Popular Series, Anthropology, no. ۳۷,

۱۹۶۱ (۱۹۴۸).

Brasch, R. *How Did Sports Begin? A Look at the Origins of Man at Play*. New York: McKay, ۱۹۷۰.

Briffault, Robert. *The Mothers: A Study of the Origin of Sentiments and Institutions*. ۳ vols. New York: Macmillan; London: Allen and Unwin; ۱۹۵۲ (۱۹۲۷).

— *The Mothers: The Matriarchal Theory of Social Origins* [abridged ed. in ۱ vol.]. New York: Macmillan, ۱۹۳۱. Budge, E. A. Wallis. *Osiris*. New Hyde Park, N. Y.: University Books, ۱۹۶۱ (۱۹۱۱).

Bullough, Vern L., and Bullough, Bonnie. *The Subordinate Sex: A History of Attitudes Towards Woman*. Urbana, Ill.: University of Illinois Press, ۱۹۷۳.

Calverton, V. F., ed. *The Making of Man: An Outline of Anthropology*. New York: Modern Library, ۱۹۳۱.

Carpenter, C. R. "Societies of Monkeys and Apes." In *Primate Social Behavior*, ed. by C. H. Southwick. Princeton, N. J.: Van Nostrand, ۱۹۶۳.

Catlin, George. *North American Indians*. ۲ vols. Edinburgh: Grant, ۱۹۲۶.

— *Life Among the Indians*. London: Gall and Inglis, ۱۸۷۴.

Chapple, Eliot D., and Coon, Carleton S. *Principles of Anthropology*. New York: Holt, ۱۹۴۲. Childe, V. Gordon. *Man Makes Himself*. New York: New American Library, ۱۹۵۱ (۱۹۳۶).

— *What Happened in History*. Harmondsworth, Middlesex: Penguin, ۱۹۶۰ (۱۹۳۶).

Clark, John Grahame Douglas. *From Savagery to Civilization. Past and Present: Studies in the History of Civilization*, vol. ۱. London: Corbett, ۱۹۴۶.

- Clark, W. E. LeGros. *History of the Primates: An Introduction to the Study of Fossil Man*. 2nd ed. London: British Museum, ۱۹۵۰.
- Codrington, R. H. *The Melanesians*. London: Oxford University Press, ۱۹۶۹ (۱۸۹۱).
- Colson, Elizabeth. "Plateau Tonga." In *Matrilineal Kinship*, ed. by Kathleen Gough and David M. Schneider. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, ۱۹۶۱.
- Coon, Carleton S., ed. *A Reader in General Anthropology*. London: Cape, ۱۹۵۰.
- Crawley, Ernest. *The Mystic Rose* [۲ vols. in ۱]. New York: Meridian, ۱۹۶۰ (۱۹۰۲).
- Dange, S. A. *India: From Primitive Communism to Slavery*. Bombay: People's Publishing House, ۱۹۴۹.
- Dart, Raymond A. *Adventures with the Missing Link*. New York: Harper and Row, ۱۹۵۹.
- Davis, Elizabeth Gould. *The First Sex*. Baltimore: Penguin, ۱۹۷۲ (۱۹۷۱).
- Darwin, Charles. *The Descent of Man*. 2nd ed., revised. New York: Burt, ۱۸۷۴ (۱۸۷۱).
- Diamond, A. S. *Primitive Law*. London: Longmans Green, ۱۹۳۵.
- Diner, Helen. *Mothers and Amazons: The First Feminine History of Culture*. Garden City, N. Y.: Doubleday, ۱۹۷۳ (۱۹۶۵).
- Driberg, J. H. *At Home with the Savage*. London: Routledge, ۱۹۳۲.
- Du Bois, Cora. *The People of Alor: A Social-Psychological Study of an East Indian Island*. New York: Harper and Row, ۱۹۶۱ (۱۹۴۴).
- Eggan, Fred. "The Hopi and the Lineage Principle." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, ۱۹۶۳.

- Eliade, Mircea. *Rites and Symbols of Initiation: The Mysteries of Birth and Rebirth*. New York: Harper and Row, ۱۹۶۵ (۱۹۵۸).
- Elkin, A. P. *The Australian Aborigines*. Garden City, N. Y.: Doubleday, ۱۹۶۴ (۱۹۳۸).
- Engels, Frederick. *The Origin of the Family, Private Property, and the State*. Introduction by Evelyn Reed. New York: Pathfinder, ۱۹۷۲.
- Evans-Pritchard, E. E. *Essays in Social Anthropology*. London: Faber and Faber, ۱۹۶۹ (۱۹۶۲).
- *The Nuer*. New York and Oxford: Oxford University Press, ۱۹۷۲ (۱۹۴۰).
- "Nuer Rules of Exogamy and Incest." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, ۱۹۶۳.
- Fallaize, E. N. "The Family." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Farber, Seymour M., and Wilson, Roger H. L., eds. *The Potential of Woman*. Man and Civilization Symposium Series. New York: McGraw-Hill, ۱۹۶۳.
- Farrington, Benjamin. *Greek Science*. ۲ vols. Harmondsworth, Middlesex: Penguin, ۱۹۴۹ (۱۹۴۴).
- Firth, Raymond. *We, the Tikopia: Kinship in Primitive Polynesia*. Abridged ed. Boston: Beacon, ۱۹۶۸ (۱۹۳۶).
- Forde, C. Daryll. *Habitat, Economy and Society*. New York: Dutton, ۱۹۶۳ (۱۹۳۴).
- , and Radcliffe-Brown, A.R., eds. *African Systems of Kinship and Marriage*. London: Oxford University Press, ۱۹۵۰.
- Fortes, Meyer, ed. *Social Structure*. New York: Russell and Russell, ۱۹۶۳ (۱۹۴۹).
- "An Ashanti Case Study." *Ibid.*
- Fortune, R. F. *Sorcerers of Dobu: The Social Anthropology of the*

- Dobu Islanders of the Western Pacific. New York: Dutton, ۱۹۶۳
(۱۹۳۲).
- Frazer, James G. *The Golden Bough*. ۱۲ vols. London and New
York: Macmillan, ۱۹۰۷-۱۵.
- *Folklore in the Old Testament* ۳ vols. London and New York:
Macmillan, ۱۹۱۹.
- *Folklore in the Old Testament* [abridged ed. in ۱ vol.] London
and New York: Macmillan, ۱۹۲۳.
- *Garnered Sheaves*. London and New York: Macmillan, ۱۹۳۱.
- *Myths of the Origin of Fire*. London and New York:
Macmillan, ۱۹۳۰.
- *Totemism and Exogamy*. ۴ vols. London and New York:
Macmillan, ۱۹۱۰.
- Freuchen, Peter. *Book of the Eskimos*, ed. by Dagmar Freuchen.
New York: World, ۱۹۶۱.
- Freud, Sigmund. *Totem and Taboo: Resemblances Between the
Psychic Lives of Savages and Neurotics*. New York: Modern
Library, ۱۹۴۶ (۱۹۱۸).
- Frobenius, Leo. *The Childhood of Man*. New York: Meridian,
۱۹۶۰ (۱۹۰۹).
- "Marriage and Matriarchy." In *The Book of Marriage*, ed. by
Count Hermann Keyserling. New York: Harcourt, Brace, ۱۹۳۱
(۱۹۲۰).
- Gladwin, Thomas, and Sarason, Seymour B. *Truk: Man in
Paradise*. New York: Viking Fund Publications, ۱۹۵۳.
- Gluckman, Max. *Custom and Conflict in Africa*. Oxford:
Blackwell, ۱۹۶۶.
- "The Role of the Sexes in Wiko Circumcision Ceremonies." In
Social Structure, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and

Russell, ۱۹۶۳.

Goldenweiser, Alexander. *Anthropology: An Introduction to Primitive Culture*. London: Crofts, ۱۹۳۷.

Gough, Kathleen, and Schneider, David M., eds. *Matrilineal Kinship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, ۱۹۶۱.

Graves, Robert. *The Greek Myths*. ۲ vols. Baltimore: Penguin, ۱۹۵۵.

Grey, George "The Creation According to the Maori." In *Source Book in Anthropology*, ed. by A. L. Kroeber and T. T. Waterman. New York: Harcourt, Brace, ۱۹۳۱.

Grosse, Ernst. *The Beginnings of Art*. New York: Appleton, ۱۸۹۷.

Haddon, Alfred C. *History of Anthropology*. London: Watts, ۱۹۴۵ (۱۹۳۴).

Hamilton, Edith. *Mythology*. New York: New American Library, ۱۹۵۹ (۱۹۴۰).

Harris, Marvin. *The Rise of Anthropological Theory: A History of the Theories of Culture*. New York: Crowell, ۱۹۶۸.

Hartland, E. Sidney. *Primitive Law*. London: Methuen, ۱۹۲۴.

— *Primitive Paternity: The Myth of Supernatural Birth in Relation to History of the Family*. ۲ vols. London: Nutt, ۱۹۰۹-۱۰.

— *Primitive Society: The Beginning of the Family and the Reckoning of Descent*. London: Methuen, ۱۹۲۱.

— "Adoption." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].

— "Totemism." *Ibid.*

—"Matrilineal Kinship and the Question of its Priority." In *Memoirs of the American Anthropological Association*, vol. ۴, no. ۱, January-March ۱۹۱۷. Lancaster, Pa.: New Era, ۱۹۱۷.

- Hastings, James, ed. *Encyclopedia of Religion and Ethics*. ۱۲ vols.
Edinburgh: Clark; New York: Scribner's, ۱۹۰۸-۲۱.
- Herskovits, Melville J. *Economic Anthropology: The Economic Life of Primitive Peoples*. New York: Norton, ۱۹۶۵ (۱۹۴۰).
[Original title: *The Economic Life of Primitive Peoples*.]
—, and Herskovits, Frances S. "The Bush Negro Family." In *Primitive Heritage*, ed. by Margaret Mead and Nicolas Calas.
New York: Random House, ۱۹۵۳.
- Hobhouse, L. T. "Class Relations." In *The Making of Man*, ed. by V. F. Calverton. New York: Modern Library, ۱۹۳۱.
- Hocart, A. M. *The Progress of Man: A Short Survey of His Evolution, His Customs, and His Works*. London: Methuen, ۱۹۳۳.
— *Social Origins*. London: Watts, ۱۹۵۴.
- Hoebel, E. Adamson. *The Law of Primitive Man: A Study in Comparative Legal Dynamics*. New York: Atheneum, ۱۹۷۳ (۱۹۵۴).
— *Man in the Primitive World: An Introduction to Anthropology*. London and New York: McGraw-Hill, ۱۹۴۹.
- ; Jennings, Jesse D.; Smith, Elmer D., eds. *Readings in Anthropology*. New York: McGraw-Hill, ۱۹۵۵.
- Hogg, Garry. *Cannibalism and Human Sacrifice*. London: Pan, ۱۹۷۳ (۱۹۵۸).
- Howells, William W. *Man in the Beginning*. London: Bell, ۱۹۵۶.
- *Mankind in the Making: The Story of Human Evolution*. Garden City, N. Y.: Doubleday, ۱۹۵۹.
- *Mankind So Far*. American Museum of Natural History Science Series. Garden City, N. Y.: Doubleday, ۱۹۴۴.
- Howitt, A. W. *The Native Tribes of South-East Australia*.

- London: Macmillan, ۱۹۰۴.
- Huizinga, Johan. *Homo Ludens: A Study of the Play Element in Culture*. Boston: Beacon, ۱۹۵۵ (۱۹۵۰).
- Huxley, Julian; Hardy, A. C.; and Ford, E. B., eds. *Evolution As a Process*. New York: Collier, ۱۹۵۸ (۱۹۵۴).
- James, E. O. "Sacrifice." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Jay, Phyllis C. "The Female Primate." In *The Potential of Woman*, ed. by Seymour M. Farber and Roger H. L. Wilson. *Man and Civilization Symposium Series*. New York: McGraw-Hill, ۱۹۶۳.
- Jevons, Frank Byron. *An Introduction to the History of Religion*. New York: Macmillan, ۱۹۱۱ (۱۸۹۰).
- Jones, F. Wood. *Arboreal Man*. London: Arnold, ۱۹۲۶. Ranter, Emanuel. *The Amazons: A Marxian Study*. Chicago: Kerr, ۱۹۲۶.
- Karsten, Rafael. "The Head Trophy of the Jibaro Indians." In *Primitive Heritage*, ed. by Margaret Mead and Nicolas Calas. New York: Random House, ۱۹۵۳.
- Kelsen, Hans. *Society and Nature: A Sociological Inquiry*. Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۴۳.
- Kenny, Michael J. *The Story of Evolution*. New York: Funk and Wagnalls, ۱۹۶۸ (۱۹۶۶).
- Kosambi, D. D. *Ancient India*. New York: Pantheon, ۱۹۶۵.
- Kroeber, A. L. *Anthropology*. New York: Harcourt, Brace, ۱۹۴۸ (۱۹۲۳).
- *Essays in Social Anthropology*. London: Faber and Faber, ۱۹۶۹.
- , ed. *Anthropology Today: An Encyclopedic Inventory*. Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۵۳.
- , and Waterman, T. T., eds. *Source Book in Anthropology*. New

York: Harcourt, Brace, ۱۹۳۱.

Kroeber, Theodora. *Ishi in Two Worlds: A Biography of the Last Wild Indian in North America*. Berkeley and Los Angeles:

University of California Press, ۱۹۶۹ (۱۹۶۱).

Lang, Andrew. *Myth, Ritual and Religion*. New York: Ams, ۱۹۶۸

(۱۹۰۶).

—"Social Origins." In *Social Origins and Primal Law*, by Andrew

Lang and J. J. Atkinson. London: Longmans Green, ۱۹۰۳.

Layard, John. *Stone Men of Malekula*. London: Chatto and

Windus, ۱۹۴۲.

Leacock, Eleanor Burke. Introduction to *The Origin of the Family, Private Property and the State*, by Frederick Engels. New

York: International, ۱۹۷۲.

—, ed. *Ancient Society*, by Lewis Henry Morgan. New York:

World, ۱۹۶۳.

Levi-Strauss, Claude *The Elementary Structure of Kinship*.

Revised ed. Boston: Beacon, ۱۹۶۹ (۱۹۶۷).

— *Totemism*. Boston: Beacon, ۱۹۶۲.

—"The Family." In *Man, Culture and Society*, ed. by Harry L.

Shapiro. New York: Oxford University Press, ۱۹۶۰ (۱۹۵۶).

Levy-Bruhl, Lucien. *The "Soul" of the Primitive* Chicago:

Regnery, ۱۹۷۱ (۱۹۶۶).

Linton, Ralph. *The Tree of Culture*. New York: Knopf, ۱۹۵۵.

Lippert, Julius. *The Evolution of Culture*. New York: Macmillan,

۱۹۳۱ (۱۸۸۶).

Lowie, R. H. *The History of Ethnological Theory*. New York:

Farrar and Rinehart, ۱۹۳۷.

— *An Introduction to Cultural Anthropology*. New York: Farrar

and Rinehart, ۱۹۴۰.

- "The Matrilineal Complex." *American Archaeology and Ethnology*, vol. XVI (۱۹۱۹-۲۰). Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- McGee, W. J. *The Seri Indians*. Seventeenth Annual Report of the Bureau of American Ethnology, Part I. Washington, D. C.: Smithsonian Institution, ۱۸۹۸.
- McKenzie, Dan. *The Infancy of Medicine*. London and New York: Macmillan, ۱۹۲۷.
- MacCulloch, J. A. "Cannibalism." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
— "Covenant." *Ibid.*
- Mair, Lucy. *An Introduction to Social Anthropology*. New York and Oxford: Oxford University Press, ۱۹۷۰ (۱۹۶۵).
- *Marriage*. London: Penguin, ۱۹۷۱. Malinowski, Bronislaw. *Argonauts of the Western Pacific*. New York: Dutton, ۱۹۶۱ (۱۹۲۲).
- *Crime and Custom in Savage Society*. Totawa, N. J.: Littlefield, Adams, ۱۹۶۷ (۱۹۲۶). *Bibliography* ۴۷۵
- *Sex and Repression in Savage Society*. New York: Meridian ۱۹۶۰ (۱۹۲۷).
- *Sex, Culture and Myth*. New York: Harcourt, Brace, ۱۹۶۲.
- The Sexual Life of Savages in North-Western Melanesia*. New York: Harcourt, Brace, ۱۹۲۹.
- Mason, Otis Tufton. *Woman's Share in Primitive Culture*. New York and London: Appleton, ۱۹۱۱ (۱۸۹۴).
- Mauss, Marcel. *The Gift: Forms and Functions of Exchange in Archaic Societies*. New York: Norton, ۱۹۶۷.
- Mayr, Ernst. *Animal Species and Evolution*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, ۱۹۶۶ (۱۹۶۳).

- Mead, Margaret. *Sex and Temperament in Three Primitive Societies*. New York: Morrow, ۱۹۶۳ (۱۹۳۵).
- , and Calas, Nicolas, eds. *Primitive Heritage: An Anthropological Anthology*. New York: Random House, ۱۹۵۳.
- Meek, C. L. *Tribal Studies in Northern Nigeria*. London: Kegan Paul, ۱۹۳۱.
- Metraux, Alfred. *La Religion des Tupinamba*. Paris: Leroux, ۱۹۲۸.
- "Tupinamba — War and Cannibalism." In *Readings in Anthropology*, ed. by E. Adamson Hoebel. New York: McGraw-Hill, ۱۹۵۵.
- Moret, A., and Davy, G. *From Tribe to Empire: Social Organization among Primitives in the Ancient East*. London and New York: Knopf, ۱۹۲۶.
- Morgan, Lewis H. *Ancient Society*. Chicago: Kerr [۱۸۷۷]
- *Houses and House-Life of the American Aborigines*. Chicago and London: University of Chicago Press, ۱۹۶۵ (۱۸۸۱).
- *League of the Iroquois*. New York: Corinth, ۱۹۶۲ (۱۸۵۱).
- Murdock, George Peter. *Africa: Its Peoples and Their Culture History*. New York and London: McGraw-Hill, ۱۹۵۹.
- Murray, Margaret A. *The Splendor That Was Egypt*. New York: Hawthorn, ۱۹۶۳ (۱۹۴۹).
- Oakley, Kenneth P. *Man the Tool-Maker*. London: British Museum, ۱۹۵۰.
- Comments in Chapter XIV, *An Appraisal of Anthropology Today*, ed. by Sol Tax. Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۵۳.
- Penniman, T. K. *A Hundred Years of Anthropology*. London: Ducksworth, ۱۹۵۲.
- Piddington, Ralph. *An Introduction to Social Anthropology*. ۲

- vols. Edinburgh and London: Oliver and Boyd, ۱۹۵۲, ۱۹۵۷.
- Radcliffe-Brown, A. R. *The Andaman Islanders*. New York: Free Press, ۱۹۶۴.
- *Structure and Function in Primitive Society*. New York: Free Press, ۱۹۶۵.
- and Forde, C. Daryll, eds. *African Systems of Kinship and Marriage*. London: Oxford University Press, ۱۹۵۰.
- Raglan, R. Fitzroy. *Jocasta's Crime*. London: Methuen, ۱۹۳۳.
- Reich, Wilhelm. *The Invasion of Compulsory Sex Morality*. New York: Farrar, Straus and Giroux, ۱۹۷۱.
- Resek, Carl. *Lewis Henry Morgan, American Scholar*. Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۶۰.
- Richards, Audrey I. *Hunger and Work in a Savage Tribe: A Functional Study of Nutrition among the Southern Bantu*. Cleveland and New York: World, ۱۹۶۴ (۱۹۳۲).
- "Some Types of Family Structure Amongst the Central Bantu." In *African Systems of Kinship and Marriage*, ed. by A. R. Radcliffe-Brown and C. Daryll Forde. London: Oxford University Press, ۱۹۵۰.
- Rivers, W. H. R. *The History of Melanesian Society*. ۲ vols. Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۱۴.
- *Psychology and Ethnology*. New York: Harcourt, Brace, ۱۹۲۶.
- *Social Organization*. New York: Knopf, ۱۹۲۴.
- "Mother Right." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Roche, Paul, ed. and tr. *The Oedipus Plays of Sophocles*. New York: New American Library, ۱۹۵۸.
- ed. and tr. *The Orestes Plays of Aeschylus*. New York: New American Library, ۱۹۶۲.

- Routledge, W. Scoresby, and Routledge, Katherine. With a Prehistoric People: The Akikuyu of British East Africa. London: Arnold, ۱۹۱۰.
- Sahlins, Marshall. "The Origin of Society." *Scientific American*, vol. ۲۰۳, no. ۳, September ۱۹۶۰, pp. ۷۶-۸۷.
- Schneider, David M., and Gough, Kathleen, eds. *Matrilineal Kinship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, ۱۹۶۱.
- Simoons, Frederick J. *Eat Not This Flesh: Food Avoidances in the Old World*. Madison: University of Wisconsin Press, ۱۹۶۱.
- Simpson, George Gaylord. *The Meaning of Evolution*. New Haven: Yale University Press, ۱۹۶۹.
- Smith, Homer W. *Man and His Gods*. New York: Grosset and Dunlap, ۱۹۵۷.
- Smith, W. Robertson. *The Religion of the Semites: The Fundamental Institutions*. New York: Meridian, ۱۹۵۶ (۱۸۸۹).
— *Kinship and Marriage in Early Arabia*. Boston: Beacon, ۱۹۰۳ (۱۸۸۵).
- Spencer, Baldwin, and Gillen, F. J. *The Native Tribes of Central Australia*. London: Macmillan, ۱۸۸۹.
- Sumner, William Graham. *Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals*. Boston: Ginn, ۱۹۰۶.
- Tax, Sol, ed. *Evolution After Darwin*. *Evolution of Man Series*, vol. ۲. Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۶۰.
- , et al., eds. *An Appraisal of Anthropology Today*. Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۵۳.
- Thomas, W. I. *Primitive Behavior: An Introduction to the Social Sciences*. New York and London: McGraw-Hill, ۱۹۳۷.

یادداشت‌ها

	[←۱]
maternal clan system.	
	[←۲]
fragmentary.	
	[←۳]
Morgan.	
	[←۴]
Taylor.	
	[←۵]
savagery.	
	[←۶]
barbarism.	
	[←۷]
civilization.	
	[←۸]
food gathering.	
	[←۹]
primeval.	
	[←۱۰]
primitive.	
	[←۱۱]
clan and tribal system.	
	[←۱۲]
maternal kinship.	
	[←۱۳]
Father - Family	
	[←۱۴]
Collective production.	

	[←۱۵]
Communal possession of property.	
	[←۱۶]
private property.	
	[←۱۷]
class divisions.	
	[←۱۸]
evolutionists.	
	[←۱۹]
anti - evolutionists.	
	[←۲۰]
homo sapiens.	
	[←۲۱]
the descent of man.	
	[←۲۲]
subhuman.	
	[←۲۳]
hominids.	
	[←۲۴]
anthropoids.	
	[←۲۵]
primates.	
	[←۲۶]
ape.	
	[←۲۷]
Frederick Engels	
	[←۲۸]
Robert Briffault	
	[←۲۹]

the mothers.

[\[←۳۰\]](#)

diffusionist.

[\[←۳۱\]](#)

functional.

[\[←۳۲\]](#)

empirical-descriptive.

[\[←۳۳\]](#)

structural schools.

[\[←۳۴\]](#)

matrilineal relations.

[\[←۳۵\]](#)

systemize.

[\[←۳۶\]](#)

E. E. Evans Prichard.

[\[←۳۷\]](#)

Marett.

[\[←۳۸\]](#)

A. L. Kroeber.

[\[←۳۹\]](#)

Julian H. Steward.

[\[←۴۰\]](#)

Piecemeal evolutionary Linkages.

[\[←۴۱\]](#)

برای تجزیه و تحلیل موج ضد تکامل‌گرایی در غرب، به اولین فصل از کار
اخیر محقق هلندی W. F. Wertheim، *Evolution and Revolution* مراجعه کنید.

[\[←۴۲\]](#)

origins.

	[←۴۳]
E. Adamson Hoebel.	
	[←۴۴]
The Law of Primitive Man.	
	[←۴۵]
societies of early paleolithic	
	[←۴۶]
agnosticism.	
	[←۴۷]
anthropoids.	
	[←۴۸]
Hominids.	
	[←۴۹]
Australopithecines.	
	[←۵۰]
Homosapiens.	
	[←۵۱]
settlers.	
	[←۵۲]
totemism.	
	[←۵۳]
taboo.	
	[←۵۴]
primeval.	
	[←۵۵]
primitive.	
	[←۵۶]
incest.	
	[←۵۷]

classificatory system of kinship.	[←۵۸]
exogamy.	[←۵۹]
endogami.	[←۶۰]
dual organization.	[←۶۱]
maternal clan.	[←۶۲]
savage.	[←۶۳]
incest taboo.	[←۶۴]
Ruth Benedict.	[←۶۵]
civilized.	[←۶۶]
intermarriage.	[←۶۷]
blood relatives.	[←۶۸]
rule of avoidance.	[←۶۹]
clan kinsmen.	[←۷۰]
S. S. Atkinson.	[←۷۱]
sister.	

	[←۷۲]
avoidance.	
	[←۷۳]
Lifu.	
	[←۷۴]
customary Law.	
	[←۷۵]
functional clan term.	
	[←۷۶]
W. I. Tomas.	
	[←۷۷]
Chagga.	
	[←۷۸]
Bangala.	
	[←۷۹]
mama moti	
	[←۸۰]
New Caledonia.	
	[←۸۱]
E. Adam Hoebel.	
	[←۸۲]
Ifugao	
	[←۸۳]
fish-eaters / low-landers.	
	[←۸۴]
Formative.	
	[←۸۵]
Inbreeding.	
	[←۸۶]

Brethem Strassen.

[\[←۸۷\]](#)

Seton.

[\[←۸۸\]](#)

Rangger.

[\[←۸۹\]](#)

Huth.

[\[←۹۰\]](#)

P. Popenoe.

[\[←۹۱\]](#)

Ernest Mayr.

[\[←۹۲\]](#)

Genetic Variance.

[\[←۹۳\]](#)

Hutton.

[\[←۹۴\]](#)

Colonies.

[\[←۹۵\]](#)

Genetics.

[\[←۹۶\]](#)

Articulate Speech.

[\[←۹۷\]](#)

Sex

[\[←۹۸\]](#)

instinctual.

[\[←۹۹\]](#)

Psychological.

[\[←۱۰۰\]](#)

Edward Westermarck.

	[←۱۰۱]
L. T. Hobhouse.	
	[←۱۰۲]
Havelock Ellis.	
	[←۱۰۳]
Ralph Piddington.	
	[←۱۰۴]
Leslie A. White.	
	[←۱۰۵]
Natural attraction.	
	[←۱۰۶]
Oedipus complex.	
	[←۱۰۷]
puritanical.	
	[←۱۰۸]
Raglan	
	[←۱۰۹]
stimulation.	
	[←۱۱۰]
impulse.	
	[←۱۱۱]
Jocasta Crime	
	[←۱۱۲]
collective.	
	[←۱۱۳]
Lewis Morgan.	
	[←۱۱۴]
maternal gen.	
	[←۱۱۵]

social kinship.

[\[←۱۱۶\]](#)

classes.

[\[←۱۱۷\]](#)

clan.

[\[←۱۱۸\]](#)

tribal.

[\[←۱۱۹\]](#)

W. H. R. Rivers.

[\[←۱۲۰\]](#)

clan.

[\[←۱۲۱\]](#)

The History of Melanesian Society.

[\[←۱۲۲\]](#)

Arunta.

[\[←۱۲۳\]](#)

Mia.

[\[←۱۲۴\]](#)

Hans Kelsen.

[\[←۱۲۵\]](#)

physical motherhood.

[\[←۱۲۶\]](#)

J. J. Bachofen.

[\[←۱۲۷\]](#)

Das Mutterrecht.

[\[←۱۲۸\]](#)

Demeter.

[\[←۱۲۹\]](#)

brotherhoods.

	[←۱۳۰]
motherhoods.	
	[←۱۳۱]
Garos.	
	[←۱۳۲]
Assam.	
	[←۱۳۳]
clans.	
	[←۱۳۴]
Lucien Levy – Bruhl.	
	[←۱۳۵]
people.	
	[←۱۳۶]
clan.	
	[←۱۳۷]
marrying out.	
	[←۱۳۸]
phratry.	
	[←۱۳۹]
collateral.	
	[←۱۴۰]
parallels.	
	[←۱۴۱]
fictional.	
	[←۱۴۲]
phratry.	
	[←۱۴۳]
opposite phratry.	
	[←۱۴۴]

marriage class.

[\[←۱۴۵\]](#)

bloated.

[\[←۱۴۶\]](#)

prohibited degrees.

[\[←۱۴۷\]](#)

sex taboo.

[\[←۱۴۸\]](#)

incest taboo.

[\[←۱۴۹\]](#)

Cora Du Bois.

[\[←۱۵۰\]](#)

incest.

[\[←۱۵۱\]](#)

Robert H. Lowie.

[\[←۱۵۲\]](#)

Lumping.

[\[←۱۵۳\]](#)

communal.

[\[←۱۵۴\]](#)

maternal clan system.

[\[←۱۵۵\]](#)

dual organization.

[\[←۱۵۶\]](#)

primitive.

[\[←۱۵۷\]](#)

warriors.

[\[←۱۵۸\]](#)

savage.

	[←۱۵۹]
categorical imperative.	
	[←۱۶۰]
Raglan.	
	[←۱۶۱]
Captain Rattray.	
	[←۱۶۲]
Ashanti.	
	[←۱۶۳]
Hutton Webster.	
	[←۱۶۴]
systematized fear.	
	[←۱۶۵]
Andrew Lang.	
	[←۱۶۶]
Ashley Montagu.	
	[←۱۶۷]
organic	
	[←۱۶۸]
Garry Hogg	
	[←۱۶۹]
J. A. MacCulloch	
	[←۱۷۰]
Hastings	
	[←۱۷۱]
anthropophagy	
	[←۱۷۲]
man eating	
	[←۱۷۳]

Julius Lippert

[\[←۱۷۴\]](#)

Andree

[\[←۱۷۵\]](#)

pastoral

[\[←۱۷۶\]](#)

anthropoidal

[\[←۱۷۷\]](#)

primates

[\[←۱۷۸\]](#)

Kenneth P. Oakley

[\[←۱۷۹\]](#)

paleolithic

[\[←۱۸۰\]](#)

Neolithic

[\[←۱۸۱\]](#)

Neandertal

[\[←۱۸۲\]](#)

fossil

[\[←۱۸۳\]](#)

savagery

[\[←۱۸۴\]](#)

Australopithecus

[\[←۱۸۵\]](#)

Man Apes

[\[←۱۸۶\]](#)

dawn men

[\[←۱۸۷\]](#)

Pithecanthropus

	[←۱۸۸]
Sinanthropus	
	[←۱۸۹]
Java Man	
	[←۱۹۰]
Peking man	
	[←۱۹۱]
Homo Sapiens	
	[←۱۹۲]
Raymond Dart	
	[←۱۹۳]
Robert J. Braidwood	
	[←۱۹۴]
choukoutien	
	[←۱۹۵]
sandstone	
	[←۱۹۶]
flint	
	[←۱۹۷]
William W. Howells	
	[←۱۹۸]
solo	
	[←۱۹۹]
Kenneth P. Oakley	
	[←۲۰۰]
Grahame Clark	
	[←۲۰۱]
head hunting	
	[←۲۰۲]

primordial	[←۲۰۳]
primitive	[←۲۰۴]
Frazer	[←۲۰۵]
Bushman	[←۲۰۶]
horde	[←۲۰۷]
kin- community	[←۲۰۸]
Leo Frobenius	[←۲۰۹]
another species	[←۲۱۰]
the people	[←۲۱۱]
the human beings	[←۲۱۲]
R. H. Cordington	[←۲۱۳]
A. W. Howitt	[←۲۱۴]
William Graham Summer	[←۲۱۵]
kiowa	[←۲۱۶]
lapps	

	[←۲۱۷]
men	
	[←۲۱۸]
human beings	
	[←۲۱۹]
Zuni	
	[←۲۲۰]
dene	
	[←۲۲۱]
Spencer and Gillen	
	[←۲۲۲]
A. P. Elkin	
	[←۲۲۳]
evil	
	[←۲۲۴]
George Catlin	
	[←۲۲۵]
Man - eater	
	[←۲۲۶]
generic term	
	[←۲۲۷]
primitive	
	[←۲۲۸]
clan - brotherhood	
	[←۲۲۹]
tribal	
	[←۲۳۰]
E. B. Tylor	
	[←۲۳۱]

kindness

[\[←۲۳۲\]](#)

kindred

[\[←۲۳۳\]](#)

West Indian

[\[←۲۳۴\]](#)

Thomas

[\[←۲۳۵\]](#)

Thurnwald

[\[←۲۳۶\]](#)

Graebner

[\[←۲۳۷\]](#)

Gomme

[\[←۲۳۸\]](#)

Father Schmidt

[\[←۲۳۹\]](#)

Van Genep

[\[←۲۴۰\]](#)

Durkheim

[\[←۲۴۱\]](#)

Wundt

[\[←۲۴۲\]](#)

E. Sidney Hartland

[\[←۲۴۳\]](#)

ojibwa

[\[←۲۴۴\]](#)

Algonquian

[\[←۲۴۵\]](#)

Stem

[\[←۲۴۶\]](#)

uterine

[\[←۲۴۷\]](#)

J. Lang

[\[←۲۴۸\]](#)

J. F. McLennan

[\[←۲۴۹\]](#)

Totemism and exogamy

[\[←۲۵۰\]](#)

Cloude Levi – Strauss

[\[←۲۵۱\]](#)

Goldenweiser

[\[←۲۵۲\]](#)

Totemism

[\[←۲۵۳\]](#)

Kroeber

[\[←۲۵۴\]](#)

Boas

[\[←۲۵۵\]](#)

Sex – Totem

[\[←۲۵۶\]](#)

Audrey I. Richards

	[←۲۵۷]
Brownislaw Malinowski	
	[←۲۵۸]
comparative	
	[←۲۵۹]
primal hords	
	[←۲۶۰]
sacred	
	[←۲۶۱]
kin	
	[←۲۶۲]
conception	
	[←۲۶۳]
Sacredness	
	[←۲۶۴]
Frank b. Jevons	
	[←۲۶۵]
J. H. Driberg	
	[←۲۶۶]
Baganda	
	[←۲۶۷]
Keyu	
	[←۲۶۸]
Fraternal alliances	
	[←۲۶۹]
George Thomson.	
	[←۲۷۰]
Clan kinship.	
	[←۲۷۱]

Greonbech	[←۲۷۲]
Norse Man.	[←۲۷۳]
Ernyes	[←۲۷۴]
Arbai	[←۲۷۵]
William Graham Sumner	[←۲۷۶]
Banziris	[←۲۷۷]
Bonape	[←۲۷۸]
Bantus.	[←۲۷۹]
Tasmanians.	[←۲۸۰]
Micronesian.	[←۲۸۱]
Tuaregs.	[←۲۸۲]
Fredrick j. Simoons	[←۲۸۳]
Eat Not this Flash	[←۲۸۴]
Lippert	[←۲۸۵]
Liquor	

	[←۲۸۶]
Tylor	
	[←۲۸۷]
Tests	
	[←۲۸۸]
Canon	
	[←۲۸۹]
Primate	
	[←۲۹۰]
William W. Howells.	
	[←۲۹۱]
anthropoids.	
	[←۲۹۲]
mother – care.	
	[←۲۹۳]
social care.	
	[←۲۹۴]
nurturing instincts.	
	[←۲۹۵]
nature's mode of survival.	
	[←۲۹۶]
competitive.	
	[←۲۹۷]
Marshall Sahlins.	
	[←۲۹۸]
Solly Zukerman.	
	[←۲۹۹]
division of labour.	
	[←۳۰۰]

V. Gordon Child.

[\[←۳۰۱\]](#)

cod.

[\[←۳۰۲\]](#)

Ling.

[\[←۳۰۳\]](#)

F. Wood Jones.

[\[←۳۰۴\]](#)

gibbon.

[\[←۳۰۵\]](#)

orangutan.

[\[←۳۰۶\]](#)

group-conditioned behavior.

[\[←۳۰۷\]](#)

Rengger.

[\[←۳۰۸\]](#)

cebus.

[\[←۳۰۹\]](#)

brehm.

[\[←۳۱۰\]](#)

Ralph Linton.

[\[←۳۱۱\]](#)

hominid.

[\[←۳۱۲\]](#)

William W. Howells.

[\[←۳۱۳\]](#)

Sherwood L. Washburn.

[\[←۳۱۴\]](#)

Australopithecus.

	[←۳۱۵]
social instinct.	
	[←۳۱۶]
dominant male.	
	[←۳۱۷]
Jungle Law.	
	[←۳۱۸]
Alexander Wetmore.	
	[←۳۱۹]
African Genesis.	
	[←۳۲۰]
Robert Ardrey.	
	[←۳۲۱]
overlord.	
	[←۳۲۲]
aggressive.	
	[←۳۲۳]
passive.	
	[←۳۲۴]
pecking order.	
	[←۳۲۵]
Bolwig.	
	[←۳۲۶]
indifference.	
	[←۳۲۷]
father-family.	
	[←۳۲۸]
Yerkes.	
	[←۳۲۹]

extraordinary dominance.

[\[←۳۳۰\]](#)

Lion pride.

[\[←۳۳۱\]](#)

Loners.

[\[←۳۳۲\]](#)

Kruger.

[\[←۳۳۳\]](#)

natural selection.

[\[←۳۳۴\]](#)

tolerated.

[\[←۳۳۵\]](#)

sex drive.

[\[←۳۳۶\]](#)

Pallas.

[\[←۳۳۷\]](#)

Rengger.

[\[←۳۳۸\]](#)

Griffith.

[\[←۳۳۹\]](#)

Associated Press.

[\[←۳۴۰\]](#)

Zoological Gardens.

[\[←۳۴۱\]](#)

tenderness.

[\[←۳۴۲\]](#)

specialization.

[\[←۳۴۳\]](#)

Cougar.

	[←۳۴۴]
disparity.	
	[←۳۴۵]
Phyllis C. Jay.	
	[←۳۴۶]
disproportion.	
	[←۳۴۷]
estrus.	
	[←۳۴۸]
C. R. Carpenter.	
	[←۳۴۹]
signal.	
	[←۳۵۰]
rape.	
	[←۳۵۱]
disparity.	
	[←۳۵۲]
Hamadryas.	
	[←۳۵۳]
Monkey Hill.	
	[←۳۵۴]
depraved.	
	[←۳۵۵]
Chappel.	
	[←۳۵۶]
Marshal Sahlins.	
	[←۳۵۷]
howler	
	[←۳۵۸]

spider monkeys

[\[←۳۵۹\]](#)

macaque

[\[←۳۶۰\]](#)

rhesus

[\[←۳۶۱\]](#)

quasi-human.

[\[←۳۶۲\]](#)

Engels.

[\[←۳۶۳\]](#)

toleration.

[\[←۳۶۴\]](#)

Sherwood L. Washburn.

[\[←۳۶۵\]](#)

Frazer.

[\[←۳۶۶\]](#)

sexual purity.

[\[←۳۶۷\]](#)

Atkins.

[\[←۳۶۸\]](#)

Grahame Clark.

[\[←۳۶۹\]](#)

Sherwood L. Washburn.

[\[←۳۷۰\]](#)

J. A. Driberg.

[\[←۳۷۱\]](#)

Akikuyu.

[\[←۳۷۲\]](#)

Masai.

	[←۳۷۳]
J. A. MacCulloch	
	[←۳۷۴]
Crawley.	
	[←۳۷۵]
Julius Lippert.	
	[←۳۷۶]
context.	
	[←۳۷۷]
primitive.	
	[←۳۷۸]
motherhood.	
	[←۳۷۹]
brotherhood.	
	[←۳۸۰]
understandings.	
	[←۳۸۱]
guarantees.	
	[←۳۸۲]
maternal clan.	
	[←۳۸۳]
primeval period.	
	[←۳۸۴]
Non sexual.	
	[←۳۸۵]
The Maternal Clan and Sex Segregation	
	[←۳۸۶]
Bachofen	
	[←۳۸۷]

Mother-right	[←۳۸۸]
Father-right	[←۳۸۹]
Matriarchy	[←۳۹۰]
Edward Westermarck	[←۳۹۱]
Primeval epoch	[←۳۹۲]
Incest theory of social origins	[←۳۹۳]
Association of Men	[←۳۹۴]
Fratriarchy	[←۳۹۵]
Brotherhood	[←۳۹۶]
Father-horde	[←۳۹۷]
Explanation	[←۳۹۸]
Sacred	[←۳۹۹]
Incest theory of social origins	[←۴۰۰]
Incest	[←۴۰۱]
Ralph Pidington	

	[←۴۰۲]
Clan incest	
	[←۴۰۳]
Classificatory system of relationship	
	[←۴۰۴]
Fictional	
	[←۴۰۵]
Premise	
	[←۴۰۶]
Antisocial	
	[←۴۰۷]
Clan	
	[←۴۰۸]
Close kin	
	[←۴۰۹]
Close Separation	
	[←۴۱۰]
Far separation	
	[←۴۱۱]
Sex	
	[←۴۱۲]
Male and female classes	
	[←۴۱۳]
J. H. Driberg	
	[←۴۱۴]
New Hebrides	
	[←۴۱۵]
New Caledonia	
	[←۴۱۶]

Clubhouse	[←۴۱۷]
Ernest Crawley	[←۴۱۸]
Society	[←۴۱۹]
Sandwich	[←۴۲۰]
Uripive	[←۴۲۱]
Fiji	[←۴۲۲]
Audrey I. Richards	[←۴۲۳]
Southern Bantu	[←۴۲۴]
Kafir	[←۴۲۵]
Westermarck	[←۴۲۶]
Marriage division	[←۴۲۷]
Marriage class	[←۴۲۸]
Food division	[←۴۲۹]
Damaras	[←۴۳۰]
Oruzo	

	[←۴۳۱]
Dietaries	
	[←۴۳۲]
Purification	
	[←۴۳۳]
Contenance	
	[←۴۳۴]
Sexual abstinence	
	[←۴۳۵]
Celibacy	
	[←۴۳۶]
Maori	
	[←۴۳۷]
Moano	
	[←۴۳۸]
Admiralty	
	[←۴۳۹]
Trobrianders	
	[←۴۴۰]
Motumoto	
	[←۴۴۱]
Freshwater bay	
	[←۴۴۲]
Assam	
	[←۴۴۳]
Nootka Sound	
	[←۴۴۴]
British Columbia	
	[←۴۴۵]

Bantus

[\[←۴۴۴\]](#)

Zulu

[\[←۴۴۷\]](#)

Negrillos

[\[←۴۴۸\]](#)

Bangala

[\[←۴۴۹\]](#)

Sympathetic Magic

[\[←۴۵۰\]](#)

Kayans

[\[←۴۵۱\]](#)

Central Borneo

[\[←۴۵۲\]](#)

The male oriented theme

[\[←۴۵۳\]](#)

Contaminating influence

[\[←۴۵۴\]](#)

Jevons

[\[←۴۵۵\]](#)

Yuma

[\[←۴۵۶\]](#)

Colorado

[\[←۴۵۷\]](#)

Hottentot

[\[←۴۵۸\]](#)

Hutton Webster

[\[←۴۵۹\]](#)

Thonga

	[←۴۶۰]
Nuro	
	[←۴۶۱]
Contaminating	
	[←۴۶۲]
Gladwin and Satrason	
	[←۴۶۳]
Trukese	
	[←۴۶۴]
Rorschach.	
	[←۴۶۵]
Papaya	
	[←۴۶۶]
Kurnai	
	[←۴۶۷]
Gipps Land	
	[←۴۶۸]
Western Victoria	
	[←۴۶۹]
New South Wales	
	[←۴۷۰]
Probation	
	[←۴۷۱]
Novice	
	[←۴۷۲]
Dietary laws	
	[←۴۷۳]
Masai	
	[←۴۷۴]

Bahima

[\[←۴۷۵\]](#)

Contaminating

[\[←۴۷۶\]](#)

Dangerous

[\[←۴۷۷\]](#)

Encyclopedia of Religion and Ethics

[\[←۴۷۸\]](#)

Mac Culloch

[\[←۴۷۹\]](#)

British Columbia

[\[←۴۸۰\]](#)

Kwakiutle

[\[←۴۸۱\]](#)

Savage era

[\[←۴۸۲\]](#)

Crawley

[\[←۴۸۳\]](#)

Braknas

[\[←۴۸۴\]](#)

Fulah

[\[←۴۸۵\]](#)

Ashanti

[\[←۴۸۶\]](#)

Senegambia

[\[←۴۸۷\]](#)

Niam-Niam

[\[←۴۸۸\]](#)

Barea

[\[←۴۸۹\]](#)

Kurds

[\[←۴۹۰\]](#)

Manu

[\[←۴۹۱\]](#)

Kumaun

[\[←۴۹۲\]](#)

Rajmahal

[\[←۴۹۳\]](#)

Todas

[\[←۴۹۴\]](#)

Cochin

[\[←۴۹۵\]](#)

Khakyena

[\[←۴۹۶\]](#)

Maldive

[\[←۴۹۷\]](#)

Guiana

	[←۴۹۸]
Macusi	
	[←۴۹۹]
Yucatan	
	[←۵۰۰]
Catlin	
	[←۵۰۱]
Iroquois	
	[←۵۰۲]
Natchez	
	[←۵۰۳]
Victoria	
	[←۵۰۴]
Melanesia	
	[←۵۰۵]
Banks Islands	
	[←۵۰۶]
Suge	
	[←۵۰۷]
Male kula	
	[←۵۰۸]
Somerville	
	[←۵۰۹]
Katherine Routledge	
	[←۵۱۰]
Akikuyus	
	[←۵۱۱]
Cora Du Bois	
	[←۵۱۲]

Traditional	[←۵۱۳]
Meyer Fortes	[←۵۱۴]
Ashanti	[←۵۱۵]
Matrimon	[←۵۱۶]
Ashanti	[←۵۱۷]
Fortune	[←۵۱۸]
Dobuans	[←۵۱۹]
Menstrual taboo	[←۵۲۰]
Bacas	[←۵۲۱]
Bushmen	[←۵۲۲]
Mawat	[←۵۲۳]
Daudai	[←۵۲۴]
Malay Archipe Lago	[←۵۲۵]
Orange Belanda	[←۵۲۶]
Queensland	

	[←۵۲۷]
M. Durkheim	
	[←۵۲۸]
Covenants	
	[←۵۲۹]
Kingsley	
	[←۵۳۰]
Totemic disguise	
	[←۵۳۱]
The sign of blood	
	[←۵۳۲]
Spencer	
	[←۵۳۳]
Gillen	
	[←۵۳۴]
Poles	
	[←۵۳۵]
Intichiuma	
	[←۵۳۶]
Hottentots	
	[←۵۳۷]
Hocart	
	[←۵۳۸]
In Aurignavian times	
	[←۵۳۹]
Paviland	
	[←۵۴۰]
Red Lady pf paviland	
	[←۵۴۱]

Untouchable

[\[←۵۴۲\]](#)

Dieri

[\[←۵۴۳\]](#)

Tapuya

[\[←۵۴۴\]](#)

Gold Coast

[\[←۵۴۵\]](#)

Tlinkit

[\[←۵۴۶\]](#)

Huron

[\[←۵۴۷\]](#)

Contaminating woman

[\[←۵۴۸\]](#)

Forbidden

[\[←۵۴۹\]](#)

Untouchable

[\[←۵۵۰\]](#)

Manu

[\[←۵۵۱\]](#)

Havelock Ellis

[\[←۵۵۲\]](#)

Vishnu

[\[←۵۵۳\]](#)

Chevsurs

[\[←۵۵۴\]](#)

Verst

[\[←۵۵۵\]](#)

Smolensk

	[←۵۵۶]
Serbia	
	[←۵۵۷]
Mary	
	[←۵۵۸]
Sir Henry Main	
	[←۵۵۹]
Westermarck	
	[←۵۶۰]
Maternal clan	
	[←۵۶۱]
Producer	
	[←۵۶۲]
Production	
	[←۵۶۳]
Procreation	
	[←۵۶۴]
Chipped stone	
	[←۵۶۵]
Digging stick	
	[←۵۶۶]
Gordon Child	
	[←۵۶۷]
Civilization	
	[←۵۶۸]
Kurnai	
	[←۵۶۹]
Do all else	
	[←۵۷۰]

Control

[\[←۵۷۱\]](#)

Food-gathering epoch

[\[←۵۷۲\]](#)

Food-producing

[\[←۵۷۳\]](#)

Transitional stage

[\[←۵۷۴\]](#)

Small-scale garden culture

[\[←۵۷۵\]](#)

Horticulture

[\[←۵۷۶\]](#)

Shoshone

[\[←۵۷۷\]](#)

Nevada

[\[←۵۷۸\]](#)

Wyoming

[\[←۵۷۹\]](#)

The Diggers

[\[←۵۸۰\]](#)

Alexander Goldenweiser

[\[←۵۸۱\]](#)

Yam

[\[←۵۸۲\]](#)

Circumference

[\[←۵۸۳\]](#)

Central Victoria

[\[←۵۸۴\]](#)

Offence and defence

	[←۵۸۵]
Otis Tufton mason	
	[←۵۸۶]
Exolorers	
	[←۵۸۷]
Hoe	
	[←۵۸۸]
Plough	
	[←۵۸۹]
Manioc	
	[←۵۹۰]
Squash	
	[←۵۹۱]
Orinoco	
	[←۵۹۲]
Grub.	
	[←۵۹۳]
Mason	
	[←۵۹۴]
Pueblo	
	[←۵۹۵]
Restraint	
	[←۵۹۶]
Combination of techniques	
	[←۵۹۷]
Savagery	
	[←۵۹۸]
Barbarism	
	[←۵۹۹]

Civilization	[←۶۰۰]
Taro	[←۶۰۱]
Bread fruit	[←۶۰۲]
Palm	[←۶۰۳]
Tapioca	[←۶۰۴]
Pinion	[←۶۰۵]
Environment	[←۶۰۶]
A. M. Hocart	[←۶۰۷]
Lucky accident	[←۶۰۸]
Craftsmen	[←۶۰۹]
Boiler	[←۶۱۰]
Wise woman	[←۶۱۱]
Ogowe	[←۶۱۲]
Dan McKenzie	[←۶۱۳]
The Infancy of Medicine	

	[←۶۱۴]
Betel	
	[←۶۱۵]
Chaulmoogra	
	[←۶۱۶]
Digitalis	
	[←۶۱۷]
Pine tar	
	[←۶۱۸]
Marston Bates	
	[←۶۱۹]
Sulfa	
	[←۶۲۰]
Extracting	
	[←۶۲۱]
Man	
	[←۶۲۲]
Mankind	
	[←۶۲۳]
Cordage	
	[←۶۲۴]
Textile	
	[←۶۲۵]
Sinews	
	[←۶۲۶]
Fibers	
	[←۶۲۷]
Rattan	
	[←۶۲۸]

Bast

[\[←۶۲۹\]](#)

Robert H. Lowie

[\[←۶۳۰\]](#)

Environment

[\[←۶۳۱\]](#)

Neolithic

[\[←۶۳۲\]](#)

Dressed skins

[\[←۶۳۳\]](#)

Loom

[\[←۶۳۴\]](#)

tanners.

[\[←۶۳۵\]](#)

Carleton Coon.

[\[←۶۳۶\]](#)

selected for.

[\[←۶۳۷\]](#)

Ona.

[\[←۶۳۸\]](#)

Tierra del Fuego

[\[←۶۳۹\]](#)

Guanaco.

[\[←۶۴۰\]](#)

quartz blade.

[\[←۶۴۱\]](#)

the chipped stone scraper.

[\[←۶۴۲\]](#)

scrapers.

	[←۶۴۳]
Boucher de Perthes.	
	[←۶۴۴]
E. S. Hartland.	
	[←۶۴۵]
bushmen.	
	[←۶۴۶]
Mason.	
	[←۶۴۷]
Britons.	
	[←۶۴۸]
Montana.	
	[←۶۴۹]
directed heat.	
	[←۶۵۰]
decorative.	
	[←۶۵۱]
firing.	
	[←۶۵۲]
transubstantiation.	
	[←۶۵۳]
physical consistency.	
	[←۶۵۴]
Man.	
	[←۶۵۵]
George Thomson.	
	[←۶۵۶]
created being.	
	[←۶۵۷]

artist decorator.

[\[←۶۵۸\]](#)

ceramic ornament.

[\[←۶۵۹\]](#)

maidu.

[\[←۶۶۰\]](#)

decoration.

[\[←۶۶۱\]](#)

Greek ceramic.

[\[←۶۶۲\]](#)

Guiana.

[\[←۶۶۳\]](#)

decorative art.

[\[←۶۶۴\]](#)

storehouse.

[\[←۶۶۵\]](#)

Mojave.

[\[←۶۶۶\]](#)

Sekhet.

[\[←۶۶۷\]](#)

Pasht.

[\[←۶۶۸\]](#)

Ra.

[\[←۶۶۹\]](#)

Ptah.

[\[←۶۷۰\]](#)

pueblos.

[\[←۶۷۱\]](#)

Andaman.

	[←۶۷۲]
patagonians.	
	[←۶۷۳]
Botocudos.	
	[←۶۷۴]
Seri.	
	[←۶۷۵]
Yurta.	
	[←۶۷۶]
Bogoras.	
	[←۶۷۷]
Chukchi.	
	[←۶۷۸]
Omahas.	
	[←۶۷۹]
Zuni.	
	[←۶۸۰]
Hopis.	
	[←۶۸۱]
pueblo.	
	[←۶۸۲]
transportation.	
	[←۶۸۳]
burden bearer.	
	[←۶۸۴]
Routledges.	
	[←۶۸۵]
masculinity.	
	[←۶۸۶]

femininity.	[←۶۸۷]
Adombies.	[←۶۸۸]
Ashira.	[←۶۸۹]
Bashilanga.	[←۶۹۰]
Dahomey.	[←۶۹۱]
Ashtanti.	[←۶۹۲]
Wateita.	[←۶۹۳]
Somals.	[←۶۹۴]
Kru.	[←۶۹۵]
Champlain.	[←۶۹۶]
Fuegians.	[←۶۹۷]
Druse.	[←۶۹۸]
Khasi.	[←۶۹۹]
household.	[←۷۰۰]
social production.	

	[←۷۰۱]
handicraft.	
	[←۷۰۲]
guilds.	
	[←۷۰۳]
household industry.	
	[←۷۰۴]
craft traditions.	
	[←۷۰۵]
experiment.	
	[←۷۰۶]
descriptions.	
	[←۷۰۷]
prescriptions.	
	[←۷۰۸]
systematized.	
	[←۷۰۹]
summarized.	
	[←۷۱۰]
linguist.	
	[←۷۱۱]
falcon.	
	[←۷۱۲]
apotheosis of industrialism.	
	[←۷۱۳]
W. I. Thomas.	
	[←۷۱۴]
unusual esteem.	
	[←۷۱۵]

the destructive activities of the male.

[\[←۷۱۶\]](#)

drudgery.

[\[←۷۱۷\]](#)

communalist.

[\[←۷۱۸\]](#)

primitive.

[\[←۷۱۹\]](#)

metal age.

[\[←۷۲۰\]](#)

civilized epoch.

[\[←۷۲۱\]](#)

Zulus.

[\[←۷۲۲\]](#)

Amafeme.

[\[←۷۲۳\]](#)

Baboon.

[\[←۷۲۴\]](#)

Tusi.

[\[←۷۲۵\]](#)

E. Sydney Hartland.

[\[←۷۲۶\]](#)

producer- procreatrix.

[\[←۷۲۷\]](#)

the biological mothers.

[\[←۷۲۸\]](#)

the social mothers.

[\[←۷۲۹\]](#)

commune.

[\[←۷۳۰\]](#)

female rule.

[\[←۷۳۱\]](#)

private ownership of property.

[\[←۷۳۲\]](#)

communalist.

[\[←۷۳۳\]](#)

egalitarian.

[\[←۷۳۴\]](#)

domination.

[\[←۷۳۵\]](#)

privileged right or authority.

[\[←۷۳۶\]](#)

fertility rites.

[\[←۷۳۷\]](#)

goddesses.

[\[←۷۳۸\]](#)

partial.

[\[←۷۳۹\]](#)

maternal clan system.

	[←۷۴۰]
matrilineal kinship system.	
	[←۷۴۱]
Vern L. Bullough.	
	[←۷۴۲]
specialization.	
	[←۷۴۳]
Bonnie Bullough.	
	[←۷۴۴]
unlimited fertility.	
	[←۷۴۵]
George Catlin.	
	[←۷۴۶]
Hutton Webster.	
	[←۷۴۷]
civilized.	
	[←۷۴۸]
mere shrimp.	
	[←۷۴۹]
modern.	
	[←۷۵۰]
Katherin Routledge.	
	[←۷۵۱]
Akikuyu.	
	[←۷۵۲]
W. I. Thomas.	
	[←۷۵۳]
William Graham Sumner.	
	[←۷۵۴]

Plains.

[\[←۷۵۵\]](#)

C. L. Meek.

[\[←۷۵۶\]](#)

evil influences.

[\[←۷۵۷\]](#)

Katab.

[\[←۷۵۸\]](#)

primates.

[\[←۷۵۹\]](#)

female sexuality.

[\[←۷۶۰\]](#)

puritans.

[\[←۷۶۱\]](#)

abstinence.

[\[←۷۶۲\]](#)

continence.

[\[←۷۶۳\]](#)

divergence.

[\[←۷۶۴\]](#)

omnivorous.

[\[←۷۶۵\]](#)

responsibility.

[\[←۷۶۶\]](#)

social stress.

[\[←۷۶۷\]](#)

epoch of savagery.

[\[←۷۶۸\]](#)

wife.

	[←۷۶۹]
polygamous household.	
	[←۷۷۰]
independent establishment.	
	[←۷۷۱]
rich.	
	[←۷۷۲]
missionars.	
	[←۷۷۳]
Audrey Richards.	
	[←۷۷۴]
Southern Bantu.	
	[←۷۷۵]
marriage.	
	[←۷۷۶]
Bavenda.	
	[←۷۷۷]
evil influences.	
	[←۷۷۸]
evil eye.	
	[←۷۷۹]
Bogos.	
	[←۷۸۰]
Evil Spirits.	
	[←۷۸۱]
Curetes.	
	[←۷۸۲]
Zeus.	
	[←۷۸۳]

Cronus.

[\[←۷۸۴\]](#)

spirits.

[\[←۷۸۵\]](#)

father family.

[\[←۷۸۶\]](#)

precarious.

[\[←۷۸۷\]](#)

Crawley.

[\[←۷۸۸\]](#)

New Caledonia.

[\[←۷۸۹\]](#)

shed.

[\[←۷۹۰\]](#)

pelew.

[\[←۷۹۱\]](#)

pem-ya

[\[←۷۹۲\]](#)

Leo Frobenius.

[\[←۷۹۳\]](#)

tool of tools.

[\[←۷۹۴\]](#)

Homo sapiens.

[\[←۷۹۵\]](#)

Julius Lippert.

[\[←۷۹۶\]](#)

weapon of weapons.

[\[←۷۹۷\]](#)

Benjamin Farrington.

	[←۷۹۸]
Pliny.	
	[←۷۹۹]
Radcliffe-Brown.	
	[←۸۰۰]
papun.	
	[←۸۰۱]
embeded.	
	[←۸۰۲]
W. G. McGee.	
	[←۸۰۳]
Seri.	
	[←۸۰۴]
Great Mother.	
	[←۸۰۵]
human folks.	
	[←۸۰۶]
Torres stait.	
	[←۸۰۷]
Mother gives fire.	
	[←۸۰۸]
child.	
	[←۸۰۹]
vestals.	
	[←۸۱۰]
lightning.	
	[←۸۱۱]
theft.	
	[←۸۱۲]

deluges of fire.

[\[←۸۱۳\]](#)

Mbocobis.

[\[←۸۱۴\]](#)

ape.

[\[←۸۱۵\]](#)

Maui.

[\[←۸۱۶\]](#)

Maoris.

[\[←۸۱۷\]](#)

Sir George Grey.

[\[←۸۱۸\]](#)

mahuika.

[\[←۸۱۹\]](#)

the goddess of fire.

[\[←۸۲۰\]](#)

Biliku.

[\[←۸۲۱\]](#)

the first possessor.

[\[←۸۲۲\]](#)

life.

[\[←۸۲۳\]](#)

order.

[\[←۸۲۴\]](#)

domestication.

[\[←۸۲۵\]](#)

great benefactress.

[\[←۸۲۶\]](#)

hostile to mankind.

	[←۸۲۷]
Lao.	
	[←۸۲۸]
Siam.	
	[←۸۲۹]
fluttering soul.	
	[←۸۳۰]
primeval.	
	[←۸۳۱]
mystical.	
	[←۸۳۲]
continual and continuous circle of fire.	
	[←۸۳۳]
Sonnenberg.	
	[←۸۳۴]
Trobriand.	
	[←۸۳۵]
beneficial.	
	[←۸۳۶]
vestal fires.	
	[←۸۳۷]
magical.	
	[←۸۳۸]
Father Hennepin.	
	[←۸۳۹]
witch.	
	[←۸۴۰]
sorceress.	
	[←۸۴۱]

goddess.

[\[←۸۴۲\]](#)

the power of witchcraft.

[\[←۸۴۳\]](#)

wizard.

[\[←۸۴۴\]](#)

gods.

[\[←۸۴۵\]](#)

Ishtar.

[\[←۸۴۶\]](#)

Ashtar.

[\[←۸۴۷\]](#)

Biliku.

[\[←۸۴۸\]](#)

Puluga.

[\[←۸۴۹\]](#)

patriarchal god.

[\[←۸۵۰\]](#)

Dionysus.

[\[←۸۵۱\]](#)

vine.

[\[←۸۵۲\]](#)

cradle of civilization.

[\[←۸۵۳\]](#)

the sun-gods.

[\[←۸۵۴\]](#)

Rigveda.

[\[←۸۵۵\]](#)

Angira خاندانی که تبار خود را از راستای مردانه می‌جست:

[\[←۸۵۶\]](#)

S. A. Dange.

[\[←۸۵۷\]](#)

art of domestication of animals.

[\[←۸۵۸\]](#)

leader.

[\[←۸۵۹\]](#)

Agni.

[\[←۸۶۰\]](#)

smelter.

	[←۸۶۱]
settlement.	
	[←۸۶۲]
Vishpati.	
	[←۸۶۳]
Websters New collegiat dictionary.	
	[←۸۶۴]
vesta.	
	[←۸۶۵]
mama-cuna.	
	[←۸۶۶]
chalcolithic.	
	[←۸۶۷]
Willendorf.	
	[←۸۶۸]
Pot.	
	[←۸۶۹]
Dr. Elliot Smith.	
	[←۸۷۰]
The Mother Pot.	
	[←۸۷۱]
The Great Mother.	
	[←۸۷۲]
Canara.	
	[←۸۷۳]
Pot Goddess.	
	[←۸۷۴]
Kel Mari.	
	[←۸۷۵]

Dayaks.

[\[←۸۷۶\]](#)

fire mothers.

[\[←۸۷۷\]](#)

J. Batchelor.

[\[←۸۷۸\]](#)

Ainus.

[\[←۸۷۹\]](#)

to sustain.

[\[←۸۸۰\]](#)

to bring up.

[\[←۸۸۱\]](#)

Governor of the world.

[\[←۸۸۲\]](#)

Mother Earth.

[\[←۸۸۳\]](#)

Goddess of Fertility.

[\[←۸۸۴\]](#)

The Fates.

[\[←۸۸۵\]](#)

The Graces.

[\[←۸۸۶\]](#)

The Charities.

[\[←۸۸۷\]](#)

Alexander Golden weiser.

[\[←۸۸۸\]](#)

Radin.

[\[←۸۸۹\]](#)

Kagoba.

	[←۸۹۰]
Dominant	
	[←۸۹۱]
W. I. Thomas	
	[←۸۹۲]
The law of might	
	[←۸۹۳]
theme	
	[←۸۹۴]
brutal brother	
	[←۸۹۵]
primitive	
	[←۸۹۶]
brotherhood	
	[←۸۹۷]
Iroquois. d	
	[←۸۹۸]
tyrannical.	
	[←۸۹۹]
Radcliffe - Brown	
	[←۹۰۰]
Orakaiva	
	[←۹۰۱]
pretentious	
	[←۹۰۲]
W. H. R. Rivers	
	[←۹۰۳]
coercive power	
	[←۹۰۴]

Delawares	[←۹۰۵]
Hudson Bay	[←۹۰۶]
chiefs	[←۹۰۷]
superior	[←۹۰۸]
W. W. Rockhill	[←۹۰۹]
lawless	[←۹۱۰]
Mastery	[←۹۱۱]
matrilineal	[←۹۱۲]
Mastery	[←۹۱۳]
domestic – relations	[←۹۱۴]
J. W. Powell	[←۹۱۵]
Wyandot	[←۹۱۶]
domestic	[←۹۱۷]
maternal	[←۹۱۸]
tribes	

	[←۹۱۹]
Leagues	
	[←۹۲۰]
matrons	
	[←۹۲۱]
chieftains	
	[←۹۲۲]
civilizers	
	[←۹۲۳]
J. F. Lafiatau	
	[←۹۲۴]
nation	
	[←۹۲۵]
the nobility of blood	
	[←۹۲۶]
genealogical tree	
	[←۹۲۷]
the order of generations	
	[←۹۲۸]
the preservation of the family	
	[←۹۲۹]
soul	
	[←۹۳۰]
Clinton	
	[←۹۳۱]
governess	
	[←۹۳۲]
mistresses of the soil	
	[←۹۳۳]

The Great Spirit

[\[←۹۳۴\]](#)

The Great Chief

[\[←۹۳۵\]](#)

life

[\[←۹۳۶\]](#)

club - law

[\[←۹۳۷\]](#)

West Indian

[\[←۹۳۸\]](#)

Schomburg

[\[←۹۳۹\]](#)

caribs

[\[←۹۴۰\]](#)

Jacob Baegert

[\[←۹۴۱\]](#)

St. Gregory

[\[←۹۴۲\]](#)

La Hontan

[\[←۹۴۳\]](#)

beaver

[\[←۹۴۴\]](#)

snake of the French

[\[←۹۴۵\]](#)

charle voix

[\[←۹۴۶\]](#)

barbarous

[\[←۹۴۷\]](#)

St. Chrysostom

	[←۹۴۸]
charity	
	[←۹۴۹]
Hech Welder	
	[←۹۵۰]
Rivers	
	[←۹۵۱]
Niue	
	[←۹۵۲]
Savage	
	[←۹۵۳]
individualism	
	[←۹۵۴]
communistic	
	[←۹۵۵]
entity	
	[←۹۵۶]
Lucien Levy Bruhl	
	[←۹۵۷]
maori	
	[←۹۵۸]
Hans Kelsen	
	[←۹۵۹]
ego - consciousness	
	[←۹۶۰]
my soil	
	[←۹۶۱]
commune	
	[←۹۶۲]

independence

[\[←۹۶۳\]](#)

private property

[\[←۹۶۴\]](#)

communal

[\[←۹۶۵\]](#)

fratriarchy